

پیرامون تاریخ نوین ایران :

اوضاع سیاسی

و

اقتصادی - اجتماعی

ایران

در پایان سده هجدهم تا نیمه نخست سده نوزدهم میلادی

ن.آ. کوزنتسوا

ترجمه سیروس ایزدی

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

پیرامون تاریخ نوین ایران :

اوضاع سیاسی و اجتماعی - اقتصادی ایران

در پایان سده هجدهم تا نیمه نخست
سده نوزدهم میلادی

ن.آ. کوزنتسوا

ترجمه سیروس ایزدی

تهران، نشر بین الملل، ۱۳۵۸

تبرستان
www.tabarestan.info



کوزنتسوا، ن. آ. . Kuznetsova, N. A.
اوضاع سیاسی و اجتماعی - اقتصادی ایران در پایان سده هجدهم تا نیمه
نخست سده نوزدهم میلادی.
ترجمه سیروس ایزدی.
تهران، نشر بین الملل، ۱۳۵۸.
چاپ اول
چاپخانه جواهری
حق چاپ محفوظ

فهرست

- ۹
۱۳
۴۹
۱۲۱
۱۶۹
- تیرستان
www.abarestan.info
- سرخن
- فصل اول . فراچنگ آمدن حکومت به دست آغامحمدخان و پادشاهی دودمان قاجارها
- فصل دوم . برخی ویژگیهای رشد اجتماعی - اقتصادی ایران، از پایان سده هجدهم تا دهه هفتم سده نوزدهم
- فصل سوم . جنبش مذهبی - سیاسی ضد فئودالی با بیان
- فصل چهارم . نخستین تجربه انجام اصلاحات «ازبالا» در روزگار نوین

تبرستان

www.tabarestan.info

این کتاب پژوهشی است درباره آن مسائل تلخیص نوین ایران، که درباره آنها تاکنون بازگویی چندانی نشده است. در کتاب نخست از سه کتاب «پیرامون تاریخ نوین ایران»، بانوی دانشمند ن. آ. کوزنتسوا، دکتر در علوم تاریخ، کارشناس تاریخ نوین ایران و کارمند ارشد علمی شعبه خاور- نزدیک و میانه در انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی، رشد اجتماعی - اقتصادی کشور را در پایان سده هجدهم - نیمه نخست سده نوزدهم میلادی، بررسی کرده است.

ناشر

تبرستان

www.tabarestan.info

سر سخن

تاریخ روزگار نوین ایران، دورانی است پیچیده در رشد ملت و دولت ایران.

قاجارها که در پایان سده هجدهم به فرمانروایی رسیدند، کوشیدند دولت متمرکز یگانه‌ای پدید آورند. مبارزه با تجزیه طلبی فتودالهای گوشه و کنار و خانهای قبیله‌ها و عشیره‌ها، در سرتاسر سده نوزدهم، ادامه داشت. هرچند تأثیر عشایر بر زندگی سیاسی کشور، در همسنجی با سده هجدهم کاهش یافته بود، اما همچنان پرتران بود.

از آغاز سده نوزدهم، ایران در معرض تأثیر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای سرمایه‌داری قرار گرفت و بیش از پیش به حوزه سیاست بین‌المللی و سپس به بازار جهانی سرمایه‌داری کشانیده شد. این، انگیزه‌ای بود برای رشد مناسبات سرمایه‌داری که در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم به‌درگر گونیهای چشمگیر در ساخت اجتماعی-اقتصادی

انجامید. در نتیجه رقابت کالاهای ارزان اروپایی، پیشه‌وری و صنایع فابریکی محلی از میان رفت، تقاضا برای ماده‌های خام کشاورزی کاهش یافت و ساخت تولید کشاورزی تغییر کرد. مالیه ایران یکسره به دولتهای بیگانه وابسته شد. دولتهای امپریالیستی، رفته رفته ایران را به نیمه-مستعمره خود بدل کردند. ایران نیمه فئودالی، خود را با این حال و روز تازه، همخوان کرد.

در این دوران بود که تقسیم مجدد مالکیت زمین انجام گرفت، در بسیاری از نواحی، مالکیت خرده‌دهقانی از میان رفت و زمینهای عشایر به چنگ خانها و شیوخ افتاد. مأموران، بازرگانان و ملایان، زمین به دست آوردند. اما، بیشتر زمینها، همچنان در دست خاندان فرمانروا - قاجارها - و خاندانهایی بود که نفوذی بیشتر داشتند. دهقانان بی‌زمین، زمینهای دولتی و خصوصی را با شرایطی گوناگون اجاره می‌کردند. میزان بهره‌کشی از دهقانان، بیش از اندازه، بالا بود. دهقانان بی‌زمین، راه شهرها را در پیش گرفتند و برای یافتن مزد به دیگر ولایات و یا به کشور-های همجوار رفتند. رشد مناسبات سرمایه‌داری در روستای ایران بسیار کند بود: در نواحی تولید ابریشم، پنبه و دیگر فرآورده‌های فنی، کارفرمایی سرمایه‌داری آغاز شد و سرمایه محلی به تحرك افتاد.

در سده نوزدهم رشد شهرها و افزایش باشندگان آنها را می‌بینیم. شکل‌های تازه تولید و بازرگانی - برای نخستین بار، کارخانه‌های نه‌چندان بزرگ و کارگاههایی با تمرکز بزرگ نیروی کارگری، تجارتخانه‌ها و شرکت‌های بازرگانی - پدید آمدند. نیروهای تازه اجتماعی نیز پدیدار شدند: کارمندان و بورژوازی ملی، نخستین سازمانهای سیاسی - انجمنها و

حزبها - هم در همین دوران زاده شدند. لایه‌های نوخاسته شهرها، آورندگان اساسی آرمانهای روشنگری و ایدئولوژی ناسیونالیسم بورژوازی بودند. از نیمه دوم سده نوزدهم بود که روحانیت شهرها، باتلاشی بیشتر، در مبارزه سیاسی مداخله کرد و کوشید ایدئولوگهای برخی جنبشهای خلقی باشد.

شورش بایان، جنبش علیه انحصار تنباکوی سرانجام انقلاب بورژوایی ایران بزرگترین جنبشهای توده‌ای خلقی ایران در اعتراض به اسارت ایران بدست کشورهای سرمایه‌داری اروپا، بهره‌کشی فئودالی و ستم و زورگویی خاندان شاهی بود.

انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روس، به اعتلای جنبش انقلابی در ایران در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۱ (انقلاب مشروطیت - م.)، بسیاریاری کرد. انقلاب سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۱ دارای ویژگی ضد فئودالی و ضد امپریالیستی و علیه نظام فئودالی - خودکامگی و فرمانروائی انحصارهای بیگانه بود. دهقانان، بورژوازی خرد و میانه حال شهرها و نیز طبقه کارگر که در آن هنگام تشکل یافته بود، نیروی محرکه این انقلاب و ملاکان لیبرال، روحانیان و بورژوازی بزرگ، سرکرده آن بودند. در پی رخدادهای انقلابی بود که در سال ۱۹۰۶ مجلسی در کشور پدید آمد و در آن، قانون اساسی که قدرت شاه را محدود می‌کرد تصویب و برخی اصلاحات بورژوایی اعلام شد.

اما، این انقلاب دگرگونی‌هایی نمایان در ساخت اجتماعی-اقتصادی ایران پدید نیاورد، مسأله زمین را که برای دهقانان کشور مهمتر از هر چیز بود، بازنگشود و می‌توان گفت که مناسبات فئودالی را

همچنان از تعرض مصون نگاه داشت. با اینهمه، این انقلاب نشانی ژرف در زندگی مردم برجای گذاشت، آگاهی سیاسی آنها را بیدار کرد و آنان را به مبارزه علیه خودکامگی فئودالها و امپریالیستهای بیگانه که در کشور فعال مایشاء بودند برانگیخت. مجلس، پس از سرکوبی انقلاب هم، به کار خود ادامه داد.

اما، حکومتی که در پی جنبش مشروطه خواهی پدید آمده بود، توان آن را نداشت که به انجام اصلاحات بورژوازی ادامه دهد و بی ثباتی اقتصادی و سیاسی را از میان بردارد.

سرمایه داری بیگانه با پشتیبانی از دودمان فرمانروای قاجار که تکیه گاه فئودالیسم بود، به نگاه داری نظام فئودالی در ایران یاری می کرد. تأثیر منفی دولتهای امپریالیستی بر ایران، رشد کشور را بازمی داشت و به نگاه داری واپسمانده ترین نهادهای فئودالی یاری می رسانید. از این رو، باز کاوی مسأله های تاریخ نوین ایران برای شناخت رشد کنونی کشور و ماهیت دگرگونی هایی که امروز در ایران رخ می دهد، بسیار اهمیت دارد.

فصل اول

فراچنگ آمدن حکومت به دست آغامحمدخان و

پادشاهی دودمان قاجاریه

پس از مرگ کریم خان زند در سال ۱۷۷۹، در تاریخ ایران، جنگهای خانگی دوباره شعله ور شد. در کشور، چند گروه بندی فتودالی - عشیره‌بی پدید آمده بود که با یکدیگر بر سر رسیدن به حکومت، پیکار می‌کردند. خویشاوندان کریم خان زند (در فارس، ایران مرکزی)، سران قبیله‌های ترک قاجار (در استرآباد، مازندران) و بازماندگان نادرشاه افشار (در خراسان)، مدعیان اساسی تاج و تخت سلطنت بودند؛ خانهای عشایر بزرگ - شاهسونها، کردها، ترکمنها و جز اینها (صادق خان شقاقی و دیگران) - امیدوار بودند که اگر بر اورنگ سلطنت دست نیابند، دست کم در ولایتهای جداگانه - آذربایجان، خان نشین ایروان، کردستان و در جنوب کشور - حکومت را قبضه کنند. در این مبارزه، گروه بندی نیروها تا اندازه‌بی دوباره سازی می‌شد؛ برخی خانها که با هم دشمن بودند بناگزی با یکدیگر ائتلاف می‌کردند، برخی خانها در مبارزه به هواداری از گروه بندی توان یافته و به زبان مصالح خود شرکت می‌کردند، برخی دیگر به اردوگاه دشمن می‌پیوستند، آنهم در تندترین لحظه‌ها یعنی در میدان کارزار و یا هنگام لشکرکشی. ناستواری سیاسی تا پایان سده هجدهم، هرچند که در این هنگام قاجارها بر اورنگ شاهی

تکیه زده بودند، همچنان برجای بود.

گمان نمی‌رود هیچ تاریخ نگاری بتواند شیوه‌هایی تازه برای رسیدن به حکومت در نیمه دوم سده هجدهم بیابد، که پیش از آن در اوضاع و احوال ایران به کار نرفته باشد: هر وسیله‌ای را نکو می‌دانستند - نیروی نظامی، تطمیع، خیانت، تاراج مردم شهر و روستا، نابودی جسمی و یا کنار گذاشتن معنوی دشمن، ارعاب و کشتار همگانی. اما، تاریخ ایران در همسنجی با این دوران، نابودی سخت‌تر نیروهای تولیدی و مردم را به یاد داشته است.

بدیهی است، موج تازه جنگ خانگی، ایران را ناتوان می‌ساخت. اما، خانهایی که در راه رسیدن به حکومت پیکار می‌کردند، هرچند که برخی از آنان، چون آغا محمدخان قاجار، آرزوی پدید آوردن امپراتوری بزرگ و درخشان‌تری از امپراتوری صفویه در سر داشتند، در اندیشه این نکته نبودند. هم صفویه و زندیه و افشاریه که از صحنه سیاسی بیرون رفته بودند و هم قاجاریه، نمی‌توانستند به پشتیبانی همه جانبه‌ای امید بندند. بیشتر توده‌های مردم ایران ناظرانی بودند که به هیچکدام کاری نداشتند، زیرا هیچ یک از گروه‌های فتووال نمی‌توانست از مردم دعوتی بکنند که در نتیجه، توده‌های گسترده را به سوی خود بکشاند.

برانگیزاندن مردم به مبارزه با استیلای گران بیگانه، که روزگاری نادر از آن بهره گرفته بود، دیگر نه دستاویزی داشت و نه اینکه میسر بود. برای تعصبات مذهبی هم، دیگر زمینه‌ای نبود: گروه‌های فتووالی و عشیره‌بی که برای رسیدن به حکومت می‌جنگیدند، هیچ تفاوتی بایکدیگر نداشتند.

روحانیت شیعه که در روزگار نادر شاه حقوقی سیاسی و اقتصادی‌اش لطمه خورده و از پشتیبانی کریم‌خان زندهم که به مسائل مذهبی بسیار بی‌اعتنا بود، برخوردار نشده بود، چشم به راه فرصت نشسته بود. مردم شهرها، برعکس روستاییان که شرکتی مستقل در جنگ خانگی نداشتند، برخی خانها را بهتر می‌دانستند و یاد برابریشان پایداری می‌کردند: شهرهای شمال‌هوادار قاجارها بودند، اصفهان بی‌جنگ به آغا محمد خان تسلیم شد، اما کرمان، سرسختانه برای زندیان جنگید. شیراز بیاری کلانتر شهر - حاجی ابراهیم - بناگهان به دست قاجارها افتاد.

در حال و روزی که پدید آمده بود، بی آمد مبارزه به این نکته وابستگی داشت که کدام گروه بندی فتودالی - عشیره‌بی، نیرومندتر و پرتلاش‌تر است، چه کسی نیرنگ بیشتری دارد و دستی بالا می‌گیرد.

قاجارها، یکی از نیرومندترین واحد های عشیره‌بی در ایران بودند^۱. اینان از همان آغاز سده هجدهم به مبارزه سیاسی پای گذاشته و برای افشارها و زندیه دشمنانی خطرناک به شمار می‌آمدند. آنها می‌توانستند به پشتیبانی برخی قبیله‌های ترک و ذخیره‌های مادی ولایت‌های شمالی ایران که گروه بندی قاجارها در آنجا بسیار پرتوان بود، امید بندند.

آقا محمدخان، پسر محمد حسن خان، بنیادگذار آینده سلسله قاجاریه، در سال ۱۷۴۱ در استرآباد زاده شد و او را پسر یکی از سادات معرفی می‌کردند، زیرا خان قاجار از آن بیم داشت که فرزندان او را نادرشاه بکشد و یا به گروگان گیرد^۲. در سال ۱۷۴۷ پس از کشته شدن نادرشاه، قاجارها سر به شورش برداشتند. علی‌قلی خان افشار (عادل‌شاه)، برادرزاده نادر، توانست که هنگام سرکوبی شورش، آغا محمدخان را اسیر کند، سپس فرمان داد تا او را اخته کنند. در سالهای ۱۷۴۸ - ۱۷۶۲ آغا محمدخان در دشت ترکمن می‌زیست و در لشکرکشی‌های پدرش علیه زندیان شرکت داشت (محمد حسن خان در

۱. عبدالرزاق مفتون دمبلی. معاصر سلطنیه، تبریز، ۱۲۴۱ (۱۸۲۸)، ص ۲-۴.
(ترجمه انگلیسی آن نیز هست: The Dynasty of the Kajars. Transl. from the original Persian Manuscript presented by His Majesty Fath Aly Shah to Sir (Harford Jones Brydges. L. 1833;

رضاقلیخان هدایت. روضةالصفای ناصری، ج. ۹، ص ۴-۶؛

D'Ohson. Histoire des Mongols. vol. 4, p., 1723, c. 4-6. ch. Huart. Kajar.-EI, vol. 2, c. 657;

۲. پ. پتروشفسکی، نوشته‌هایی درباره تاریخ مناسبات فتودالی در آذربایجان و ارمنستان از سده شانزدهم تا آغاز سده نوزدهم. لنینگراد، ۱۹۴۹، ص ۹۵

۲. عبدالرزاق مفتون دمبلی. معاصر سلطنیه، ص ۹

ماه فوریه ۱۷۵۹ کشته شد) و آغا محمدخان به همراه برادرش حسین قلی خان، در سال ۱۷۶۲ همچون گروگان، نزد کریم خان زند به شیراز گسیل گردیدند. چندی نگذشت که حسین قلی خان به حکومت دامغان رسید، اما آغا محمد خان همچنان در شیراز ماند و تا سال ۱۷۷۹، همانجا بود. بنا به نوشته ملکلم، کریم خان باخان قاجار رفتاری بسیار خوب داشت، برای گردش در شهر به او اجازه ای نسبی داده بود و در کارهای دولت، از رأی او بهره می گرفت. در این هنگام، برادر خوانده های آغا محمد خان در رأس عشیره بودند. برادر او، حسین قلیخان در سال ۱۷۷۴ در زدو خورد با ترکمنهای بمود که فرمان زندیان را گردن گرفته بودند، کشته شد.

پس از مرگ کریم خان (سال ۱۷۷۹)، آغا محمدخان، پنهانی به مازندران رفت^۳ و در آنجا بیخاطر سرکردگی عشیره قاجار، پیکارهایی سخت با برادرانش کرد. آغا محمدخان همچون بزرگ خانهای قاجار، در میان افراد عشیره خود از اعتبار و احترام برخوردار بود. گذشته از این، او مردی بود زیرک و برای توان دادن به قاجارها، کارهایی بسیار کرده بود. بزودی او سرکرده قاجارها شد و در آغاز دهه نهم مازندران، استرآباد و گیلان را به فرمان خود درآورد^۴.

۱. محمد حسن خان صنیع الدوله، تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، تهران، ۱۳۰۰، ص ۳۱-۳۲

2. J. Malcolm. Histoire de la Perse. t. 3. p. 1721, p. 226-227.

نیز بنگرید: زندگینامه آغا محمدخان قاجار، بنیادگذار دودمانی که امروز فرمانروای ایران است، با بررسی کوتاه مهمترین رخدادهای پس از مرگ وی. سن پترزبورگ، ۱۸۳۵، ص ۳-۴.

۳. تاریخ زندیه، تهران، ۱۹۴۶، ص ۷ الف [حسن فسانی]

History of Persia under Qajar Rule. Transl. from the Persian of Hasan-e Fasa'i's «Farsnamaye Naseri» H. Busse. N.Y.-L., 1972, p. 5-6.

۴. ز. م. شاراشنیدزه، ایران در نیمه دوم سده هجدهم، خلاصه تز دکتر، تیبیلیسی، ۱۹۷۱، ص ۱۷-۲۰

وبرادرش، مرتضی قلی خان را به حکومت استرآباد و گیلان گماشت. سال ۱۷۸۲، برای آغامحمدخان بحرانی ترین سال بود. زندیان علیه او به حرکت درآمدند. هدایت الله خان گیلانی که از آنجا رانده شده بود، دوباره به گیلان بازگشت. مرتضی قلی خان به زندیان پیوست و سپس به طالبش گریخت. مناسبات میان آغامحمدخان و روسیه، تیره شد.^۱ مبارزه میان زندیانی که مدعی حکومت ایران بودند، به سود آغامحمدخان بود. در واقع، زندیان خودشان را از میان می بردند و راه را برای آغامحمدخان به سوی تخت شاهی، هموار می کردند.

علی مرادخان، سپاهی به سرداری پسرش شیخ ویس، علیه قاجارها گسیل داشت. شیخ ویس نتوانست از پیروزی بر آغامحمدخان بهره برداری کند و بزودی قاجارها او را درهم شکستند. علی مرادخان که آغامحمدخان از وی بسیار هراس داشت، برای لشکرکشی علیه قاجارها آماده می شد. اما، مرگ علی مرادخان در سال ۱۷۸۵، دست آغامحمدخان را باز گذاشت و او با گروه خردی از ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر، از مازندران بیرون شد و در سال ۱۷۸۵ بی دشواری خاصی تهران، قم، کاشان و در پایان سال، اصفهان را هم گرفت.^۲ پس از چندی، از اصفهان بیرون رفت و شهرک تهران را که پیشتر مقر خانهای افشارها بود، زیستگاه خود و سپس پایتخت دولت خویش کرد.

قبیله های کوچ نشین، با افواج سازمان یافته نظامی به سرکردگی خان و شهرهای بزرگ بازرگانی - پیشه وری که دارای افواجی بودند اندک از شهریان، اما دارای برج و با روئی مستحکم که گهگاه می توانستند در محاصره ای دراز پایداری کنند، نیروی واقعی در ایران بودند. گذشته از این، شهرها از دیدگاه اقتصادی نیز پرتوان و جایگاه خان و نماد حکومت سیاسی

۱. همانجا.

2. J. Malcolm Histoire de la Perse. T. 3. p. 263-267. زندگینامه آغامحمدخان قاجار...، ص ۷. مبارزه آغامحمدخان را برای رسیدن به حکومت، حسن فسانی در «فارسنامه ناصری»، بتفصیل آورده است (بنگرید. [حسن فسایی] History of Persia under Qajar Rule)

بر مناطق روستایی اطراف بودند. آغامحمدخان، برای دستیابی بر حکومت، می‌بایست از پشتیبانی خانهای قبیله‌ها و شهرهای بزرگ برخوردار شود و سیاست او متوجه همین نکته بود.

آغا محمدخان، هنگام مبارزه به خاطر حکومت، می‌توانست پیش از همه به قاجارها و خانهای برخی قبیله‌های ترک تکیه کند. او از نارضائیه‌های خانهای بسیاری از قبیله‌های کوچک، ماهرانه بهره گرفت. زندیان که عهد شکنانه خانها را می‌کشتند، به زندان می‌انداختند، نابینامی کردند و بر آنان گمان خیانت داشتند، از این رهگذر خود را از حمایت آنان محروم کردند. اما، آغامحمدخان در همین هنگام به گونه‌ای گسترده، مستملکات دشمنانش را که به چنگ آورده بود، میان خانهای متحد خویش تقسیم می‌کرد، به آنها مقامهایی گوناگون می‌داد و فرمانهای حکومت‌های پیشینشان را هم تأیید می‌کرد. با اینهمه، آغامحمدخان، قاجارها را همواره برتر می‌دانست: بهترین زمینها به مالکیت و غنی‌ترین ولایتها به اداره آنان درآمد و مهمترین مقامها در دربار تهران به آنان سپرده شد. آغامحمدخان در نخستین مرحله مبارزه در راه حکومت، تنها می‌توانست به افراد قبیله خود امید بندد.

پیروزی سال ۱۷۸۵ بر جعفرخان - سردار دیگری از زندیان - بسیاری از خانهای آذربایجان، کردستان و عراق عجم (ایران مرکزی) را بر آن داشت که به سوی قاجارها گرایش پیدا کنند. در سال ۱۷۹۰، آغامحمدخان به آذربایجان که در آنجا صادق شقاقی اعلام استقلال کرده بود، لشکر کشید. سپاه صادق‌خان در نزدیکی سراب درهم شکست و خودخان ناگزیر به خان نشین همجوار - قره‌باغ - پناهنده شد. محمد قلی خان افشار حاکم ارومیه - یک دشمن دیگر قاجار - نیز پس از یک شورش ناکام، متواری گردید. مصطفی-قلی‌خان، حکمران قراجه‌داغ و حسین‌خان دنبلی، حکمران خوی برای ابراز

1. Malcolm. Histoire de la Perse. T. 3, P. 249.

حاجی علی‌قلی‌خان کازرونی، فرمانده شایسته سپاه زندیان که کامیابانه شورش ضد زندیه را سرکوب کرده بود، بفرمان جعفرخان زند به زندان افتاد. اما، خود جعفرخان زندگی‌اش را در این کار بساخت. یک غلام تطمیع شده، به او زهر داد.

فرمانبرداری به تبریز آمدند. اطاعت علی خان افشار - نیرومندترین دشمن در شمال ایران - لحظه ای پراهمیت در این مبارزه بود. آغامحمدخان، وزارت اعظم و اداره شمال ایران را به وی وعده داد؛ پس از مذاکراتی دراز، وی را به سوی خویش کشانید و سپس نایبش کرد. خانهای ترکمنهای یمود که فرمانروایی آغامحمدخان را نمی پذیرفتند، کشته شدند و یا به بردگی رفتند؛ از سر کشته شدگان مناره ساختند. بزودی، در همه ایران از این خشونت آغامحمدخان آگاه گردیدند و چنین می نمایند که گسترش این خبر از محاسبات سیاسی مرد قاجار بوده باشد.^۱

بسیاری از شهرها در برابر آغامحمدخان پایداری نکردند. شهرنشینان که می دانستند آغامحمدخان از سیاست حمایت کریمخان زند از بازرگانان و پیشه‌وران پشتیبانی می کرده است، از او اطاعت می کردند. نخست تهران به او گروید، سپس اصفهان و پس از آن بسیاری از شهرهای خرد.

تلاش برای تصرف شیراز - پایتخت زندیان - در سال ۱۷۹۰ کامیاب نگردید: لطف علی خان زند (پسر جعفرخان)، توانست در محاصره یکماهه شهر، تاب بیاورد. اما، سال دیگر، آغامحمدخان با حاجی ابراهیم - کلانتر شیراز و مرد مورد اعتماد لطف علی خان زند - از در سازش درآمد. حاجی - ابراهیم به زندیان خیانت و با حيله و نیرنگ گروه کوچ نشینانی را که پاسدار شیراز بودند، خلع سلاح کرد. بخشی از افواج شهر که از بازرگانان و پیشه‌وران بودند، به قاجارها پیوستند. سرنوشت شهر حل شده بود: در سال ۱۷۹۱، آغامحمدخان به شهر درآمد و مردم در برابر او هیچ پایداری

۱. پس از فرمانروایی آرام نسبی کریم خان زند، قتل عام مردم کرمان بدست قاجارها، به اسارت بردن مردم تفریس و کشتار ترکمنها، پدیده ای بود فوق العاده که هدفش ترساندن و مرعوب ساختن مردم بود. با آنکه، شمار همگانی قربانیان، هنگام مبارزه قاجارها برای رسیدن به حکومت، نسبتاً چندان بزرگ نبود، با اینهمه آغامحمدخان همچون فرمانروایی بی رحم و خونخوار به تاریخ درآمده است. آوری نوشته است: «نشانه های راه او به سوی حکومت، همانا هرمایی از کشتگان، نابودی همه گیر و نابینا ساختن همگان بوده است.»

نکردند.^۱ به اندرز حاجی ابراهیم، مأموران معتمد آغامحمدخان - مصطفی خان دولو قاجار و میرزافاضلی نوایی - خزانه و اشیای گرانبهای زندیان را از شیراز بردند. لطفعلی خان، واپسین فرمانروای زند که به کرمان پناه برده بود، در سال ۱۷۹۱ به دست باباخان (فتح علی خان)، برادرزاده آغامحمدخان، تار و مار شد. در اینجا نیز خیانت، برای پی آمد مبارزه، نقشی ناچیز نداشت. واپسین بیکار میان قاجارها و زندیان در سال ۱۷۹۴ در نزدیکی کرمان در گرفت. کرمان، دیری پایداری کرد و محاصره شهر پنج ماه ادامه داشت. پس از تدارکی طولانی، شهر را با یورش گرفتند. تناسب نیروها به هیچ روی به سود لطفعلی خان نبود. بنا بر نوشته ج. ملکلم، شمار سپاه آغامحمدخان صد بار بیشتر بوده است.^۲ هنوز هنگامی که پی آمد کارزار روشن نبود، لطفعلی خان از میدان کارزار گریخت. جان ملکلم رفتار فرمانروای تازه ایران را چنین ارزیابی کرده است: «آغامحمدخان در این بیکار، شایسته تاج و تخت شد و در میان هیجان همگانی، آرامش و خونسردی از خود نشان داد.»^۳

کشتاری خونین از مردم کرمان شد: گروهی بزرگ به قتل رسیدند؛ زنان و کودکان به بردگی رفتند، ۲۰ هزار مرد را نابینا ساختند. لطفعلی-خان که در شهر بم دستگیر شده بود، بفرمان آغامحمدخان به قتل رسید. آغامحمدخان دستور داد به میمنت پیروزی بر زندیان، ۶۰۰ اسیر را گردن بزنند و ۳۲۰ اسیر، سرهای بریده را به محلی ببرند که در آنجا لطفعلی خان دستگیر شده بود و در آنجا با این سرها مناره بسازند. ساکنان برخی شهرها

1. J. Malcolm. Histoire de la Perse. T. 3, p. 267.

به نوشته ز.م. شارا شنیدزه، شیراز در سال ۱۷۹۲ سقوط کرده است (بنگرید: ز.م. شارا شنیدزه. ایران در نیمه دوم سده هجدهم، ص ۲۷). حاجی ابراهیم، پس از آن به جان ملکلم سفیر انگلیس گفته است که وی به قاجارها پیوسته، زیرا می دانسته است که لطفعلی خان زند نمی توانسته، صلح و آرامش ضروری را به ایران بدهد و گذشته از این، وی از زندگی پسرش و خودش بیم داشته است.

2. J. Malcolm. Histoire de la Perse. T. 3, p. 275.

۳. همانجا، ص ۲۲۷.

که روحیه‌ای دشمنانه علیه قاجارها داشتند، از ترس کشتار، ناچار به پذیرفتن حکومت آغامحمدخان شدند.

می‌توان گفت که همه ایران، جز خراسان که در آنجا یکی از اعقاب نادرشاه فرمان می‌راند و برخی قلمروهای دورافتاده نیمه مستقل، زیر فرمان آغامحمدخان درآمد. اما، خان مغرور با پیروی از سنتهای صفویه و بانگاه به‌نادر، بر آن شد تا دولت پهناور خود کامه‌ای بسازد که فراگیرنده خراسان، دشت ترکمن، خان‌نشینهای قفقاز و گرجستان، خان‌نشین هرات و همه کردستان هم باشد.

آغامحمدخان مردی بود زیرک، مکار، کامیاب و با فرهیختگی بسنده برای سنجشهای آن روز ایران. اما، از دگرگونیهای بین‌المللی پایان‌سده هجدهم سر در نمی‌آورد و تازگیهای سیاست جهانی و نیروی واقعی دولتهای همجوار و مهمتر از همه - نیروی واقعی دولتی را که خودش پدید آورده بود - بدیده نداشت.

آغامحمدخان توانست بنیادگذار سلسله قاجارها گردد، اما در نخستین تلاش برای گسترش قلمرو زیر فرمانش به حساب گرجستان و خان‌نشینهای ماوراد قفقاز و انجام سیاست سنتی داخلی و خارجی پادشاهان سده‌های میانه ایران، کشته شد.

یورش تاراجگرانه به گرجستان در سال ۱۷۹۹، برای تابع کردن آن به حکومت فرمانروای تازه ایران، با خشونت بی‌همتا - چپاول روستاها و شهرها، کشتار و یا برده‌ساختن همگانی مردم بومی - همراه بود. تیبلیسی (تفلیس) یکسره با خاک یکسان شد، بیش از ۱۵ هزار تن از ساکنانش را برده (غلام و کنیز) و خزانه پادشاهان گرجستان را تصاحب کردند.

طالاشها برای پشتیبانی از مرتضی‌قلی‌خان و برای داشتن مناسبات با روسیه گوشمالی دیدند و مردم قره‌باغ بخاطر اینکه خان قره‌باغ به حکومت قاجارها گردن ننهاد و به‌دژ شوشی که دسترسی بر آن دشوار است، پناه برده است، تاراج شدند. محمدخان قاجار - حکمران خان‌نشین ایروان - کشیش اجمیادزین و خانهای دربند و باکو و گنجه در اعلام بندگی خود به آغامحمدخان، شتاب کردند. اما، در آمدن سپاهیان روس به گرجستان، کامیابی

عملیات جنگی آغا محمدخان را در قفقاز مورد تردید قرار داد. گذشته از این، هنوز خراسان، برخی خانهای ترکمن و کرد، فرمان نمی بردند و در برخی از بخشهای مرکزی و جنوبی ایران آتش آشوب زبانه کشیده بود. از این رو، برقراری نظم در قلمرو زیر فرمان، یکی از نخستین وظیفه های آغا محمدخان گردید.

آغا محمد خان، هنگام بازگشت از گرجستان، که از دید قاجارها و اطرافیان شان، لشکرکشی به آنجا کامیاب بود و هنگامی که بر آن بود به مناسبات با خانهای درون ایران که زیر فرمانش بودند و همواره هم از او اطاعت نمی کردند، سروسامان بدهد، لحظه را برای اعلام پادشاهی خویش مناسب دانست. در ماه مه سال ۱۷۹۶، در دشت مغان مراسم باشکوه تاجگذاری انجام گرفت. فتودالها و روحانیان شیعه وی را شاه خود دانستند. بدین سان بود که به گونه ای رسمی، فرمانروایی دودمان قاجارها که نزدیک به ۱۳۰ سال در ایران دوام داشت، آغاز گردید. اما در واقع، پیدایش این دولت، پیشتر و از هنگامی که آغا محمد خان، در آغاز دهه نهم، گام از مرزهای قلمرو قبیلۀ قاجار بیرون گذاشت و به تصرف شهرها و قلمروهای ولایتهای همجوار پرداخت، آغاز شده بود. پس از سقوط شیراز - پایتخت زندیان -، در ایران قاجارها را فرمانروایان تازه می دانستند و دولتهای خارجی که هنوز آغا محمد خان را همچون رئیس مملکت برسمیت نشناخته بودند، چون او را یگانه فرمانروای پرتوان ایران یافتند، به برقراری مناسبات دیپلماتیک با او آغاز کردند. اما، روند پدیدآیی دولت، تعیین مرزها و پدید آوردن دستگاه دولت، سروسامان دادن به زندگی و جز اینها، چند دهه انجامید و در اساس در پایان دوره فرمانروایی فتح علی شاه بود که به پایان رسید.

آغا محمد خان هنگام شکوفایی قوایش و هنگامی که مردی پخته و باتجربه بود، به مبارزه در راه رسیدن به فرمانروایی آغاز کرد و در آن روزگار نزدیک به چهل سال داشت. هنگامی که آغا محمدخان چون گروگان در شیراز می زیست، مطالعاتی فراوان داشت و شناختن افراد، کارهای دولتی و هنر جنگ را آموخته بود. همین نکته، مبارزه وی را در آینده در راه رسیدن به حکومت آسان کرد. همه معاصرانش، غرور و خودخواهی بی مانند نخستین قاجار را

یادآور شده‌اند. گمان نمی‌رود آنچه‌آنکه برخی از مؤلفان درباره‌ او نوشته‌اند، آرمانهای بزرگ نجات ایران، هدف کارهای آغامحمدخان بوده باشد. اما، بی‌گمان، آرزوی پادشاهی، در جوانی همواره چون سایه‌ای همراهی بوده است. او بسیار شکیب و خوددار و برای دستیابی برهدف، بسیار سرسخت بود. اما، هنگامی که امکان پادشاه شدن را برآستی لمس کرد، در آرزوی پدید آوردن امپراتوری بزرگی شد.

آغا محمدخان، هنگام تاج گذاری به‌خانها و روحانیانی که «خواهش می‌کردند» بر تخت سلطنت بنشینند، در پاسخ گفت: «من هیچگاه راضی نمی‌شوم تاج بر سر بگذارم، مگر اینکه قدرتی را که هنوز هیچ‌یک از پادشاهان ایران نداشته‌اند، همراه آن کنم.»^۱

وی، از بر سر گذاشتن تاج نادری با چهارپر که نشانه فرمانروایی او بر ایران، افغانستان و هند و ترکستان بود، پرهیز کرد. تاج گذاری او با شکوهی چندان بزرگ همراه نبود و شمشیر پادشاهی را نیز که در آرامگاه شیخ صفی‌الدین در اردبیل تبرک شده بود، بر کمرش بستند و این می‌بایست نماد وراثت فرمانروایی صفویه برای وی و وفاداری به تشیع باشد.^۲

در گرما گرم مبارزه به‌خاطر حکومت، هنگامی که برای آغامحمدخان ترسانیدن مردم ضروری تر از برانگیختن حس احترام آنان بود، وی از خشونت و ارباب سخت بهره گرفت. بویژه پس از کشتار مردم کرمان و قلیس، ترس از آغا محمد خان در دلها نشست.^۳ حتی نزدیکترین نزدیکانش نیز در اندیشه مراجعه به‌شاه و تقاضایی از وی نمی‌شدند. درباره‌ قانون و عدالت، کسی حتی فکر هم نمی‌کرد. فرمانروای تازه به اطاعت محض، ارج می‌نهاد. فزون بر این، او به کسی اعتماد نداشت، به همه مشکوک و نسبت به نقص جسمی اش، بسیار حساس بود.

۱. زندگینامه آغامحمدخان قاجار...، ص ۲۴

2. Emeneh Pakrevan. Agha Mohammad Khan Qhadjar. Tehran, 1953.

۳. سفرنامه‌ الیور به ایران و آسیای میانه در سال ۱۷۹۶. «مجله تازه‌ترین سفرنامه‌ها»،

معاصران، رفتار وی را با میرزا جعفر، وزیر پیشین کریم خان زند، یکی از نمودهای اندک جوانمردی این پادشاه برشمرده‌اند.

روزگاری، کریم خان با پیروی از سخن میرزا جعفر از گماردن آغا-محمد خان به حکومت استرآباد منصرف شده بود. میرزا جعفر گفته بود: «می‌خواهی شیر را به جنگل بفرستی؟ در این صورت تنها پشت او را خواهی دید، نه چهره‌اش را.» اما، اکنون آغا محمد خان پس از رسیدن به پادشاهی، وزیر پیشین را فراخواند، برایش معاش مقرر کرد و گفت: «برو در خانه‌ات آسوده باش! تو با دو کلمه، سه سال پادشاهی مرا عقب انداختی؛ اما چون به ولینعمت خیانت نکردی، نخواستم ترا برنجانم.»^۱

اما، رفتار شاه تازه با خود «ولینعمت»، چندان با شایستگی نبود: به فرمان آغا محمد شاه، رحمان خان یوزباشی بیات، استخوانهای کریم خان را از گور بیرون کشید و در زیر درآمدگاه کاخ گلستان، خاک کرد تا اینکه فرمانروای تازه ایران «هنگام عبور، وی را به یاد بیاورد»^۲. تنها در سال ۱۹۲۶ میلادی (۱۳۰۵ خورشیدی) بود که به تصویب مجلس، بقایای جسد کریم خان را از آنجا درآوردند و به خاک سپردند و در بالای گورش پیکره یادبودی گذاشتند.

در همین هنگام، آغا محمد شاه می‌کوشید میان اعضای خاندان قاجار مناسبات دوستانه‌ای استوار کند و همواره یادآور می‌شد که این قوم در دولت از موقعیتی برتر برخوردارند. وی معمول کرده بود که نمایندگان پایین‌تر

۱. تاریخ عضدی (تاریخ خاندان قاجار). بمبئی، ۱۸۸۹. مؤلف تاریخ، احمد-میرزا عضدالدوله، چهلمین پسر فتح‌حلی‌شاه بوده‌است. همین روایت را ملکم نیز آورده‌است: آغا محمد خان چنین می‌شمرد که میرزا جعفر با زدن رأی کریم-خان درباره فرستادن وی به استرآباد، غیر مستقیم، جان او را نجات داده‌است، زیرا اگر آغا محمد خان به استرآباد و مازندران می‌رسید، علیه کریم خان آشوب بها می‌کرد و کشته می‌شد (بنگرید: زندگینامه آغا محمد خان قاجار...، ص ۵)

2. W. Hinz. Iran. Politik und Kultur von Kyros bis Reza Schah, Lpz. 1938, S. 109.

با استخوانهای نادرشاه هم، کاری بر همین گونه کرد.

خاندان خان قاجار به حکومت پراهمیت‌ترین ولایتها گماشته شوند و این، مانع از آن نبود که برخی از خویشاوندان را که رقیبان احتمالی بودند، نابود نکند.

محمدحسن خان قاجار، نه پسر داشت که بزرگترینشان آغامحمدخان بود. برادر تنی‌اش، حسین‌قلی‌خان که در پرتو خشونت و آدم‌کشی، شهرت «جهانسوز» یافته بود، در سال ۱۷۷۴ بدست نوکران ترکمنش کشته شد. رضاقلی‌خان، پس از اقدامی ناکام علیه آغامحمد، به خراسان گریخت و بزودی در آنجا مرد. مرتضی‌قلی‌خان، دیری با برادر مبارزه کرد و سپس به روسیه گریخت. مصطفی‌قلی‌خان را پس از اقدامی ناکام علیه آغامحمد، کور کردند. جعفرقلی‌خان، محبوب اردو و ملت، که در تصاحب فرمانروایی به‌آغا-محمد خان یاری کرده بود، حاکم منطقه‌ای بی‌اهمیت در مازندران گردید و چون این تصدی را کسر شأن می‌دانست از آمدن به‌دربار سرباز زد. سپس به‌خواهش مادرش به‌تهران آمد و همانجا کشته شد. شاه به‌باباخان که اندکی پیش‌از آن ولیعهد شده بود، گفته بود، این کار برای آسودگی وی بوده، «تا اینکه این حلال‌زاده (جعفرقلی‌خان - مؤلف) نتواند تاج را از سرت برآید».^۲

علی‌قلی‌خان، برادر ششم آغامحمد، پس از آگاهی برهلاکت جعفرقلی‌خان، از برادرزاده‌اش باباخان خواهش کرد تا به‌شاه بگوید: «شنیده‌ام که شما (شاه - مؤلف) روزی به‌یکی از نزدیکان گفته‌اید: «تا هنگامی که برادران را از این جهان بر ندارم، سلطنت خود را استوار نمی‌دانم.» اکنون می‌بینم و می‌دانم که از من هم نخواهید گذشت. هر چه می‌خواهید بکنید، زودتر بکنید.» آغامحمد در پاسخ گفته بود: «به‌عمومیت بگو: آنچه شنیده‌ای درست است؛ این تصمیم من درباره‌ پسران پدرم بود، نه درباره‌ دخترانش. ترا، من دختر

۱. تاریخ عضدی، ص ۱۲۴-۱۲۶. درشجره‌نامه قاجارها از هفت پسر محمدحسن خان، یاد شده است: آغامحمد، حسین، رضا، جعفر، علی؛ مرتضی و مصطفی (بنگرید):

(History of Persia under Qajar Rule, p. 426-429)

۲. زندگی‌نامه آغامحمدخان قاجار... ص ۱۷؛

J. Malcolm. Histoire de la Perse. t. 3. p. 301.

محمدحسن خان می‌شمارم»، و خطاب به باباخان ادامه داده بود: «تا روزی که زنده‌ام، برادرم علی‌قلی‌خان، دختر محمد حسن خان است و هنگامی که نوبت پادشاهی به تو برسد، او پسر محمدحسن خان خواهد شد. هرچه زودتر کورش کن. هنگامی که اشراف و رؤیسان قاجار ببینند، تو برادر من و پسر محمد حسن خان را کور کرده‌ای، در تو قوت و قدرت پدید خواهد آمد». ^۱ همینکه فتح‌علی‌شاه بر تخت نشست، بی‌درنگ اندرز عمویش را آویزه گوش ساخت.

تنها دو تن از برادران آغامحمد به مرگ طبیعی مردند: محمدقلی‌خان، هنگام مبارزه آغامحمد در راه رسیدن به حکومت و عباس‌قلی میرزا در هفت سالگی.

آغامحمدشاه چنین می‌شمرد که هر یک از برادرانش به اندازه خود او از حق ادعا بر تاج و تخت برخوردارند و برای آنکه دردسری بیشتر پیش نیاید، کوشید تا رقیبان را از سر راه بردارد. روزی گفته بود: «همه این خونها را برای این ریخته‌ام، تا باباخان بتواند به آسودگی سلطنت کند». ^۲

هر چند که مبارزه برای گرفتن تخت و تاج ادامه یافت، اما همین سیاست آغامحمدشاه بود که در اساس انتقال سلطنت را به جانشین «قانونی» میسر ساخت. می‌توان گفت که آغامحمدشاه، در حقیقت، با وصیت شفاهی‌اش درباره جانشینی، گزینش پادشاهان قاجار را در همه سده نوزده معین کرده بود. به گواهی عضدالدوله، آغامحمدشاه به باباخان (فتح‌علی‌خان) گفته بود: «دختر محمدخان بیگلربیگ‌دولو را برای عباس‌میرزا که از راه مادری نیز وارث تاج و تخت (پس از فتح‌علی- مؤلف) است، به زنی بگیر، تا اینکه پسرش که نام مرا خواهد داشت و محمدمیرزا نامیده خواهد شد، نسبش از دو قبيله بزرگ قاجار باشد. عمویم سلیمان‌خان، برای دولت زحمتهایی بسیار کشیده است؛ دخترت را به پسر او ده و دختری که از پسر او زاده می‌شود، برای محمدمیرزا معین کرده‌ام، پسری که از محمدمیرزا زاده شود،

۱. تاریخ عضدی، ص. ۱۲۶.

۲. زندگینامه آغامحمدخان قاجار...، ص ۳۸.

از دوسو نواده توست.^۱ بر اساس این دستور آغامحمدشاه درباره توارث تاج و تخت، تنها شاهزادگان قاجار از تبار قوانلو که تبار مادری شان از دولو باشد، می توانند بر تخت سلطنت بنشینند. برای همین بود که سومین پسر فتح علی شاه - عباس میرزا - به ولایتعهدی رسید و پس از مرگ او (در دوران سلطنت فتح علی شاه) پسر عباس میرزا، محمد میرزا ولیعهد شد.

آغامحمدشاه، چندانی به سر و سامان دادن به زندگی اداری-اقتصادی ایران نپرداخت و بدیهی است که چندانی هم حکومت نکرد. در برابر او، پیش از همه، وظیفه فرمانبردار ساختن حکمرانان محلی از راه نظامی جای داشت و افزوده بر آن، امیدوار بود که قلمرو دولتش را به حساب خلقهای دیگر گسترش دهد. اما، برای این به پول نیاز بود. مالیاتها و هدایای فتودالها که می کوشیدند با هدیه از سر کرده خشن قاجارها در امان باشند، غنائم جنگی و املاک مصادره شده فتودالها و برخی موقوفات برای نگاهداری اردوی چهل هزار نفری بسنده نبود. شاه، نیاز به انباشتن خزانه خود داشت. گنجینه فزون از شمار نادر که در مشهد (خراسان) نزد پسرش شاهرخ و نواده اش نادر میرزا بود، آغامحمد را آسوده نمی گذاشت. شاه برای لشکرکشی به خراسان تدارک می دید.

آغامحمدشاه در راه خراسان «با شمشیر» از میان ترکمنها گذشت و قدرت و توانایی خود را در کيفردادن به ترمرد و تاخت و تاز به شهرها و روستاهای ایران، نمایاند. همینکه اردوی شاه به مشهد نزدیک شد، نادر میرزا به افغانستان گریخت. شاهرخ ناپیناکه در مشهد مانده بود، شهر را بی جنگ تسلیم کرد و در پی شکنجه، پنهانگاه گنجینه ای را که نادرشاه از هند آورده بود، نشان داد.

لشکرکشی کامیاب به خراسان انگیزه ای گردید برای لشکرکشی تازه به گرجستان و این کار چون یورش نادر برای گوسمالی هراکلی دوم پادشاه گرجستان که برای یاری از روسیه استمداد کرده بود، ارزیابی می شد. در سال ۱۷۹۷، آغامحمدشاه راه قفقاز در پیش گرفت. فرمانهای شاهی

با خواست به رسمیت شناختن فرمانروایی عالیته ایران و تهدید کسانی که به فرمان گردن نهند، برای حکمرانان محلی قفقاز فرستاده شد. اردوی آغامحمد شاه، در راه گرجستان، خان نشین قره باغ را تصرف کرد و در شوشی، چشم به راه بیرون رفتن سپاه روس از قفقاز، نشست (در ایران از فرمان پاول اول امپراتور تازه روسیه درباره بیرون بردن سپاه روس از گرجستان و پایان دادن به لشکرکشی زوبفسک، آگاه بودند). ابراهیم قلی خان، خان قره باغ به داغستان گریخت. وضع هراکلی دوم که به نامه شاه پاسخ نداده بود، پس از رفتن سپاه روس از گرجستان، بحرانی شد.

کشته شدن آغا محمدشاه در ژوئن سال ۱۷۹۷، در دژ شوشی، بی درنگ، اوضاع را، هم در ایران و هم در ماوراء قفقاز دگرگون ساخت. آغامحمدخان بدست نوکرانش کشته شد. بروایتی، سپهسالار صادق خان شقاقی که با خانهای آذربایجان و گرجیهای مقیم ایران ارتباط داشت این توطئه را ترتیب داده بود،^۱ و بروایتی دیگر، صادق گرجی (اندری از متسخت) که بدستور مقامات گرجستان فعالیت می کرد، در میان کشندگان آغامحمدشاه بوده است.^۲ بنابه نوشته واقعه نگاران، سه تن از نوکران آغامحمد صادق گرجی، خداداده اصفهانی و عباس مازندرانی که شاه وعده داده بود برای خطایی که از آنان سرزده است، بامداد آنها را بکشد، شب هنگام گلوی او را بریدند. اشیای گرانبهایی که از شاه بدست آمد به صادق خان شقاقی واگذار شد که اساسی است براین پندار که علیه شاه توطئه ای بوده است. قاتلان شاه بدست اشراف قاجار و از جمله مادر باباخان و خاله شاه کشته شدند. جسد شاه را به مشهد آوردند و در آنجا گور کردند.

کشته شدن شاه، از یورش گرجستان پیشگیری کرد. اردوی شاهی

۱. گ. دروویل. سفر در ایران در سالهای ۱۸۱۲-۱۸۱۳، مسکو، ۱۸۲۶، ص. ۳۶.

۲. در تاریخ نویسی کنونی گرجستان چنین گمانی است که در دربار هراکلی دوم شورای محرمانه ای تشکیل یافته بود و در آن شورا تصمیم به کشتن آغامحمد خان گرفته بودند تا از یورش سپاهیان ایران به گرجستان پیشگیری کنند (بنگرید: ز. م. شارشنیدزه، ایران در نیمه دوم سده هجدهم، ص. ۳۵).

پراکنده شد و موج تازه مبارزه برای رسیدن به تاج و تخت، ایران را فراگرفت. خانهای بانفوذ که با اردو در شوشی بودند به سوی تهران شتافتند تا در مبارزه درباری شرکت کنند و با راهی محل حکومتهای خود شدند تا هنگام تغییر فرمانروایان، آن را برای خود نگاه دارند. حاجی ابراهیم، وفاداری خود را به فتح‌قلی‌خان - وارث تاج و تخت - اعلام کرد و با گردآوری سپاهی در خور، راهی تهران شد.

فتح‌علی‌خان (باباخان)، پسر بزرگ حسین‌قلی‌خان در سال ۱۷۷۱/۷۲ زاده شد. در لشکرکشیهای آغامحمدخان، همراه بود و او را سپهسالار بدی نمی‌شمردند. هنگامی که شاه را کشتند، جانشین در شیراز بود. او، با سپاهی اندک راه تهران در پیش گرفت.

حسین‌قلی‌خان قاجار، برادر باباخان و حکمران فارس، صادق‌خان شقاقی در آذربایجان، علی‌قلی‌خان قاجار برادر آغامحمدشاه (که بزودی کورش کردند) و محمدخان، پسر ذکی‌خان زند، مدعی سلطنت شدند. حسین‌قلی‌خان بزودی سلطنت فتح‌علی‌شاه را پذیرفت و بنا به خواهش مادرش حاکم شیراز شد؛ اما، سپس بر شاه شورید و خواستار شد که گذشته از حکومتهای شیراز و کرمان، حکومت اصفهان را هم به وی بدهند. صادق‌خان شقاقی با خانهای کرد که از وی پشتیبانی می‌کردند، توانست آذربایجان را تصرف کند، تا قزوین بیاید و در آنجا موضع بگیرد. صادق‌خان از ترس برخورد با سپاه باباخان که نزدیک می‌شد، به سراب رفت، اعلام فرمانبرداری کرد و حکومت سراب را گرفت. بزودی صادق‌خان به همراهی حکمرانان خوی و تبریز - جعفرقلی‌خان دنبلی و محمدقلی‌خان افشار - بر قاجاریان شوریدند، اما، ارتش سلیمان‌خان قاجار نظام‌الدوله، آنها را درهم شکست و همه‌مایملک آنان مصادره شد. محمدخان زند، با بهره‌گیری از پشتیبانی قوم خویش و لرها، کوتاه زمانی بر اصفهان تسلط یافت و بر اسبان و دیگر اموال مردم دست انداخت و آنها را ستانید. قاجارها برای درهم‌شکستن پایداری زندیان بناچار نیرویی بزرگ بسیج کردند. آتش شورشهای ضد قاجار در همه جا شعله می‌کشید و گواهی بود بر گرایشهای تجزیه‌طلبانه فتوادلهای بزرگ باباخان، تنها در سال ۱۷۹۸ بود که توانست بیاری حاجی ابراهیم، بر همه

مخالفان پیروز شود.

مبارزه برای رسیدن به تاج و تخت، که برغم بودن ولیعهد رسمی، هنگام برتخت نشستن دومین شاه قاجار درگرفت، سرمشقی بد بود. می توان گفت که همه پادشاهان پسین قاجار، یا مبارزه ای پیدا و ناپیدا علیه خویشاوندان نزدیک خود، برتخت نشستند. این، گواهی است برآنکه حتی درمیان خاندان حاکم- قاجارها- هم، نه احترامی برای شخصیت شاه بود و نه اینکه ابتدایی ترین قانونها مراعات می شد. نه تنها حق تعیین جانشین، بلکه اصل انتقال سلطنت از پدر به پسر و یا به ارشد خاندان، مورد تردید و بحث بود.

باباخان، در مارس سال ۱۷۹۸ (نوروز سال ۱۲۱۷)، بنام فتح علی شاه تاج گذاری کرد.

فتح علی شاه در مورد نزدیکترین خویشاوندانش از سیاست آغامحمدشاه پیروی می کرد: «بی درنگ فرمان داد عمویش علی قلی خان را کور کنند و پس از مرگ مادرش که استغاثه می کرد به برادرش آزار نرساند، حسین قلی- خان را هم نایبنا کرد. نسل کوچکتر خانهای قاجار نه اینکه زیرپیکر نبودند، بلکه برعکس، فتح علی شاه آنان را به مقامهای بزرگ و پراهمیت می گماشت. بسیاری از مؤلفان سده نوزدهم و در پی آنان پژوهشگران امروز هم گرایش به یادآوری سه «شایستگی» فتح علی شاه دارند، که همانا، ریش دراز، کمر بسیار باریک و تولیدمثل بی همتای اوست.^۱ از نسل او، پس از وی، دوهزار تن مانده بودند که ۵۷ پسر، ۴۶ دختر، ۲۹۶ نواده پسر، ۲۹۲ نواده دختر و نبرگانی بسیار درمیان آنان بوده اند.^۲

هرمسرای شاه با هشتصد همسر و کنیز (۱۵۸ زن، برای شاه فرزند

1. J. M. Upton. The History of Modern Iran. An Interpretation. (Mass.), 1961, p. 4.

۲. همانجا. بنا بر اخبار دیگری، او ۶۰ پسر و ۵۰ دختر داشته است. نیز بنگرید: عباس اقبال، انقراض قاجاریه، تهران، ۱۳۲۰، ص ۳۹۷. درباره پسران، زنان و دختران پادشاهان قاجار، بنگرید:

History of Persia under Qajar Rule, p. 426-429.

آوردند) و اردوی بزرگ خواجه سرایان - هرچند که اندکی از زنان، نقشی در زندگی سیاسی ایران داشتند - در دربار شاهی، جایی نمایان داشت. مادر فتح‌علی‌شاه، با بهره‌گیری از گرامیداشت فرزند، توانست دیرگاهی، شاه را با برادرش سازگار کند؛ پس از مرگ مادر، یکی از زنان شاه - گلبدن - باجی که سپس به «صندوقداری» و پس از آن به خزینه‌الدوله لقب یافت، در رأس اداره حرمسرا جای گرفت. بازرگانان توانسته بودند از حمایت این زن برخوردار گردند. بویژه یکی از دختران شاه - شاه‌بیگم خانم ضیاء السلطنه، که دانا و به‌فراخور خود، فرهیخته نیز بود، نفوذی بسیار داشت. او بود که محرمانه‌ترین نامه‌های شاه را می‌نوشت. همه جواهرات مادرشاه به همین دختر رسید و او درقبال دربار از استقلال مالی برخوردار شد.

به نوشته تاریخ‌نویسان ایران، فتح‌علی‌شاه مردی جنگی نبود و می‌کوشید از شرکت در جنگ، سرباز زند (تنها یک بار، آن‌هم هنگام جنگ با روسیه، برای روحیه‌دادن به سربازان، به آذربایجان رفت، اما همینکه از شکست ارتش عباس‌میرزا آگاه شد، بی‌درنگ به سلطانیه بازگشت^۱). اما، شاه هنگام مبارزه با مدعیان سلطنت و سرکوبی اقدامات تجزیه‌طلبانه خانها و حکام گوشه و کنار، استعدادی شایان نشان داده بود. پس از آن برای سرکوبی، سپاه‌یانی بفرماندهی پسران و حتی نوادگانش می‌فرستاد.

در روزگار فتح‌علی‌شاه بود که ایران درسیاست پیچیده بین‌المللی در خاور نزدیک و میانه، به‌معرض و موضوع بدل گردید. تماسهای دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی ایران با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری غربی، و اسپمانی و سستی دولت ایران را نمایاند.

دوجنگ ایران و روس و چندی پس از آن، در روزگار محمدشاه، دو جنگ با انگلستان بر سر هرات، برای ایران با کامیابی همراه نبود. جنگهای ایران و ترک نیز ناتوانی ایران را در انجام سیاست فعالانه جنگی و در دستیابی بر برتری نظامی حتی بر همسایگان آسیایی‌اش، نمایاندند. پس، ایران نمی‌توانست به غنایم سرشار جنگی و میل ارزشهای مادی و پول

از بیرون، که امکان می‌داد قاجارها ارتش را نیرو دهند و به اقتصاد ثبات بخشند، سیاست مرکزمداری را سختتر اعمال کنند و توجهی بیشتر به فرهنگ بدهند، امیدوار باشد.

عباس میرزا - سومین پسر شاه - به جانشینی برگزیده شد که هر چند مایه ناخرسندی برادر بزرگ ولیعهد - محمد علی - گردید، اما در ایران اقدامی قانونی شناخته شده در وصیت‌نامه آغامحمدشاه هم، آمده است.^۱ اداره آذربایجان به جانشین تاج و تخت - ولیعهد سپرده شد. پس از آن، آذربایجان را همواره جانشین‌های تاج و تخت اداره می‌کردند و این، همچون آماده شدن آنان برای اداره دولت ارزیابی می‌شد و نیز میسر می‌ساخت که دربار ولیعهد از حساب یکی از پراهمیت‌ترین و غنی‌ترین ایالت‌های ایران از نگاه مادی، تأمین گردد.

تبریز که دربار ولیعهد در آنجا بود، برآستی، دومین پایتخت ایران گردید و نه تنها در سر و سامان دادن به امور داخلی و خارجی، بل همچنین در گسترش مناسبات بین‌المللی، بویژه در نخستین ثلث سده نوزدهم، نقشی پراهمیت یافت. در برخی موردها، هنگام بازگشودن مسأله‌های دیپلماسی، دربار ولیعهد، حتی، واپسین مرجع بود.

عباس میرزا، شخصیت برجسته سیاسی ایران در نخستین ثلث سده نوزدهم و از استعداد خوب فرماندهی نظامی، دیپلماسی و رهبری اداری برخوردار بود.^۲ او، همچون سرفرمانده، به بازسازی ارتش ایران پرداخت. عباس میرزا

۱. بسیاری از قاجارها مدعی تخت و تاج پادشاهی بودند. حسین قلی‌خان، برادر شاه که به حکومت کاشان منصوب شده بود، با نیرنگ اصفهان را تصرف کرد، بنام خویش سکه زد و خود را حکمرانی مستقل خواند: سپس او را نابینا کردند. شاهزاده، حکمران بروجرد، پنداشت که فتح‌علی مرده است و خود را شاه اعلام کرد. شاه برای این بزه، از وی چهل هزار چرونس (۱ چرونس = ۱۰۰ روبل-م.) خواست. (بایگانی خاور، ایران، ۴، «بایگانی اصلی»، ۱-۹، ۱۸۱۷، پرونده ۶، ورق ۳۳).

از مخالفان پرتلاش نفوذ روسیه در ایران بود و برای همین هم، از علاقه خاص مردم و توجه انگلیسها که ستایشهای بسیار چاپلوسانه‌ای از او کرده‌اند، برخوردار گردیده است.

بی‌شک، عباس‌میرزا یکی از داناترین و پرکارترین نمایندگان قاجارها بود که هم واپسمانی ایران و هم ضرورت بازسازی نه تنها ارتش، که تا اندازه‌ای هم آن را انجام داده بود، بل ضرورت بازسازی همه دستگاه دولت و ضرورت رشد پیشه‌وری و بازرگانی را برای پاسداری از استقلال و تمامیت ارضی کشور، در شرایط موج تازه استیلاي استعماري کشورهای اروپایی، درک می‌کرد. ادرسیاست او همه چیز درست نبود؛ روشن گردید که امیدش به یاری انگلستان امیدی غیر واقعی بوده و هنگام آغاز دومین جنگ ایران و روس نیز عنصرهای ماجراجویی دیده شد. نه تنها قدرت بازدارنده شاه، بلکه آماده نبودن خودکشور حتی برای يك بازسازی سطحی و ناتوانیش در رویارویی با فشار کشورهای نیرومندتر و از جمله روسیه، سبب ناکامیهای عباس‌میرزا بوده است.

قائم مقام، میرزا ابوالقاسم فراهانی وزیر عباس‌میرزا با برخورداری از حمایت وی، نخستین گامها را در راه بازسازی ایران برداشت: کوشید دستگاه اداری را دوباره سازی کند و نیز به رشد چاپ کتاب، آموزش فرهنگ باختر و هدید آوردن زبان ادبی تازه یاری کرد.

عباس‌میرزا در سال ۱۸۳۳ هنگامی که برای لشکرکشی به هرات آماده

←

1. 1834, p. 322-325;

ب. پ. بالایان. مناسبات بین‌المللی ایران در سالهای ۱۸۱۳-۱۸۲۸، پروان، ۱۹۶۷، بخش ۱.

۱. شوستاکویچ، فعالیت دیپلماسی آ. س. گریبایدوف، مسکو، ۱۹۶۰، ص ۳۹؛ علی‌اصغرشمیم. ایران در دوره سلطنت قاجارها، تهران ۱۹۶۳، ص ۹۵.

2. Correspondence Relating to Persia and Afghanistan
L., p. 1-3.

می‌شد، از جهان رفت و پادشاهی نصیبش نشد.^۱

محمد میرزا، پسر عباس میرزا به جانشینی تاج و تخت اعلام گردید و این، مایه خشم پسران شاه شد که مدعی جانشینی شاه بودند. پس از مرگ فتح‌علی شاه، ظل‌سلطان یکی از پسران بزرگ وی حکومت را در تهران تصاحب کرد. او خودش را شاه اعلام کرد و به محمد میرزا نوشت که در تبریز بماند و تا هنگامی که وی پادشاه است، همچنان ولیعهد باشد.^۲ اما، در پرتو حمایت انگلستان و بویژه روسیه، محمد میرزا توانست همه مدعیان سلطنت را از سر راه بردارد و روز ۳۱ ژانویه سال ۱۸۳۵ تاج گذاری کند.^۳

نشانه‌های زبونی درونی ایران، در روزگار سومین فرمانروای قاجار، نمایانتر گردید، اما جوانه‌های مناسبات نوین اجتماعی - اقتصادی هنوز بسیار اندک بودند. تحولات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه ایران، که به اندازه‌ای بسیار، در زیر تأثیر سرمایه‌داری اروپا در آغاز سده نوزدهم، آغاز گردیده بود، برای کشور دردناک بود. ایران، بدشواری، کفاره شکست نظامی را می‌داد و با بحران مالی - بازرگانی و رکود پیشه‌وری و انباشته شدن بازارهایش از پارچه‌ها و دیگر کالاهای اروپا، دست به گریبان بود. مخالفت آرمانی که در پایان فرمانروایی محمد شاه به موعظه آشکار تمرد از قاجارها و دعوت به دگرگون ساختن جامعه ایران بر بنیادی مذهبی (جنبش بایان) و یا در راه «تنظیمات» بدل گردید، پنهانی پخته می‌شد. در نیمه سده نوزدهم از تلاش سیاست خارجی ایران بگونه‌ی دیده شونده، کاسته شد؛ تأثیر انگلستان و روسیه بر سیاست دربار تهران، بیش از پیش فزونی یافت. محمد شاه، به اعتراف معاصرانش؛ چنانکه باید، فهمیده نبود، ابتکار نداشت و مردی بود رنجور. نخستین تدبیر او - لشکرکشی به هرات - با ناکامی به پایان رسید. او که، می‌توان گفت، همه قدرت دولت را به وزیر

1. Abol Qhasem Lachini. Abbas Mirsa Nayeb os - Saltaneh. Tehran, 1947.

۲. ف. کورف. نوشته‌هایی درباره ایران - «کتابخانه برای قرانت»، سن پترزبورگ ۱۸۳۶، اکتبر - نوامبر، ص ۲۲۱.

3. J.M. Upton. The History of Modern Iran, p. 7.

اولش قائم مقام حاجی آغاسی، واگذار کرده بود، بیشتر، به ناظری در بالای تخت پادشاهی ماندی داشت، که از کارهای داخلی و خارجی دولت چندان سر در نمی آورد.^۱ در روزگار محمدشاه، خاندانهای اشرافی و روحانیون، تأثیری بزرگ بر سیاست یافتند. در واپسین سالهای حکومت وی بر ایران؛ بیش از پیش چشمها به پسرش ناصرالدین میرزا دوخته شده بود، که در دربارش در تبریز، کارمندان فرهیخته نسبی طراز نوینی گرد آمده بودند و در دیپلماسی و نیز اداره کارهای آذربایجان کامیابها داشتند.

در نیمه سده نوزدهم، میان شهرها، حتی شهرهایی که پایتخت بودند - تهران و تبریز - ارتباطی درست نبود. محمد شاه در شب ۲۴ اوت سال ۱۹۴۸ از جهان رفت. جنازه اش را برای نظاره همگان، گذاشته بودند. اما، ناصرالدین میرزا، جانشین تاج و تخت، تنها روز ۲۶ اوت بوسیله آنچکف سرکنسول روسیه، که به وی توصیه کرده بود بی درنگ راهی تهران شود، از وخامت سلامتی شاه، آگاه شده بود. ناصرالدین میرزا نمی توانست تصمیم بگیرد: می ترسید، هنگام ورودش به تهران شاه زنده باشد و برای آمدن خود سرانه اش خشم گیرد، که می توانست خطر محروم شدن از جانشینی را با خود داشته باشد. افزوده بر این، پول و سپاه پاسدارش نیز، اندک بودند. ولیعهد، امیر نظام - میرزا تقی خان - وزیر جنگ خویش را از ارض روم فرا خواند تا بی درنگ سپاهی گرد آورد و با پاسداری آنان راهی تهران شود. سفر به درازا کشید و روز ۳۱ اوت نامه ای از مادرش به وی رسید، که در آن خبر مرگ شاه بود.^۲

اما، چون منجمان روز ۳۱ اوت را برای آغاز سلطنت و سلام رسمی شاهی، روزی نحس می دانستند، ناصرالدین شاه، نخستین سلام خود را روز اول سپتامبر در تبریز بر گزار کرد. او می بایست بی درنگ به تهران برود، تا مدعیانی که برای سلطنت پیدا شده بودند - سیف الملوك میرزا و دیگران مایه بی نظمی در کشور نگردند. میرزا تقی خان پنج فوج گرد آورد، اماشاه

1. P. Avery. Modern Iran, p. 30.

۲. بایگانی خاور، ایران، F، «بایگانی اصلی»، ۱-۹، Op. ۸، ۱۸۴۸-۱۸۴۹، پرونده ۱۴، ورقهای ۱۷، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴.

نمی‌توانست راه بیافتد، خزانهاش تهی بود و آغاز پادشاهی بدون پول، کاری است پر خطر. شاه، خودش را به بیماری زد تا چند روز دیگر سفر را به درازا بکشاند و از آنیچکف وام خواست. در کنسولگری روسیه، پول نبود، اما آنیچکف، بازرگانان یونانی-ساگراندی، پتروکو کینو و هالدوواکی را که زیر حمایت روسیه بودند، رضا کرد تا به شاه ۱۰ هزار تومان وام بدهند، بازرگانان ایرانی نیز همین اندازه پول به شاه وام دادند.^۱ ناصرالدین شاه، روز ۶ سپتامبر راه تهران را در پیش گرفت و به پندار آنیچکف « نمایانترین آمادگی را برای دورنشدن از نفوذ^۲ هنگام حرکت از تبریز، با خود داشت. برآستی هم، که وابستگی محمدشاه، جانشینش و بسیاری از اشراف و اعیان ایران به سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای انگلستان و روسیه، یکسره نمایان بود. هر چند که رفتار آنان به ظاهر همچون اراده‌عالیه و فرمانهای حکومت ایران قلمداد می‌گردید، اما، اغلب به خواست و یا حتی به حکم سران سفارتخانه‌های انگلستان و روسیه بود. ناصرالدین شاه، هنگامی که راهی تهران می‌شد، بر آن بود که اداره کارهای آذربایجان را به طهماسب میرزا واگذار کند، اما آنیچکف و استیونسن پافشاری کردند که ملک قاسم میرزا عم شاه - که پس از مرگ قهرمان میرزا، آذربایجان را اداره کرده^۳ و به کنسولگریهای انگلستان و روسیه، نزدیک بود، آذربایجان را اداره کند. بدین مناسب، ملک قاسم میرزا، لقب «فرمانفرما» یافت و محمد طاهرخان وزیر او شد و میرزا حسن، برادر میرزاتقی‌خان نزد او به وزارت جنگ رسید.^۴

فرمانروایی چهارمین پادشاه قاجار - ناصرالدین شاه (روز ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸ تاج‌گذاری کرد و در سال ۱۸۹۶ کشته شد) - با قیامهای توده‌یی مردم - شورش بایان به هنگام تخت نشستن وی و «بلوای تنباکو»، اندکی پیش از مرگش - روشنگری ایرانیان، گونه‌ای تجدد در مذهب و تلاش برای اصلاحاتی سطحی، همراه بود. و همه اینها در زمینه اسارت رفته‌رفته ایران و بدل‌گردیدنش به نیمه مستعمره دولتهای اروپایی انجام می‌گرفت.

۱. همانجا، ورقهای ۳۴ و ۳۵. ۲. همانجا، ورق ۵۱.

۳. همانجا، ورقهای ۱۶-۲۲، ۲۳-۲۴. ۴. همانجا، ورق ۴۱.

ناصرالدین شاه که مردی دانا، چنانکه باید فرهیخته و برای کارهای دولتی آمادگی داشت، فرمانروایی خود را با نیت خیر بیرون کشیدن ایران از بحران، آغاز و از اصلاحات وزیرش - میرزاتقی خان امیرکبیر - پشتیبانی کرد. او می توانست شایستگی تمدن اروپا را ارزیابی کند و مخالف نبود که چیزهایی از باختر یاد بگیرند، اما او هم در برابر فتودالها و روحانیان شیعه واپس نشست و به اصلاحاتی سطحی در ارتش، دستگاه دولت و محاکمات، بسنده کرد و با آنکه در سخن، دم از سیاست غارتگرانه انگلستان و روسیه در ایران می زد، با آنها پیمانها و قراردادهایی بست که کشور را به حال و روز نیمه مستعمره درآورد.

بسیاری از ویژگیهای زندگی مملکت، گواه ویژگی گذار دولت ایران در روزگار قاجارها و آماده شدن آن برای شرایط تازه و دگرگونی رفته رفته به دولتی بورژوازی است که در سده بیستم، پس از واژگون شدن دودمان قاجار، در ایران انجام گرفت.

آغامحمدخان دولتی فتودالی پدیدآورد و از خود به جای گذاشت، که خاص و نمونه کشورهای خاور نزدیک و میانه در آن روزگار بوده است. «تذکره الملوك» (یادآوری به شاهان) دوران صفویه، می توانست برای او هم در سر و سامان دادن به اداره مملکت، دستورالعملی باشد. آغامحمدخان برخی اصول سیاست دولت و از جمله سیاست حمایت از بازرگانان و پیشه وران و تماسهای گسترده تر با اروپاییان را که به توجهی بسیار به ایران آغاز کرده بودند، از کریم خان زند فرا گرفته بود. اما، پندار درباره ماهیت حاکمیت دولتی و اداره دولت، پنداری بود سنتی: شاه، یعنی سرکرده اینجهانی و معنوی؛ او دارای حقوقی است نامحدود، حکام ولایات را برمیگزیند و آنان اداره ولایتها را پیرو اصل کهن وابستگی فتودالی، پدید می آورند. شاه سرفرمانده ارتش است و بیاری ارتش، فتودالها را که در راه استقلال می کوشند، در اطاعت نگاه می دارد و نیز برای گسترش مرزهای دولت به حساب قبیله ها و خلیقهای همجوار تلاش می شود.

بویژه، در دم پدید آمدن دولت قاجارها، نیروهای تجزیه خواه و مرکز

گریز بسیار نیرومند بودند، اما پس از آن نیز پادشاهان قاجار، بارها، ناگزیر به سرکوبی قیامهای تجزیه طلبانه فئودالهای گوشه و کنار دوردست، سران قبیله‌های بزرگ کوچی و همچنین گوشمالی حکام ولایتهایی می‌شدند که از سوی تهران منصوب شده بودند و سپس از اطاعت شاه، پرداخت مالیات و گذاشتن سپاهی در اختیار مأموران شاه، سر باز می‌زدند. موردهایی هم که برخی خانها به هیچ‌روی حکومت شاه را نمی‌پذیرفتند، اندک نبوده است.

هرچند، نامشخص بودن برخی بخشهای مرزهای ایران، تاسده بیستم هم مایه مناقشات مرزی با امپراتوری عثمانی، روسیه، خان‌نشینهای آسیای مرکزی و افغانستان بود، روند شکل‌گیری قلمرو دولت، در اساس، در سالهای دهه چهارم سده نوزدهم به انجام رسیده بود. در شکل‌یابی قلمرو دولت، دیگر نه اینکه نیروهای نظامی ایران و خان‌نشین و یاقبیله‌های همسایه، بلکه نیروهای مسلح دولتهای اروپا- روسیه و انگلستان، گرایش فزاینده پدید آوردن دولت‌ملی (افغانستان) و نیروی قراردادهای و پیمانهای بین‌المللی و دوجانبه (با امام مسقط و جز اینها)، عاملی مؤثر بودند. جنگهای ایران و روسیه و ایران و ترکیه، مناقشه با افغانستان و جنگ انگلیس و ایران بر سر خان‌نشین هرات، برای تعیین مرزهای ایران، اهمیتی سرنوشت‌ساز داشتند. مرزهای شمالی ایران طبق قراردادهای گلستان (سال ۱۸۱۳) و ترکمن‌چای (سال ۱۸۲۸) ۱) مرزهای باختری، طبق قرارداد ارض روم در سال ۱۸۴۷ و نظر کمیسیون تحدید حدود ترکیه و ایران در سال ۱۸۴۹، ۲) مرزهای خاوری با افغانستان، طبق قرارداد ۱۸۵۷ ایران و انگلیس در پاریس و قرارداد تحدید حدود با افغانستان در سال ۱۸۷۲، معین شده بودند؛ پس از مذاکراتی با بریتانیای

۱. بنگرید به ضمیمه کتاب: پ زویف، چگونگی واپسین جنگ روسیه با ایران ۱۸۲۶-۱۸۲۸ همراه با بررسی تاریخی-آماري شهرهای متصرفی و یادآوری ایروان، سن پترزبورگ، ۱۸۳۴.

۲. [ی. ا. چریکف]، یادداشت‌های سفری. ا. چریکف، کمیسر روسی، میانجی تحدید حدود ترکیه و ایران در سالهای ۱۸۴۹-۱۸۵۲. زیر نظر م. آ. گامازف سن پترزبورگ ۱۸۷۵؛ و. ف. مینورسکی. تحدید حدود ترکیه و ایران، سن پترزبورگ، ۱۹۱۶، ص ۳۵۱-۳۹۲.

کبیر، مرزهای ایران با هندوستان، در بلوچستان و سند هم مشخص گردید. قاجارها، در آغاز، تقسیمات کهن کشوری دوران صفویه، نادرشاه و زندیان را نگاه داشته بودند. ۲ در نیمه سده نوزدهم، رفته رفته، سیستم تازه تقسیمات کشوری پدید آمد که اداره متمرکزتر دولت را تأمین می کرد. بنابر اطلاعاتی که از ا. ن. برزین [بهره زین]، جهانگرد - خاورشناس روسی به ما رسیده است، ایران در دهه پنجم به دوازده ولایت بزرگ - آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد، کردستان، عراق عجم، خراسان، خوزستان، سیستان، ۱ فارس، کرمان و لرستان تقسیم می شد و آنها نیز بنوبه خود به بلوکات و محلات تقسیم می شدند و ده، کوچکترین بخش اداری بود. ۲ شهرها نیز به محله ها تقسیم می شدند.

نظام دستگاه اداری دولت هم، پیرو تقسیمات کشوری که در آغاز سده نوزدهم، سیمای فئودالی خود را یکسره نگاه داشته بود، ساخته شده بود. اصول سنتی فئودالی با نگاهداری برخی ویژگیهای پدرسالاری و گونه ای تعهدات فرمانبرداری در نظام اداره دولت، شالوده اداره کارهای مملکت بود.

۳. بنا بر نوشته ا. ف. بلارامبرگ. در ایران ۲۹ ولایت با ۱۲ شهر بی ولایت و دارای حومه، پیوسته است (بنگرید: ا. ف. بررسی آماری ایران در سال ۱۸۴۱، سن پترزبورگ، ۱۸۵۳، ص ۶۴-۶۷)؛ به نوشته کرزون، ۲۱ ولایت (بنگرید:

(G. Curzon. Persia and Persian Question. vol. I. Cambridge, 1914, p. 435

به نوشته م. س. ایوانف، ۳۵ ولایت و ۴ ایالت - آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان -، پیوسته است (بنگرید: م. س. ایوانف، تاریخ مختصر ایران، مسکو، ۱۹۵۲، ص ۱۲۳). در تقسیمات اداری کشور، تنها در نیمه دوم سده نوزدهم، اصلاحاتی شد [بنگرید: محمد حسن خان اعتماد السلطنه. مرآت البلدان. ج. ۱، تهران، ۱۲۹۶ (۱۸۷۷)].

۱. علی خان، حاکم سیستان، تنها در سال ۱۸۵۸ بود که اطاعت خود را از ایران پذیرفت.

۲. ا. ن. بهره زین. سفر به خاور زمین. ج. ۲، سیاحت در شمال ایران، غازان، ۱۸۵۲، ص ۲۳۱.

صدراعظم، پس از شاه، نخستین شخص مملکت و رئیس دستگاه دولتی - اداری بود. در نیمه نخست سده نوزدهم، بنا بر معمول، مأمورانی دانا که همواره هم فرهیخته نبودند این مقام را به عهده داشتند، تأثیری بزرگ در سیاست داخلی و خارجی ایران می گذاشتند و می توانستند حتی اراده خود را بر شاه هم تحمیل کنند. هنگام اصلاحات سال ۱۸۵۸، مقام صدارت عظمی ملغی گردید و شورای وزیران بریاست شاه، پدید آمد. شش وزارتخانه ساخته شد. اما بزودی، دوباره مقام صدارت عظمی احیا گردید.

گاهی صدراعظم، سرفرمانده قوا نیز بود. در نیمه سده نوزدهم، در روزگار میرزاتقی خان امیرکبیر و حاجی میرزا حسین خان سپهسالار، که ۱۳ نوامبر ۱۸۷۱ به صدارت رسیده بود، این دو مقام با هم بودند.

صدراعظم برای خودش سه معاون معین می کرد: مستوفی الممالک (اداره کننده مالیه)، منشی الممالک (اداره کننده سیاست خارجی و داخلی) و سالاد لشکر (سرفرمانده قوا). پس از بازسازی ارتش بدست عباس میرزا، مقامهای تازه فرماندهی - امیرنظام (فرمانده نیروهای منظم) و امیرلشکر (فرمانده نیروهای غیرمنظم)، پدید آمدند. بنا بر معمول، احکام را صدراعظم منصوب می کرد. مستوفی، مأمور مالیه ولایت و تحصیلدار، مأمور مالیه شهر بود و مالیاتها به دست کدخدایان و رؤسای محلات گردآوری می شد. گاهی، مباشر مالیات عشاها را گردآوری می کرد، اما بنا بر معمول، خود خان از راه دستگاه اداری عشاها، مالیات جمع می کرد و سپس آنرا همچون مالیات ویا هدیه به خزانه می داد.

در نخستین ثلث سده نوزدهم «اروپایی کردن» دستگاه دولت، رفته رفته نمایان گردید: گهگاه، صدراعظم، وزیر اول و منشی الممالک، وزیر امور خارجه نامیده می شد و جز اینها.

قائم مقام ها - بزرگترین مأمورها در دربار ولیعهد در تبریز - که پس از شاه شدن ولیعهد، صدراعظم می شدند، از نفوذی بسیار برخوردار بودند، چنانکه میرزا بزرگ (در فوریه سال ۱۸۹۰، شاه او را به وزارت خویش گماشت و پسرش حسن خان، قائم مقام ولیعهد شد) نیز چون خود ولیعهد سمتگیری

انگلیسی داشت؛ مقامات رومی او را مرد دورویی برمی شمردند، که به قول خود به آنها وفا نکرده است. عیسی فراهانی و بویژه پسرش ابوالقاسم فراهانی یکی از اشراف فرهیخته نیمه نخست سده نوزدهم - که بر تکامل بعدی زبان ادبی فارسی تأثیر گذاشت، نفودی بسیار داشتند. میرزا آغاسی نیز در دستگاه محمدشاه، مردی نیرومند بود. حاکم ویا مأمور نظامی (بیگلریک، بیلریک، امیرالامرا) در رأس ولایتهای مرزی بودند. بیگلریکها هم کارهای اداری را در دست داشتند و هم کارهای لشکری را. انتصاب به مقام بیگلریکی، همواره با دادن لقب خان همراه بود. در ولایتهایی که در آنجا قبیله‌های نیرومند کوچی نبودند، بیگلریکها زودبزود، تغییر می کردند. بنابراین بیگلریکها از میان نمایندگان اشراف محلی و در برخی موارد از میان افراد خاندان خان محلی، منصوب می شدند.

در آغاز سده نوزدهم، قاجارها ولایات شمالی خویش - خان نشین ایروان، قراباغ، شیروان، آذربایجان، طالش، کوهپایه، اردبیل و نواحی مجاور را از آن شاه می دانستند، بیگلریکها را از اداره آنجا برکنار کرده و مأمور ویژه کشوری برای اداره آنجا گماشته بودند. در اداره بیگلریکی اینها بودند: بیگلریک، شیخ الاسلام (از تهران همچون رئیس روحانیان شیعه، منصوب می شد)، محاکم شرع (قاضیان و ملایان)، صدر (اداره کننده موقوفات ولایت تابع که دیوان صدرالصدور بود)، وزیر (پاسخگوی دریافت مالیاتها که تابع وزیر اعظم و یا صدراعظم بود).

بنابر معمول، شاهزادگان به حکومت ولایتهای پراهمیت گماشته می شدند و در صورت سرکشی آنان، جای آنان را به شاهزادگانی دیگر واگذار می کردند - در ایران سده نوزدهم، کمبود شاهزاده نبود. اغلب، پس از تاجگذاری پادشاه تازه، حکام تغییر می کردند. چنانچه در ولایت پراهمیتی چون فارس، از سال ۱۷۹۱ تا سال ۱۸۷۵، بیست حاکم تغییر کردند. گاهی، خانهای محلی و یا اشخاصی تصادفی، حکومت ولایت و یا شهر را تصاحب می کردند. چنانچه، در روزگار حکومت میرزانبی خان در

اصفهان، اداره شهر در واقع، با میرزا عبدالحسین لوطی باشی بود.^۱ در مواقع اضطراری، یک شورای مشورتی از با نفوذترین فئودالهای درباری و روحانیان شیعی گرد می‌آمد. در اخبار تاریخی (رضاقلی خان‌هدایت و دیگران)، شرح جلسات چند شورا آمده است که در آنها، در اساس، مسائل جنگی بررسی شده است. شورای دولتی، رسماً در سال ۱۸۵۹، تأسیس گردید.^۲ وظایف قضایی در دست روحانیان شیعه بود. به پرونده‌های مدنی و برخی پرونده‌های جنایی، بر اساس قوانین شریعت رسیدگی می‌شد. اما، چون اختیارات شاه نامحدود بود، وی قاضی عالی درباره همه مسائل هم بود و بخشی از اختیارات او به مأموران اداری - حکام و جز آنها، نیز واگذار می‌شد. نمایندگان محکمه اینجهانی (عرف) - داروغه و کدخدا، - با پیروی از نظر داوران مذهبی - قاضییان، علما و ملایان، حکم صادر می‌کردند.^۳ بسیاری از مناقشات کوچک بویژه در میان عشایر، بر اساس رسوم معمولی (عادت)، حل و فصل می‌شدند. مناسبات میان عیسویان را که بسیار بندرت برای حل و فصل کارهای مورد مناقشه به حکام رجوع می‌کردند، حقوق کلیسایی و معمولی، سر و سامان می‌داد. مقامات محلی، می‌توان گفت، که به هیچ‌روی در مناسبات میان جامعه یهودیان و یار زرتشتیان مداخله نمی‌کردند؛ اگر یک عیسوی، یهودی و یا زرتشتی از سوی یک مسلمان مورد پیگرد قرار می‌گرفت، مقامات محلی به شکایات رسیدگی می‌کردند و گهگاه، کار به دربار شاه هم می‌رسید.

اجرای تصمیمات محاکم شرعی و نیز عرفی، با مقامات اداری بود. اداره زندانها نیز با مقامات کشوری بود. اعدام و زندان شکلهای اساسی

۱. بایگانی‌خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی» ۱-۲، ۱۸۴۴، ۸، ۱۸۴۸، پرونده ۱۶، ورق ۴۶.
۲. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله، تاریخ منتظم ناصری، ج. ۲، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۶۶.

3. Hamid Algar. Religion and State in Iran. 1785 - 1906. the Role of the Ulama in the Qajar Period. Berkeley-los Angeles, 1969, p. 12, 13

کیفر آدمکشی، راهزنی، دزدی و تبهکاریهایی از این دست بود. گذشته از این، گوش و بینی بزهکاران را هم می‌بریدند، دستها و پاهایشان را قطع می‌کردند، آنها را چوب و یا تازیانه می‌زدند، ریسمان پیچشان می‌کردند و در کوچه و بازار می‌کشاندند و یا، وارونه، سوار بر خر می‌کردند و جز اینها. اما، می‌شد با پرداخت مبلغی کلان به حاکم، از برخی کیفرها گریخت. خفه کردن و زهر دادن، گونه‌ای اعدام «افتخار آمیز» برای بزرگان و اشراف بود (گاهی ریسمانی ابریشمین برای محکوم به مرگ، می‌فرستادند). اما، حتی عالیمقام‌ترین افراد هم، همواره نمی‌توانستند از کیفرهای شرم‌آور بگریزند، چنانچه اللهیارخان آصف‌الدوله را درملاء عام چوب زدند. سادات اولادپیامبر، در وضعی خاص بودند و آنها را بنابر معمول، اعدام نمی‌کردند و حتی اگر به تبهکاری دولتی نیز دست می‌زدند، بندرت کیفر می‌دیدند. اما، هنگام سرکوبی بایان، برخی از سادات را هم درملاء عام، به قتل رساندند. در ساخت دولتی ایران، نقص و نارسایی و فراوان و دستگاه اداری و کشوری قاجارها، برای مردم، تازیانه و بی‌اغراق می‌توان گفت که يك فلاکت ملی بود. خیانت، رشوه‌گیری، غرض‌خصوصی، وطن‌فروشی جهالت و بی‌رحمی از ویژگیهای بسیاری از نمایندگان دستگاه قاجاریه بوده است. ملکلم، سفیر انگلستان، در سپیده‌دمان سده نوزدهم از راه تطمیع و رشوه، دربار تهران را به عقد قراردادی با بریتانیای کبیر متمایل ساخت. پس از آن، می‌توان گفت، که همه بیگانگان، برای دستیابی بر امضای قرارداد، گرفتن امتیاز و به دست آوردن مزایایی گوناگون از سوی مقامات ایران، از این شیوه آزموده شده، بهره گرفتند. مصالح دولت و ملت، فدای سود شخصی می‌شد.

ارتش، در دولت نقشی پراهمیت داشت. در آغاز، آغامحمدخان بر افواج جنگی قبیله قاجار متکی بود. «ارتش» اوتنها از ۵۰۰-۶۰۰ سوار، پدید آمده بود. پا به پای گسترش قلمرو زیر فرمانش، نمایندگان قبیله‌های دیگر - افشارها، کردها و حتی زندیان - به ارتش او می‌پیوستند. در پایان فرمانروایی آغامحمدشاه، در آستانه دومین لشکرکشی وی به گرجستان، ارتش شاه دارای ۴۰ هزار نفر بود.

ارتش آغامحمدشاه، ارتشی بود غیرمنظم و درمواقع عادی، نهچندان بزرگ. درصورت ضرورت، افواج قبیله‌یی و شهری گرد می‌آمدند و پس از پایان لشکرکشی جنگی، پراکنده می‌شدند. در نخستین سالهای فرمانروایی فتح‌علی‌شاه هم، چنین ارتشی بود. پرآوازه‌ترین فرماندهان جنگی، از نمایندگان قاجارها (سلیمان‌خان و دیگران) و یا خانهای برخی قبیله‌ها، چون صادق-خان شقاقی، بودند. سپاه غیرمنظم، آرامش درونی دولت را تأمین و قیامهای تجزیه‌طلبانه خانها و یا قیامهای مدعیان تخت شاهی را کامیابانه سرکوب می‌کرد. توپخانه، چندان بزرگ نبود و بخش اساسی آن، همانا توپهای روسی بود که درتفلیس به دست آغامحمدخان افتاده (این توپها را کاترین دوم ملکه روسیه به هراکلی دوم پادشاه گرجستان هدیه کرده بود)، و اداره آنها با گرجیها بود.

هنگامی که ارتش ایران در ماوراء قفقاز با سپاهیان روسی روبرو شد و مژه نخستین شکستها را چشید، شاه و اطرافیان نزدیکش و پیش از همه عباس‌میرزا، جانشین تاج و تخت، به اندیشه ضرورت نوسازی نظام ارتشی ایران و تجدید سازمان ارتش، با الگویی اروپایی افتادند. پندار همگانی در دربار تهران بر آن بود که سواران غیرمنظم در سده نوزدهم، در بهترین صورت تنها بدر جنگ با ترکها و دیگر ملت‌های آسیایی می‌خورد، نه بدرد پیکار با روسها. زمامداران ایران، امیدی بزرگ بر تجدید سازمان ارتش بسته بودند. ارتش منظمی که هزینه پدید آوردنش مبالغی کلان شده بود، نتوانست وضع را بهتر کند و ایران را به دولتی «سهمگین و نیرومند» بدل سازد. در ایران، شکست‌ناپذیری ارتش ناپلئون را بسیار شنیده بودند و برای تجدید سازمان و آموزش یگان‌های منظم، از افسران فرانسوی دعوت شد. گاسپار - دروویل، که در سال ۱۸۰۷ با هیأت نمایندگی پرشمار نظامی فرانسه به سرپرستی ژنرال گاردان به ایران آمده بود، در سازمان دادن به ارتش ایران و آموزش آن، شرکتی فعال داشت و سپس کتابی درباره ایران نوشت و در آنجا شرح ارتش نو بنیاد ایران را هم آورد.

بنا به تصمیم عباس‌میرزا، افواج منظم از مردم آذربایجان تشکیل شده

بودند و سربازهایشان را از قبیله‌های ترك و از مردم شهرها می‌گرفتند. نظام یكانه سربازگیری نبود. سپاه از راه سربازگیری داوطلبانه برای مزد و یا از راه اجبار، تشکیل می‌شد. در آغاز، ارتش منظم (نظامی) دارای ۲۰ هزار نفر بود، ۱۲ هنگ داشت - هر هنگ با یك هزار سرباز - دو هنگ سوار - هر يك با ۱۲۰ سرباز - یكى مجهز به تفنگ و دیگری به شمشیر^۱ و نیز يك هنگ توپخانه با ۲۰ توپ. اسلحه ارتش را انگلستان داده بود. در سال ۱۸۲۳، الكساندر اول تجهیزات توپخانه دو گروهان را به عباس میرزا هدیه کرد، که سپس علیه خود سپاهیان روسی به کار رفتند.

در آغاز، افسران فرانسوی سپاه منظم را آموزش می‌دادند و سپس افسران انگلیسی، اتریشی و ایتالیایی. جامه یكسان نیز در ارتش مرسوم شد. در ارتش معاش هم می‌دادند. سربازان سالی ده تومان می‌گرفتند و افسران از ۴۰ تا ۵۰۰ تومان. هر چند شاه را فرمانده ارتش برمی‌شمردند، اما امیر نظام در رأس آن و در واقع ارتش منظم زیر فرمان عباس میرزا بود. جانبازان، گروه دیگری از سپاه منظم (۸-۹ هزار نفر) و سپاه خاصه شاهی بودند. آموزش، جامه و معاش جانبازان نیز چون سربازان بود. گارد شاه (کشیکچی)، در دهه سوم دارای ۶ هزار و ۳ هزار غلام (سوار) برای همراهی شاه در لشکر کشیها، سه هزار برای پاسداری در کاخها و شش هزار افراد گارد بود (خویشاوندان شاه، پسران خانها و مردمی از قبیله‌ها و خلقهای گوناگون در میان اینان بودند).^۲ سپاهیان، شاه را به سبب چشم و دست تنگی اش، دوست نداشتند. فتح‌علی شاه نمی‌خواست پولش را هزینه ارتش کند و عباس میرزا بناچار «تلاش می‌کرد» تا مبالغ مورد نیاز تجدید سازمان و نگاهداری سپاه را، فراهم سازد.^۳ ف. انگلس، درباره بازسازی ارتش ایران چنین نوشته است: «در ایران، سیستم سازمان نظامی اروپا به

-
۱. از قبیله‌های افشار و شقاقی، هر يك دوفوج، از مرند دوفوج، از ایروان، تبریز، قراداغ و از قبیله‌های کنگلو و دمیلی هر يك يك فوج و نیز يك فوج مختلط ضربت (اصلی) از همه آنها تشکیل شده بود.
 ۲. درباره نیروی نظامی ایران، بنگرید: «مجله نظامی»، ۱۸۲۸، ش ۱، ص ۱۷۵.
3. P. Avery. Modern Iran, p. 31.

بربریت آسیایی، پیوند زده شد»^۱.

سپاهی که برای فرمانبردار ساختن خانهای سرکش، در آغاز سده نوزدهم، مأموریت می یافت، هیچگاه بزرگ نبوده است. در سال ۱۸۳۸ سپاهی با پانصد سوار، ۲۵۰۰ پیاده و چهار توپ علیه بلوچهایی که سر به شورش برداشته بودند، اعزام شد.^۲

سازمان افواج غیر منظم (لشکر)، به فرماندهی امیر لشکر، بر بنیاد شکل یابی سپاه فتو دالی بود.

هنگام عملیات جنگی در افغانستان (۱۸۳۳-۱۸۳۸)، در ارتش اصلاح شده ایران، در همسنجی با پایان دهه دوم، دگرگونیهای چندانی رخ نداده بود.^۳ اما، پس از عملیات ناموفق جنگی در هرات، دولت بر آن شد که ارتش را تقویت کند، بر نفراتش بیافزاید و تسلیحاتش را بهبود بخشد. بنا بر نوشته آ. ا. مدم، سفیر روسیه در تهران، در سالهای دهه چهارم، در ارتش ایران ۹۹ هزار پیاده (۴۰ هزار سپاهی منظم)، ۱۵ هزار سوار غیر منظم و ۵ هزار توپچی با ۵۰ توپ بود.^۴ پ. پ. بوشف، این ارقام را اغراق آمیز می داند.^۵ برای تأمین سازمان جنگی و مهمات ارتش، در تهران و تبریز قورخانه‌هایی پدید آمدند و کارخانه‌های ویژه ماهوت سازی و چرم سازی، ساخته شدند. گلوله توپ به وزن ۴ تا ۱۸ پوند، برای دولت ایران ۱ صاحب قران (سی کپک نقره) و به وزن ۳۲ پوند، ۵ صاحب قران هزینه داشت. تجهیز ارتش بسنده نبود. از این رو شگفت آور نیست که هنگام محاصره

۱. ف. انگلس. ایران و چین. لک. مارکس، ف. انگلس، آثار، ج ۲، ص ۱۲، ص ۲۱۸.
2. F. Colombari. Artillerie de campagne a dromdaire employée dans l'armée Persane. - «La spectateur militaire». p., 1853, P, 231.

۳. بنگرید: آ. خ. ایپدینیش، محاصره هرات در سال ۱۸۳۸ «مجموعه نظامی»، ۱۸۹۰، ش، ۱۰.

۴. بایگانی مرکزی، ف Vua، پرونده ۵۶۴۵۲، ورق ۳.

۵. پ. پ. بوشف. هرات و جنگ انگلیس و ایران در سالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷، مسکو، ۱۹۵۲، ورق ۱۱۴، (رساله):

هرات چنین فرمان مسخره آمیزی داده شده بود: گلوله باری باید چنان باشد که بتوان دوباره گلوله های پرتاب شده را گردآوری و از آنها استفاده کرد. پیشنهاد برخی افراد، چون مهندس جعفرقلی آقا برای تولید گلوله های ارزاتر توپ درکانه های مازندران که بتازگی کشف شده بود، ازسوی وزیر اول رد شد.^۱ ارتش ایران حتی پس از بازسازی نیز، قدرت جنگی چندانی نیافت و شکستهای پیشمارش درجنگ با روسیه و انگلستان، گواه آن است.

پس از جنگهای ایران و روس، انضباط در ارتش ایران، بدتر شد. چون هزینه نگاهداری سپاهیان نیز بدتر شد و معاش آنان به گونه ای مستمر پرداخت نمی گردید، سربازان با موافقت افسران به کسب و کار و دستفروشی پرداختند^۲، بسیاری نیز یکسره پراکنده شدند و به خانه هایشان رفتند.

لشکرکشی به هرات و جنگ با ترکیه که کامیابی برای ایران نداشت و نیز این نکته که ارتش نتوانسته بود بسرعت بسرعت، شورش بایان را سرکوب کند، پادشاه جوان، ناصرالدین و وزیر اولش میرزاتقی خان را بر آن داشت که باردیگر، ارتش را بازسازی کنند. بی شک، اصلاحات نظامی ترکیه، انگیزه انجام بازسازی ارتش ایران هم شده است.

میرزاتقی خان امیر کبیر نظام تازه سربازگیری یعنی «بنیچه» را جاری کرد که براساس آن، هر واحد مشمول مالیات (روستا، زمیندار، شهر و جز اینها)، می بایست شمار معینی سرباز بفرستد، هزینه آمدن سربازان را تا محل گردآمدنشان پردازد و مخارج خانواده سربازان را بدهد. روستاها به نسبت پرداخت هریست تومان مالیات، یک سرباز می دادند. خانهای قبایل، بسته به شمار اغنام و احشام خویش، سپاهی می فرستادند. دولت، هر سال شمار هنگهای هر ولایت و اندازه بودجه هزینه آنان رامعین می کرد. میانگین فرا خواندن سرباز به ارتش، ۱۰۰ هزار پیاده و ۳۰ هزار سوار بود.^۳

۱. ک. بوده. سفرنامه. «کتابخانه برای قرائت» ج. ۲۳، ۱۸۵۴، ب. ۲، ص ۶۶.

۲. بنگرید: ا. ن. بهره زین، سفر به خاور زمین. ج. ۲، ص ۲۵۹، مجموعه نظامی و آماری، چاپ ۳، سن پترزبورگ، ۱۸۶۸، ص ۲۱.

۳. پ. پ. بوشف. هرات و جنگ انگلیس و ایران در سالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷، مسکو، ۱۹۵۹، ص ۳۱.

کار تشکیل گردانها و هنگها، با دریافت پول، به افراد واگذار می‌گردید؛ بنا بر معمول، زمینداران بزرگ یا فرزندانشان، فرمانده سربازان منطقه خود می‌شدند. چندی نگذشت که مقام افسری، موروثی گردید و گهگاه پسر بچه‌های سیزده ساله، فرمانده گردان و یا حتی هنگ می‌شدند. درجه افسری را می‌شد با پرداخت ۳۰-۱۰۰ تومان، خریداری کرد. مدت خدمت سربازی، بیست سال بود. جای کسانی را که پیش از مهلت، از کار می‌افتادند، افرادی تازه، می‌گرفتند. سربازان هر ولایت با هم می‌زیستند و به کار و کسب می‌پرداختند. افسران، با دریافت رشوه، به سربازان مرخصی و اجازه می‌دادند که به پیشه‌وری و داد و ستد بپردازند، مستحرمی آنان را با خواروبار می‌پرداختند و یا سالهای سال، چیزی به سربازان نمی‌دادند. در آستانه جنگ سالهای ۱۸۵۶ - ۱۸۵۷ (جنگ هرات و لشکرکشی انگلستان به جنوب ایران - م.م)، آموزش و تسلیحات ارتش ایران بسیار بد بود و انضباط هم نداشت؛ از ستاد کل و رسته مهندسی خبری هم نبود. آموزش سوار نظام منظم بهتر بود. آموزش مهندسان در دارالفنون تازه آغاز شده بود.

چنین ارتشی «منظم»، به هیچ روی استعداد جنگی نداشت. در دهه‌های هفتم و هشتم سده نوزدهم، افواج غیر منظم سوار عشایر به سرکردگی خانهای خویش، نیرویی قابل اطمینان‌تر و جنگی‌تر بودند.

فصل دوم

برخی ویژگیهای رشد اجتماعی - اقتصادی ایران، از پایان سده هجدهم تا دهه هفتم سده نوزدهم

پایان سده هجدهم و نیمه نخست سده نوزدهم، در تاریخ دوران نوین ایران، روزگاری بود ویژه که به اندازه‌ای بسیار راههای رشد پسین کشور را معین کرد. در همین روزگار بود که یکپارچگی ایران در زیر سیطره دودمان قاجاریه انجام گرفت، مرزهای دولت، در اساس، معین گردید و دستگاه دولتی با گرایش آشکار پذیرش شکل اداری اروپا، پای گرفت. در همین روزگار، فشار نظامی - سیاسی و اقتصادی دولت‌های اروپا شدت یافت و اصول سیاست خارجی که می‌توانست تمامیت ارضی و استقلال حقوقی کشور را نگاه دارد، طرح گردید. در کشور، روند از هم فروپاشی نظام فتودالی و شکل‌یابی روش سرمایه‌داری که هنوز سست بود آغاز و نشانه‌های بحران‌های آشکار سیاسی و اجتماعی - اقتصادی پدیدار گردید، موج نارضایتی مردم که قیام بایان نیرومندتریش بود، به خروش درآمد، برای انجام برخی اصلاحات تلاشهایی گردید، روشنگری زاده شد و جزاینها. تاریخ این دوران حاکی است از اینکه ایران که یاد بزرگی و نیرومندی پیشین را نگاه داشته بود، با دولت‌هایی برخورد می‌یابد که رشد اجتماعی - اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی بیشتری داشته‌اند، شکست می‌خورد و ناگزیر به گذشتهایی خفت‌آور تن درمی‌دهد،

از ناکامها سخت آزرده می شود و با رنج و درد، خود را همرنگ شرایط می کند و در جستجوی سببهای حال و روز پرفلاکت و راههای ازمیان بردن واپسمانی قرون وسطایی برمی آید. در ایران، هنوز خیالها، ناپدید نشده و امید دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی، احیای عظمت پیشین و درمان داشتن ایدئولوژی بلا تغییر تشیع و شریعت، ساخت سنتی جامعه، فرهنگ و زندگی، زنده بوده است. اما، واپسمانی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران در آغاز سده نوزدهم برای ناظران غربی یکسره نمایان بود. پس از تار و مار شدن ارتش ایران در جنگ با روسیه، این واپسمانی نمایانتر گردید. رخدادهای نیمه سده نوزدهم، بسیاری از ایرانیان را واداشت که اوضاع خاور نزدیک و میانه و همه جهان و امکانات خود ایران را به گونه ای واقعی تر ارزیابی کنند. اما از همین روزگار است که دوران کیفی نوین در تاریخ دولت ایران آغاز می گردد.

بدین سان، ایران فتودالی در آغاز سده نوزدهم، برخورداری بسیار نزدیک با جهان سرمایه داری پیدا می کند. اما، بینیم که این، چگونه در رشد اجتماعی - اقتصادی کشور و بر اقتصاد ملی آن، بازتابید؟

نظام فتودالی ایران، چنانکه باید و شاید محکم بود. به رغم تماسهای نزدیک نظامی و اقتصادی ایران با کشورهای سرمایه داری، فتودالیسم در همه جا، از مناسبات اجتماعی - اقتصادی گرفته تا پدیده های روبنایی، فرمانروا بود. اما، پژوهشگران یادآور شده اند که از ربع دوم سده نوزدهم، گرایشهایی تازه در رشد اجتماعی - اقتصادی در وابستگی با ورود کالاهای اروپای باختری بارخنة سرمایه صنعتی اروپای باختری که بازده کار و نیرویش بیشتر بود، و با آغاز بدل شدن ایران به بازار فروش و سرچشمه ماده خام برای غرب سرمایه داری پدید آمد.

اما، هنوز یکسره روشن نیست که تحول ایران در نیمه نخست سده نوزدهم چگونه بوده، تا چه اندازه این تحول به ویژگی خود جامعه فتودالی ایران وابستگی داشته، تأثیر چه عاملهای نفوذ اروپا بر رشد سرمایه داری بگونه ای

ایرانی قاطع بوده و چه عاملهایی ناقص الخلقه و کندبودن روند بازسازی اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران را معین کرده‌اند؟ اکنون ادبیاتی بسنده در دست است که در آن تا اندازه‌ای، بیش و کم، این مسائل بررسی شده‌است.^۱

۱. پژوهشگران ایران، که چندکتاب درباره تاریخ سیاسی واجتماعی سده نوزدهم، در ایران و خارج از ایران چاپ کرده‌اند، و دیعه بزرگی در بررسی تاریخ ایران در دوران قاجارها گذاشته‌اند. بنگرید: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران، ۱۳۳۴؛ حسین سپیلی.

Essai Sur L'industrialisation de L'Iran. Montreux, 1950. مازندرانی. اقتصاد ملی و سیاست اقتصادی ایران. تهران، ۱۳۱۶؛

احسان یارشاطر. مقدمه بر کتاب حسن فسایی

؛ History of Persia under Qajar Rule. L., 1972

چند پژوهش از سوی مرکز بررسیهای خاور نزدیک، وابسته به دانشگاه شیکاگو

منتشر شده‌است. بنگرید: Ch. Issawi, The Economic History of Iran 1800-1914: Chicago-London, 1971.

مسأله‌های تحولات کشاورزی ایران، مورد توجه نیکی کدی بانوی ایرانشناس امریکایی قرار گرفته‌است. بنگرید:

N. Keddie. Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran. Clarmont, 1960.

ایرانشناسان انگلستان و بویژه آ. لمبتون به بررسی مطالب مشخص پیرامون تاریخ اجتماعی ایران توجهی خاص می‌دهند. بنگرید:

A. K. S. Lambton. Persian Society under the Qajars.- IRCAS, 1961.

نیز: Landlord and Peasant in Persia. L.' 1953.

در میان مؤلفان شوروی که دوران آغازین رشد سرمایه‌داری را بررسی کرده‌اند، بنگرید: ژ. عبدالله‌یف، صنایع و پیدایش طبقه کارگر ایران در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، باکو، ۱۹۶۳؛ و. س. گلوخودد. مسأله‌های رشد اقتصادی ایران، مسکو، ۱۹۶۸؛ ر. آ. سعیدف. بورژوازی ایران، مسکو، ۱۹۷۶ و جزاینها.

پژوهشگران، مطالبی بسیار گردآوری کرده و نظراتی درخور نگرش در باره آغاز «نوسازی» ایران آورده‌اند، اما تاکنون پیرامون مسائل ارزیابی تأثیر عامل بیرونی، یعنی سرمایه‌داری اروپا و زمان پیداشدن روش سرمایه‌داری، فعالیت متقابل روشهای گوناگون اجتماعی-اقتصادی، تأثیر روبنای سیاسی بر رشد اجتماعی-اقتصادی و سیاسی کشور و جزاینها، اختلاف نظرهایی بزرگ هست. بررسی این مسائل اهمیتی ویژه می‌یابد؛ زیرا اکنون در وابستگی به رشد جوشان و خروشان ایران امروز، این گرایش پدیدآمده است که برخی نظرهای بورژوازی رشد تاریخی ملتها و دولتها، بر بنیاد مطالب تاریخی مدلل ویا تازه شود، در مورد های هم رشد بیش از يك سده دوران قاجارها نفی گردد و همه کامیابیهای ایران امروز، تنها به مؤثر بودن تدبیرهای دودمان پهلوی، وابسته گردد. بدیهی است برخی از تاریخ‌نویسان ایرانی و غربی در سالهای دهه‌های ۶-۷ سده کنونی، نظری تازه درباره دوران قاجارها داشته‌اند. تاریخ‌نویسان درباره فرمانروایان قاجار و دستگاه کشورداری آنان و نیز برخی پدیده‌ها در زندگی سیاسی و اجتماعی - اقتصادی ایران (اصلاحات امیرکبیر، روشنگری، جنبشهای بایان و جزاینها)، به ارزیابی واقعبینانه تری آغاز کرده‌اند. تاریخ‌نویسی امروز، رفته رفته روزگار فرمانروایی قاجارها را چون دوران گذار و روزگاری ارزیابی می‌کند که این کشور قرون وسطایی با برقرار کردن تماسهای نزدیک با باختر، برای رشد و هم برای آغاز اوج ناسیونالیسم ایرانی، رستاخیز و جزاینها مایه‌ای معین گرفت که بی آن نمی‌توان رشد آینده ایران را درك کرد.^۱

تاریخ‌نویسی امروز غرب و ایران، به مسائل رشد اجتماعی-اقتصادی کشورهای خاورزمین و از جمله ایران، در روزگار قاجارها توجهی بسیار می‌کند. تلاش می‌شود نظریه خود را درباره پیدایش و رشد «تمدن ایران»، انحطاط آن در سده هجدهم - آغاز سده نوزدهم و زنده شدن دوباره ایران را که در نیمه سده نوزدهم دوباره آغاز گردید و هم نهاد تمدن ایران را با بهترین

۱. بنگرید: مقدمه احسان یارشاطر بر کتاب حسن فسایی

دستاوردهای غرب بورژوازی، در زیرچتر حکومت پادشاهی پدیدآورند. از این دیدگاه است که تاریخ‌نویسی رسمی ایران، برروزگار فرمانروایی قاجارها می‌نگرد. امروز، دیگر قاجارها برای دودمان حاکم خطری ندارند و تاریخ-نویسان ایران، نکته‌های توجیه‌کننده‌ای برای ارزیابی کردار پادشاهان قاجار می‌یابند. تاریخ‌نویسان دهه سوم - آغاز دهه پنجم سده بیستم (ع. اقبال - ح. مکی - رضا همدانی و جزاینها) سیاست نزدیک‌بینانه قاجارها، بی‌کفایتی آنها در تحکیم دولت و ولخرجی آنان و جزاینها را سبب بسیاری از بدبختیهای ایران در سده‌های ۱۹-۲۰ دانسته‌اند. مؤلفان پسین سبب همه ناکامیهای کشور را در سیاست عهدشکنانه انگلستان و روسیه و تصرف مواضع کلیدی اقتصادی و سیاسی ایران بدست کشورهای امپریالیستی و بهره‌کشی جهان سرمایه‌داری از ایران، می‌بینند. هرچند که واپسمانی کشور انکار نگردیده، اما توجه خود را به این نکته‌های تاریخ متمرکز کرده‌اند.

پژوهشگران معاصر، منابع تاریخی و اسناد دوران قاجارها را بخوبی بررسی، اخبار، یادداشتها، خاطرات جهانگردان و مطالب بایگانی را چاپ کرده‌اند. می‌توان گمان داشت که بزودی، روزگار قاجارها آن دوره تاریخ ایران خواهد شد، که بهتر از هردورانی دیگر، بررسی شده است.

بررسی تاریخ ایران از سوهایی است گوناگون: بهتر از همه، تاریخ جنگها و مناسبات بین‌المللی، زندگی خصوصی قاجارها، روشنگری، تلاش برای انجام اصلاحات - فعالیت میرزاتقی‌خان امیرکبیر - و جزاینها بررسی شده است.

در تاریخ اجتماعی نیز کارهایی شده است؛ در اینجا بیشتر پندار است و رنگ اجتماعی زدن و ساختن طرحهایی تجریدی. با اینهمه، دانشمندان دودهه پسین بودند که ایران سده نوزدهم را «کشف کردند».

بنا بر معمول، در ادبیات علمی معاصر، از سببهای بسیاری برای واپسمانی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران نام برده‌اند: محیط جغرافیایی، ترکیب چندین قبیله‌یی و چندین زبانی مردم، که بازدارنده پیکارچگی ملی است؛ سازمان اجتماعی فرسوده که هنوز سخت‌جان بود به سرکردگی شاه خودکامه که بیاری انگشت شماری از نزدیکانش، حکومت می‌کرد؛ بودن

کوچ نشینان؛ مواصلات و مخابراتی با رشدی سست؛ تجزیه طلبی ولایات؛ آداب گوناگون سنتی و اجتماعی وابسته به تعلق دینی و یا قومی؛ هلاکت توده‌های مردم در پی خودسری زمامداران، عملیات جنگی، بیماری‌های همه گیر و قحطی.^۱

ک. ویتفولگ چنین می‌شمارد که سه سبب اساسی - بودن تمدن «آبی» بر پایه آبیاری مصنوعی، اداره جامعه از راه زمینداری و خودکامگی شرقی - بازدارنده رشد ایران بوده‌اند و برخی از پژوهشگران باختر، نظر او را می‌پذیرند.^۲

احمد اشرف، نظریه‌ای را در میان می‌گذارد، که تا اندازه‌ای، تفاوت دارد. او می‌گوید که ویژگی اساسی جامعه سنتی (فتودالی، قرون وسطایی) ایران، چنین بوده است: نظام دیوان‌سالاری سنتی (با تریومونیال «شرقی»)، بر ساخت واقعی اقتصادی شهرها و روابط روستایی و عشیره‌بی اثر گذشته است؛ در ایران، در یک زمان، سه نظام اجتماعی - شهری، روستایی و عشیره‌بی - بایکدیگر همزیستی داشتند، که برای رشد هر یک از آنها و نیز برای سرتاپای نظام اجتماعی، دارای اهمیت بوده است؛ همه نظام اجتماعی، پیوسته میان مرکزیت و عدم مرکزیت در نوسان بوده است؛ اریستوکراسی از نوع غربی‌اش نبود، اشراف محلی پراکنده بودند و در جبهه واحدی با خودکامگی مخالفت نمی‌کردند؛ شاه - خود کامه - برای همه گروه‌های

۱. ی. م. ریسنر، پیرامون مسأله واپسانی کشورهای خاورزمین در آغاز دوران نوین - «مسأله‌های تاریخ»، ۱۹۵۱، ش ۶؛ ریشه سرمایه‌داری در کشورهای خاورزمین (سده‌های ۱۵-۱۹)، مسکو، ۱۹۶۲؛ عام و خاص در رشد تاریخی کشورهای خاورزمین، مسکو، ۱۹۶۶؛ ن. آ. کوزنتسوا. مسأله مربوط به سطح رشد کشورهای خاورزمین در آغاز دوران نوین، در تاریخ‌نویسی شوروی - مسأله‌های تاریخ هند و کشورهای خاورمیانه. مجموعه مقالات یادبود ی. م. ریسنر، مسکو، ۱۹۷۲، ص ۲۰۴-۲۲۳

J. M. Upton. The History of Modern Iran, p. 20-22

2. K. Wittfogel. Oriental Despotism, New Haven, 1957.

اجتماعی مردم، مرجع داوری بوده است و سرانجام، اینکه روابط درونی شهرها و مناسبات پولی و «سرمایه‌داری سنتی»، ساختی ویژه داشته است.^۱ احمد اشرف بر آن است که رشد «سرمایه‌داری سنتی و خودکامگی پاتریومونیال در روزگار صفویه آغاز گردید و قدرت پادشاهان نیرومند صفویه که «فعالیت سرمایه‌داری» بازرگانان و اشراف را تشویق می‌کردند، به آن یاری کرده است؛ سیادت قبیله‌های کوچی، گهگاه بازدارنده فعالیت استوارانه بازرگانی بود؛ نفوذ ناهنجار استیلای استعماری باختر، بر رشد بورژوازی ایران تأثیر می‌گذاشت.^۲ وی چنین می‌شمارد که همه پدیده‌های نوین در رشد اجتماعی - اقتصادی ایران، از روزگار صفویه آغاز شده است: استیلای استعماری، پابرجا شدن استبداد خاص شرقی (گونه‌ای خودکامگی)، رشد بازرگانی، صنایع و «سرمایه‌داری بوروکراسی»، دوران متحدالشکل کردن دولت، رستاخیز ایران، عصر طلایی علمای شیعه، بازرگانان و صاحبان صنایع ملی. اما، در دوران قاجاریه، تنها سیستم پاتریومونیال شرقی، به سیستم جهانی سرمایه‌داری درآمد و جزئی از آن شد.^۳

احمد اشرف کوشیده است تا به گونه‌ای ساختگی، برخی موازین نظریه سرمایه‌داری بازرگانی را باچندی از ویژگیهای خاص جامعه فئودالی ایران همراه سازد و الگوی رشد ایران را از جامعه فئودالی آسیایی، از مجرای «سرمایه‌داری بوروکراتیک» محلی، تا پیوستن به جهان غرب در روزگار قاجارها، بسازد.

تاریخ‌دانان شوروی، پیش از دیگران به بررسی مسائل اجتماعی - اقتصادی تاریخ ایران، آغاز کرده‌اند. کارهای ا. پ. پتروشفسکی و بویژه پژوهش او درباره تاریخ مناسبات فئودالی در سده‌های شانزدهم تا آغاز سده

1: Ahmad Ashraf. Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran - Studies in the Economic History of the Middle East: Ed: by M. A: Cook. L., 1970, p. 312-313:

۲. همانجا، ص ۳۱۳.

۳. همانجا، ص ۳۱۳-۳۲۱.

نوزدهم، در ایران و کشورهای همجوارش، برای شناخت جامعهٔ پسرین فتودالی ایران، دارای اهمیتی است بزرگ.

۱. پ. پتروشفسکی، برجای بودن جامعه‌های گروهی روستایی را مهمترین ویژگی جامعهٔ فتودالی ایران، می‌شمارد؛ تلاش زمامداران برای گسترش پهنه‌زمینهای دولتی و استثمار دهقانان از راه دستگاه دولت؛ رسم واگذاری مشروط - تیولها -، با حق دریافت اجاره - مالیات؛ نبودن اقتصاد اربابی؛ بودن سه شکل اجاره - نقدی، محصولی (جنسی) و کاری؛ گسترش وسیع مزارعه با شرایطی اسارت‌آور؛ بودن مردم کوچ‌نشین و اسکان داده شده؛ تصاحب ادواری حکومت بدست اشراف قبیله‌های کوچی؛ بهره‌گیری از غنایم جنگی همچون سرچشمهٔ مهم درآمد شاه (هرچند که درآمدهای اساسی به شکل مالیات از رعایا گرفته می‌شد)؛ بهره‌گیری از کار بردگان؛ رشد شمار پیشه‌وران آزاد، که در گونه‌ای کارگاه و صنف سازمان یافته بودند؛ سیادت فتودالی‌ها در شهرها و ارتباط اشراف روحانی و اداری شهرها با بازرگانان بزرگ؛^۱ بیشتر ایران شناسان شوروی (ک. ز. اشرافیان، م. ر. آرونووا، م. س. ایوانف، ش. تقی‌یوا و دیگران) با این نظر ا. پ. پتروشفسکی با تغییر جزئی فرمول‌بندی، موافق هستند.

اما، بسیاری از پژوهشگران بر این عقیده‌اند^۲، که ایران تا پایان سدهٔ نوزدهم یک کشور خاص قرون وسطایی شرقی بود؛ در روستاها و شهرها،

۱. ا. پ. پتروشفسکی. پیرامون تاریخ مناسبات فتودالی در آذربایجان و ارمنستان، از سدهٔ شانزدهم تا آغاز سدهٔ نوزدهم، ص ۷۳-۷۸.

2. W. Hinz. Iran. Politik und Kultur von Kyros bis Reza Schah, S. 110.

برخی از دانشمندان چنین می‌شمارند که فتودالیسم در ایران همان فتودالیسم در غرب بوده است (ی. هرتسفلد، ن. آدونتس، آ. کریستنسن، ک. کانن، آ. بن‌شامش و دیگران)، برخی دیگر (س. ن. بکر، آ. لمبون، آ. پولیاک، فر. لوگلهارد و. برنداچ، ر. کلبورن و دیگران) تفاوت‌هایی بسیار در رشد ایران فتودالی و کشورهای فتودالی اروپا می‌بینند (بنگرید:

A. Ashraf. Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran, p. 308.

فئودالیسم سخت استوار بود و دربارهٔ قبیله‌ها جای سختی هم نیست. روبنای سیاسی فئودالی، با زیربنای فئودالی همخوان بود؛ دستگاه اداری دولت با نمونهٔ سنتی فئودالی و نگاهداری همهٔ عنصرهای سابقه‌دار ملوک‌الطوایفی، ساخته شده بود؛ ایدئولوژی دینی قرون وسطایی تغییری نکرده بود؛ زندگی و آداب و رسوم مردم دچار دگرگونی نشده بود؛ ایران به سبب واپسمانی فئودالی به وابستگی سیاسی و اقتصادی کشورهای اروپا درآمده بود. و تنها تحرك کشورهای رشدیافته سرمایه‌داری سبب رشد عنصرهای سرمایه‌داری در ایران شد؛ تأثیر سیاسی و فرهنگی و سرمایه‌های دول غربی به رشد روش‌های سرمایه‌داری یاری (به اصطلاح برخی از مؤلفان غربی «غربی شدن» آغاز گردید) و رشد پسین ایران را در سدهٔ بیستم، در راه سرمایه‌داری، معین کردند.

بر سرکار آمدن قاجارها و دولت متمرکزی که آنها پدید آوردند، در واقع، می‌تواند تنها چون پدیده‌ای ارزیابی گردد، که تأثیری چندان بر رشد اجتماعی- اقتصادی ایران در مرز میان سده‌های هجدهم و نوزدهم نداشته است. «ایران همچنان کشور واپسماندهٔ کشاورزی قرون وسطایی با فرمانروایی نامحدود مناسبات تولیدی فئودالی و در برخی جایها سیادت مناسبات تولیدی نیمه فئودالی و پدرسالاری بود»^۱. این نظر م. س. ایوانف تا امروز نافذ است و به شکل‌هایی گوناگون، در بسیاری از آثار مؤلفان شوروی تکرار می‌شود.

قاجارها هنگامی که بر سر کار آمدند، هیچ نوآوری برای مناسبات تولیدی فئودالی ایران نداشتند. آنها نگاهداری شکل‌های سنتی زمینداری دولتی را، همچون یکی از شیوه‌های تحکیم قدرت خویش، ارزیابی می‌کردند. از این رو مصادرهٔ زمین‌های برخی از فئودال‌ها، بازرناگان و روحانیون و پدید آوردن ذخیرهٔ گستردهٔ زمین‌های دولتی که قاجارها می‌توانستند از آن پول و وسایل و امکاناتی دیگر بدست آورند، یکی از نخستین تدبیرهای آنان بود. با آنکه مالکیت دولتی بر زمین (حتی آن ذخیرهٔ بزرگی که روزگاری پادشاهان

صافی می توانستند در دست خود متمرکز کنند) نمی توانست رشد پیشرو جامعه ایران را تأمین کند و دیر یا زود به مالکیت خصوصی در می آمد، قاجارها نمی توانستند بازگشایی دیگری در باره مسئله زمین تصور کنند و می پنداشتند که مالکیت دولتی بر زمین و حق فرمانفرمایی شاه بر همه ذخیره زمین مهم ترین شالوده اقتصادی مرکزیت سیاسی ایران است.

ذخیره زمین های سلطنتی و دولتی از راه های گوناگون گسترش می یافت: آغامحمدشاه زمین های مازندران را مصادره کرد؛ در اطراف اصفهان، فتحعلی شاه و محمدشاه زمین ها را تصاحب کردند؛ در گیلان، سیستان و بلوچستان، ناصرالدین شاه زمین ها را مصادره و یا خریداری کرد.^۱ بزرگترین زمین دار ایران، خود شاه بود. او «صاحب کامل زندگی و مرگ رعایا و نیز اموال آنان بود».^۲ بنا بر یک محاسبه تقریبی؛ در آغاز سده نوزدهم نزدیک به یک سوم زمین های قابل کشت، از آن دولت بود. در عمل، میان زمین های شاهی (خاصه) و زمین های دولتی (خالصه) تفاوت چندانی نبود.^۳ کار کشت این هردو با کشاورزانی بود که مالک و یا اجاره کنندگان همیشگی قطعات نه چندان بزرگ بودند و شاه می توانست درآمد هم این و هم آن زمین را بگیرد. اما درآمد زمین های شاهی، درآمد شخصی به شمار می آمد و اداره ویژه ای داشت. گذشته از این، شاهان، این زمین ها را همچون پاداش خدمت و اگذار نمی کردند. زمین های دولتی از همان آغاز فرمانروایی قاجارها، به پاداش خدمت همچون تیول، به خان ها و اگذار می شد.

در آغاز سده نوزدهم، بخشی بزرگ از زمین های ایران در مالکیت فئودال ها بود. نمی توان به گونه ای جدی در این باره سخن گفت که زمین هایی که در دست قبیله ها بوده، از آن دولت بوده اند. این زمین ها نزدیک به یک چهارم خاک ایران بودند و در عمل هیچ مالیاتی از آنها گرفته نمی شد. انتقال

1. A. K. S. Lambton. *Landlord and Peasant in Persia*, P. 147-148, 154, 238, 242, 244-245, 253, 256-257.

۲. بنگرید: کلکسیون، خمرفسکی در کتابخانه دولتی تاریخ جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه، ج ۵، ش ۴۹، ص ۱۳۵.

3. *The Economic History of Iran. 1800-1914*, p. 220.

مالکیت زمین‌های قبایل به مالکیت خانها، پیشتر نیز دیده شده بود، اما در سده نوزدهم دامنه گسترده‌تری بخود گرفت. زمین‌های وقف که در اختیار روحانیون شیعه و بخشی از آن نیز در دست روحانیون سنی بود، در قبال حکومت شاه از استقلالی نسبی برخوردار بودند. زمین‌های تیول که در نخستین دهه‌های حکومت قاجارها به پاداش خدمت واگذار شده بود، مالکیتی مشروط به شمار می‌رفت، اما پس از گذشت دو سه دهه، به مالکیت موروثی اعضای خاندان سردمداران حاکم و برخی خانها بدل گردیدند.

در ایران، در نیمه نخست سده نوزدهم، چنین بود که در يك زمان سه گونه «مالکیت» بر زمین - مالکیت دهقان، مالکیت فئودال و مالکیت دولت - با یکدیگر همزیستی داشتند. این سه گونه مالکیت، با ویژگی وابستگی به یکدیگر، در عین حالی که استقلال هم‌داشتند، يك ساخت پیچیده، و در ضمن، ناروشن اجتماعی پدید آورده بودند.

بسیاری از پژوهشگران، بر این عقیده‌اند که مالکیت دولتی، در ترتیب مالیات نمایان بود؛ دولت در زمینداری و کار کشاورزی دهقانان مداخله‌ای نمی‌کرد و کشاورزان بر زمینهای قابل کشت از حقوقی موروثی و حقوقی استوار برخوردار بودند.^۱

در ادبیات خاورشناسی ما، درباره شکل‌های اساسی زمینداری و کشاورزی فئودالی در ایران-زمینهای دولتی، زمینهای شاهی که پادشاه به تیول داده است، زمینهای موروثی فئودالها و خانهای بزرگ، املاک فئودالها (ملك، اربابی)، املاک مؤسسات مذهبی (وقف)، خرده مالکان، املاک عمومی - و نیز شرح شیوه‌های بهره‌کشی از کشاورزان - گونه‌ها و شکل‌های اجاره، مالیاتها و پرداختهای دهقانان، برخی تفاوتها در وضع دهقانان ساکن (رعایا) و کوچیها (ایلات) و جز اینها، مطالب فراوانی هست. یادآوری این نکته اهمیت دارد که در ایران سیستم واحد مالیاتی که برای همه بخشها،

۱. م. اسمیلانسکیا، سیستم مالکیت بر زمین و لایه‌بندی اجتماعی در خاور نزدیک (در دوران متأخر قرون وسطی). - «ملل آسیا و افریقا»، ۱۹۷۱، ش ۱؛ ل. ب. علایف. پیرامون تاریخ‌نویسی سده‌های میانه هند، مسکو، ۱۹۸۵ (نسخه خطی).

یکسره یکسان باشد، نبوده و نیز گردآوری مالیاتها، دریافت اجاره، شرایط مزارعه و پرداختهای گوناگون دهقانان نظام یگانه‌ای نداشته‌است. گرایش به دگرگونی شکل‌های گوناگون مالکیت بر زمین، در نیمه دوم سده نوزدهم، و وابسته به آن، مناسبات تولیدی - حقوقی در روستاها و در همه جامعه ایران با موشکافی درخوری، یادآوری شده است (ل. ف. تیگراف، و. پ. استرف، م. پ. پاولوویچ، گ. ن. ایلینسکی، ش. م. بادی، ش. - تقی‌وا و دیگران).^۱

نظر برخی از دانشمندان خارجی نیز که اغلب از دیدگاهی ایده‌آلیستی، سبب‌های رشد و یا انحطاط نیروهای مولده را در روستاهای ایران بررسی می‌کنند، درخور نگرش است. ر. سانگوی، حکومت عالیه و شخصیت‌شاه را تنظیم‌کننده و مشوق رشد می‌شمارد^۲ و دیگر پژوهشگران تاریخ اقتصادی کشورهای خاور نزدیک، این نقش را از آن دولت می‌دانند.

تزه‌های اساسی درباره ماهیت مناسبات فئودالی در ایران، در پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم که جان ملکم، زمانی آنها را در «تاریخ ایران» آورده بود، هنوز هم در غرب تا اندازه‌ای مورد قبول است. در این اثر، از ماهیت استبداد شرقی که بی‌آن، تمدنی که تا اندازه‌ای به آبیاری مصنوعی وابستگی دارد، ناممکن است و مالکیت دولت بر زمین، یاد شده است (ملکم

۱. ل. ف. تیگراف. از تاریخ مناسبات اجتماعی - اقتصادی ایران. تفلیس، ۱۹۰۹؛ گ. ن. ایلینسکی. مناسبات زمینداری در ایران در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم. - «یادداشت‌های علمی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی». ج ۸، ۱۹۵۳، ص ۱۱۳-۱۴۵؛ نیز از اوست. مناسبات زمینداری در ایران در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم. - گزارش‌های هیأت نمایندگی شوروی در بیست و سومین کنفرانس بین‌المللی خاورشناسان. مسکو، ۱۹۵۴؛ ش. آ. تقی‌وا. پیرامون رشد زمینداری بازرگانی در ایران. - «اخبار آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان». بخش علوم اجتماعی، ۱۹۶۱، ش ۵؛

A. K. Lambton. Persian Society under Qajars

۲. رامش سانگوی. ایران امروز و فردا. - ر. هیرشمان، و. مینورسکی، رامش- سانگوی. ایران - سلطنت جاویدان. لندن، ۱۹۷۱، ص ۱۶۸.

دیده بود که چگونه آغامحمدشاه و فتح‌علی‌شاه می‌کوشیدند تا با پیروی از سمرشق صفویه و نادر، زمینها و حق‌اداره آنها را به دست خاندان خود بدهند). او همچنین بر چگونگی مالیات زمین تردید داشته و مردد بوده که این مالیات بر مالکیت زمین است و یا اجاره بهره‌گیری از آن؛ این نکته بر وی روشن بوده است که دهقانان ایرانی وابستگی به گونه سرواژها نداشته‌اند و حتی اگر در عمل مالک بر زمین هم نبوده و تنها اجاره‌کنندگان موروثی بوده‌اند، حقشان بر زمین بیش از دهقان وابسته فئودالی اروپا بوده است. درکشور، اجاره به گونه مزارعه، گسترشی بزرگ داشت. بنابه گفته لک. مارکس، مزارعه با اجاره بهای آن که با محصول پرداخت می‌گردد «برای آنکه پایه مناسبات راکد اجتماعی باشد، مساعدتر از هر چیز دیگر است»^۱. با چنین شکل مناسبات اجتماعی اجبار اقتصادی، نظام سرواژ در شکل کلاسیک خود، نمی‌توانسته است در ایران رشد یابد. برخی عنصرهای اجبار غیراقتصادی، چون افزوده‌ای بر اجاره مزارعه‌یی - شکل اساسی بهره‌کشی فئودالی از کشاورزان - بودند. نظام خود ویژه اجتماعی ایران، که ملکوم یادآور آن شده و با هند بسیار آشنای او ویژگیهای مشترک فراوان داشته، برای وی اساسی بوده است تا درباره قانونمندیهای خاص رشد تاریخی ایران، درباره ثبات و یا درست‌تر بگوییم درباره رکود استبدادهای شرقی و نیز در این باره سخن بگوید که کشور در زیر سلطه قاجارها چگونه شده است.^۲

در پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم، نظام فئودالی پایان سده‌های میانه و مناسبات پدرسالاری - عشیره‌یی که در بخشهای زیست‌قبیله‌های کوچی برجای مانده بود، با رشد قابل ملاحظه مناسبات کالایی - پولی در بخشهای کشاورزی بازرگانی، چنانچه در بخشهای نوغان‌پروری گیلان و آذربایجان، سیادت داشتند.

شارل عیسوی بر آن است، که رشد کشاورزی ایران را سه نیروی اساسی معین می‌کردند: (۱) دولت، (۲) زمینداران بزرگ و سران عشایر،

۱. لک. مارکس، سرمایه. ج ۳، ب ۲، - لک. مارکس، ف. انگلس، آثار. چاپ ۲، ج ۲۵، ب ۲، ص ۲۵۹ - ۳۶۰.

۳) کشاورزان^۱. «قانون دولت ایران برای پیشگیری از ورشکستگی» سال ۱۸۴۳ میلادی که بنا بر ماده پنجمش، حق مالکیت بر زمین در یک هنگام، هم از آن دولت، هم از آن ملاکان و هم از آن کشاورزان است و اینکه مالک زمین تنها با اجازه مقامات دولتی و رضای کشاورزان می‌تواند آن را بفروشد و یا به گرو بگذارد^۲، تا اندازه‌ای این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند.

ا. ف. بلارامبرگ، رشد زمینداری خصوصی را از سالهای دهه ۳-۴، یادآور شده است.^۳ تناسب نیرو میان زمینداری دولتی و خصوصی، به دگرگونی آغاز کرد: تأثیر اروپای سرمایه‌داری، پر توان‌تر گردید و رشد نیاز به ماده‌های خام کشاورزی و نرخها در بازار جهانی، ملاکان را واداشت که فعالتر شوند و کنترل کشاورزان را بدست خویش گیرند. بازرگانان، افسران، روحانیان بزرگ و شهرنشینان دارا نیز به کشاورزی روی آوردند. م. س. ایوانف هم رشد بزرگ املاک را در نیمه سده نوزدهم، یادآور شده است.^۴

اصل مالکیت خصوصی بر زمین، در قانون سال ۱۸۴۳ به گونه‌ای رسمی، پذیرفته شده بود. این قانون را باید چون گونه‌ای نزدیکی به تفهیم غربی و بورژوازی مالکیت خصوصی، ارزیابی کرد. مفهوم مالکیت در شرایط اقتصاد رشد یافته کالایی - پولی، که حقوقدانان آن را چون حق مالکیت، اداره و بهره‌گیری از واحد مالکیت بررسی می‌کنند، با نظر حقوقی سده‌های میانه اسلامی، یکسان نیست.^۵

1. The Economic History of Iran. 1800-1914, p. 208.

۲. اقتباس از ش. تقی‌پور، فروپاشی زمینداری فئودالی در ایران در پایان سده نوزدهم - آغاز سده بیستم، ۱۹۷۳، ص ۲۹.

۳. ا. ف. بلارامبرگ، تصویر آماری ایران که در سال ۱۸۴۱ ترتیب یافته است، ص ۴۵-۴۱.

4. A. K. S. Lambton. Landlord and Peasant in Persia, p. 140, 261-262.

۵. م. س. ایوانف، شورش بسا بیان در ایران، ۱۸۴۸-۱۸۵۲، لنینگراد، ۱۹۳۹، ص ۵۵.

۶. ا. م. اسمیلانسکیا، سیستم مالکیت بر زمین و لایه‌بندی اجتماعی در خاور نزدیک، ص ۷۱.

درباره شکل‌های گوناگون تقسیم مالکیت بر زمین در ولایتهای ایران، در نیمه سده نوزدهم، ارقامی در دست نداریم، اما درباره برخی ولایتهای چنین ارقامی هست. چنانچه در گیلان زمینهای دولتی و تانیمه سده نوزدهم زمینهای شاهی نبوده است. در آنجا تنها زمینهای اربابی و دیگر زمینداران (کشاورزان مرفه و بازرگان)، بوده است. به گواهی یو. گاگه میستر، اقتصاددان روس، «اربابان و ملاکان در کل، کم هستند»^۱ و بخش اساسی زمین از آن کشاورزان بوده است.

در دهه‌های ۴-۶ در ایران، بسیاری از زمینهای دولتی بفروش رفت که دگرگونی دیده شونده‌ای در اندازه شکل‌های گوناگون مالکیت زمین را در پی داشت و نه تنها در ولایتهای کرانه خزر - گیلان و مازندران - بل همچنین در آذربایجان و برخی ولایتهای مرکزی هم، گرایش به ازمیان رفتن خالصه، پدید آمد.^۲ تنها در آن بخشهایی که کشت پنبه، تنباکو، تریاک، میوه و دیگر فراورده‌های پرتقاضای بازار جهانی در آنجا دشوار بود، چنانکه در بخشهای نیمه صحرايي مرکزی ایران یا سیستان، ذخیره زمینهای خالصه دست نخورده ماند. زمینهای وقف نیز، رفته رفته، بدست مالکان خصوصی افتادند. در سال ۱۸۶۸، قانون برسمیت شناختن حق مالکیت بر زمین، نه تنها برای دولت و مالکان خصوصی، بل حتی برای کشاورزان نیز به تصویب رسید.^۳

چون جامعه ایران، جامعه‌ای چند روشی بود (روش فئودالی، روش کوچ نشینی که آنهم فئودالی است همراه با برخی مالکیت‌های پدر سالاری - جنسی، خرده کالایی و سرمایه‌داری که زاده می‌شد)، ساخت اجتماعی - طبقاتی ایران، با بودن دو طبقه اساسی آشتی ناپذیر، به اندازه‌ای بسیار ناروشن و نمونه بافت پیچیده لایه‌های گوناگون اجتماعی بود.

در ایران، بیش از دوهزار سال، حکومت عالیه در دست خود کامگان

۱ «مجله وزارت اموال دولتی»، ۱۸۴۸، اکتبر، ص ۷۲.

2. A. K. S. Lambton: Landlord and Peasant in Persia, p. 155.

۳. همانجا، ص ۱۵۹.

با قدرتی نامحدود و فرمانروا و برجان و مال و ناموس مردم بوده است، صرفنظر از اینکه نام این خودکامگان شاه باشد، یا سلطان و خلیفه و جزاینها. و این حکومت استبدادی، مهر و نشان خود را بر ساخت دولتی گذاشته و مناسباتی خودویژه و سرتاپای سیستم مناسبات فئودالی را که با مناسبات وابستگی اروپای غربی تفاوت‌هایی داشت، پدید آورده و روحیه خاص اطاعت مردم را - از سردمداران فئودالها گرفته تا تنگدست‌ترین دهقانانی که دربند مزارعه بودند - ساخته است.

گ. مارتینس، دانشمند آلمانی، در آغاز سده گذشته نوشته بود: «نیرومندترین سردار، نمی‌تواند تضمینی برای اموال خود داشته باشد. وی را می‌توانند، چون پایین‌ترین مردم، تازیانه بزنند و پیکرش را ناقص کنند؛ زنان و دخترانش، می‌توانند قربانی گستاخی مهتران خداوند ایران گردند. و این همه، مایه برانگیختن همدردی نمی‌گردد و هیچکس در این باره، سخنی بر لب نمی‌آورد.»^۱ تنها در سرزمین بی‌حقوقی کامل، می‌توانست اصطلاح «جان و مال ما از آن تو است»، پدید آید. هیچکس یارای سرپیچی از رئیس خود نداشت، خواه این رئیس، شاه باشد، خان و یا کدخدای.

ایران تا نیمه سده نوزدهم، نمونه بارز گفته ف. انگلس درباره چگونگی مناسبات متقابل فئودالها با حکومت عالیه، بود: رئیس مملکت «همانا ستیغ همه سلسله مراتب فئودالی و فرمانروای عالیه‌ای بود که فرمانبردارانش نمی‌توانستند بی‌وی باشند و نسبت به او، همواره در حالت آشوب بودند.»^۲ سرتاسر حکومت آغا محمد شاه و فتح‌علی شاه، انباشته از لشکرکشی‌هایی بی‌شمار برای سرکوب و «فرمانبردار ساختن» فئودالهای سرکش بوده است. پس از آن، قیامهای تجزیه طلبانه کمتر بوده، اما در عوض، گهگاه ویژگی گسترده‌تری می‌یافته است، چنانکه قیام سالارخان در خراسان، در پایان

۱. درباره عربها و ایرانیان. ترجمه از آلمانی از ایو. بوتکفسکی از کتاب ۵. مارتنس «تجربه تاریخ حقوق بانکی». - «بایگانی شمال»، سنت پترزبورگ، ۱۹۲۷، ش ۱۵، ص ۲۶۹.
۲. ف. انگلس. پیرامون فروپاشی فئودالیسم و پیدایش دولتهای ملی. - ل. مارکس، ف. انگلس. آثار، ج ۲، ج. ۲۱، ص ۴۱۵-۴۱۱.

سالهای چهارم.

تا نیمه سده نوزدهم، ساخت استوار اجتماعی ویژه روزگار سده‌های میانه، در ایران برجای بود، و تنها از سالهای چهارم سده نوزدهم است که می‌توانیم درباره آغاز لرزش این ساخت و پدیدآیی واحد (قشر)های تازه اجتماعی و شکل‌یابی روابط نوین اجتماعی - اقتصادی، سخن گوئیم.

جهانگردان غربی^۱، بنا بر معمول، چهار گروه اساسی مردم ایران را که از نگاه حال و روز اقتصادی و حقوقی، بایکدیگر سخت تفاوت داشتند، نمایان ساختند: ۱) طبقه بالا - مردم وابسته به دربار، دستگاه اداری (کشوری و لشکری) دولت و ولایتها که از مالکیت موروثی بر زمین برخوردار بودند و یا قاجارها به آنان زمین اعطا کرده بودند؛ ۲) مردم شهرها - بازرگانان، کسبه، پیشه‌وران و نیز روحانیون؛ ۳) دهقانان استثمارشونده؛ ۴) کوچیان. گاهی تقسیم کوچکتر گروههای اجتماعی هم دیده شده است، چنانچه طبقه فئودالها تقسیم می‌شد به: الف) خانها و بیکهای موروثی، ب) کسانی که رتبه خانی از دربار گرفته بودند، ج) ملکها و آقارهای ارمنی (در شمال ایران). روحانیون مسلمان به قاضی، شیخ الاسلام، مجتهد، ملا، آخوند، درویش و سید اولاد پیامبر (ص) تقسیم می‌شدند و سادات، روحانی بودنشان حتمی نبود.

برخی از مؤلفان^۲، جامعه ایران را در سده نوزدهم، به گونه‌ای شرطی، به سه گروه اجتماعی تقسیم می‌کنند: ۱) شاه و گروه ممتاز حاکمه (نزدیکان دربار)؛ ۲) اشراف فئودال، از جمله سران قبیله‌ها، روحانیون و بازرگانان؛ ۳) دهقانان و دیگر «عوام الناس». چنین روشی نسبت به ساخت اجتماعی ایران، حتی برای نیمه نخست سده نوزدهم نیز پذیرفتنی نیست و از نیمه سده نوزدهم، می‌شدمقولات تازه اجتماعی را بروشنی دید، چنانچه بورژوازی، مأموران، روشنفکران و جز آنها.

1. The Economic History of Iran. 1800-1914, p. 20 - 69, 100; J.B. Fraser. An Historical and Descriptive Account of Persia. L., 1834, p. 292.
2. J. M. Upton. The History of Modern Iran, p. 23.

ساخت طبقه حاکمه ایران، بازتابی بود از فتووالیسم رشد یافته شرقی با ویژگی استبدادی حاکمیت دولتی آن، که تا نیمه سده نوزدهم هنوز جان داشت. سیادت فتووالها، روحانیون بلندپایه، مأموران و بازرگانان بیشتر به نزدیکی آنان به حکومت عالیه و جای آنها در نظام اداری نظامی - بوروکراسی وابستگی داشت تا به اندازه مالکیتشان. از این نگاه، حکومت و وضع اجتماعی و مالی بالاترین قشر طبقه حاکمه، یا بلخویشاوندی با شاه (با دریافت مقام درخور دولتی)، یا در همراهی با مبارزه قاجارها برای دستیابی برحکومت، از همان آغاز (خاندان حاجی ابراهیم) و یا با پیشرفت در دربار شاه و درگاه ولیعهد (قائم مقام ابوالقاسم فراهانی، میرزا تقی خان و دیگران)، وابستگی داشت. اما، در حال و روز گروههای گوناگون سردمداران فتوودال، تفاتیهای بسیاری بود. اشراف موروثی فتوودال، که از مقامی بالا عزل می شدند و حتی سر بانفوذترین فرد خاندانشان بر باد می رفت، جز در موردی استثنایی (چنانکه در مورد اعقاب نادرشاه افشار)، مقام عالی اجتماعی خاندان و رفاه مادی خود را از دست نمی دادند. اعقاب حاجی ابراهیم مغضوب، در سرتاسر سده نوزدهم در دولت، نقشی نمایان داشتند و مالک زمینهایی بسیار و کاروانسراها و دیگر اموال غیرمنقول بودند. شاهزادگان بی شمار و اعقابشان، می توانستند بر مستمری خوب دولتی یا مالکیتی بر زمین، مقامی عالی در شهری که می زیستند و بر امکان دریافت مقامی بالا برای اعقاب خود در دستگاه دولت، امیدوار باشند. به رغم همچشمی متقابل، دشمنی و بیزاری همیشگی از یکدیگر، این بخش از گروه ممتاز حاکمه ایران قاجاری را رشته های محکم مصالح یگانه به یکدیگر پیوند می داد و میسر می ساخت که در جبهه ای واحد تلاش و از حقوق فتوودالی و سیادت خویش در کشور، دفاع کنند. افرادی که در دربارهای تهران و تبریز، پیشرفت می کردند و از خانواده هایی غیر اشرافی بودند، به رغم رسیدن به بالاترین مقام دولتی (صدراعظم و جز اینها) و گماشتن خویشاوندان خویش در جاهای مناسب دستگاه اداری - دولتی، به رغم دریافت درآمدهایی کلان (قائم مقامها و بویژه حاجی میرزا آغاسی، ثروتمندترین مردم ایران بودند؛ منوچهرخان نیز در دم مرگ ثروتی سرشار داشت) و

خرید زمینهای پهناور و داشتن گونه‌هایی دیگر از اموال غیرمنقول، موقعیشان بسیار لرزان و یکسره وابسته به رفتار شاه در مورد این یک‌شبه ره‌صدساله رفته‌ها بود. اینها اگر مورد خشم شاه و یا تهمت قرار می‌گرفتند، زندگی و همه دارایی خویش را از دست می‌دادند و فرزندانشان بی‌درنگ از دربار رانده می‌شدند - اغلب بی‌حق بهره‌برداری از دارایی پدر که به سود دولت مصادره می‌شد - و بیشتر، از پیشرفت آنها به سوی قلّه‌اهرم اجتماعی، مانع می‌گردید. در این مورد، تنها روابط خویشاوندی سببی با قاجارها و یا با خاندانهای برجسته می‌توانست فرجی باشد؛ در چنین صورتی، فرزند درباری مغضوب در حمایت بزرگان بود و می‌توانست یاری خویشاوندان پر قدرت، به پیشرفت در خدمت، امیدوار باشد. شمار نسبی این بخش از سردمداران حاکم که توانسته بودند مستقلانه در همان بالا بمانند، بسیار اندک بوده است. داشتن تحصیلات اروپایی، دانستن راه و رسم مراده با خارجیان، آگاهی خوب بر دیپلماسی، حقوق، «اسرار» علم اداری و جز اینها، آنان را حلقه‌هایی ضروری در اداره دولت می‌ساخت و موقعیت نسبی عالی را برایشان تأمین می‌کرد.

خانهای قبیلها، که از حکومت عالیه دور بودند، صاحبان زمینهای موروثی و تیولها، لایه میانی اداری ولایتها و نیز زمینداران نوین - اربابها - توده اساسی طبقه فئودالها را پدید می‌آوردند. رویهمرفته، این گروه از فئودالها، از استواری بسنده‌ای برخوردار بودند. تقسیم مجدد مالکیت زمین میان فئودالهای موروثی، ویژگی طبیعی داشت، یعنی خانواده‌ها رشد می‌کردند و زمینی که در مالکیت بود، تقسیم می‌شد. ترکیب مالکان «نوین» متحرک‌تر بود؛ به هیچ روی برای همه آنان میسر نمی‌شد که ریشه بگیرند و پیشرفتشان «تاریسیدن به طبقه فئودال باشد. در نیمه سده نوزدهم، بسیاری از بازرگانان، مأموران و افسران به داشتن مالکیت بر زمین روی آوردند. با آنکه قانون سال ۱۸۴۳، مالکیت خصوصی را بر زمین تضمین کرده بود، با اینهمه برخی از اربابان ناچار شدند که بسیار زود با املاک خود وداع کنند: بازرگانان ورشکسته، وامهایی را که داشتند با این املاک تسویه می‌کردند و برخی دیگر ناگزیر بودند در پی فشار ادارات محلی، زمینهای

خود را بفروشد و آنها را «واگذار» کنند و گروه سوم برای اینکه سرمایه خود را به گونه‌ای سودمندتر به کار اندازند، ملک خود را می‌فروختند. اما، درنخستین نیمه سده نوزدهم، این روند تازه آغاز شده بود.

مؤلفان سده نوزدهم، بویژه جهانگردان مطالب فراوانی در باره اعیان و اشراف، حکام ولایتها و بلوکات و خانهای قبیله‌های بزرگ آورده‌اند؛ اندازه املاک آنان، درآمدها، وضع حقوقی و رفتار زمامداران با آنها، یادآور شده‌است. شمار درصدی لایه حاکم (از جمله بازرگانان و روحانیون)، بسیار اندک بود: ۶-۱۰٪.

مالکیت بر زمین، بنیاد اقتصادی حکومت فئودالها بر ایران بود. نزدیکی با حاکمیت دولتی و دریافت مقامهای اداری به تحکیم پسین حکومت و نفوذ آنان انجامید. گذشته از این، از همان آغاز سده‌های میانه، پیوندی نزدیک میان فئودالها با بازرگان بوده است و آنان در بازرگانی داخلی و خارجی شرکتی فعال داشته‌اند. این سنت در نیمه سده نوزدهم هم بود. پادشاهان، عباس میرزا و اعیان و اشراف پولشان را در عملیات بازرگانی به کار می‌انداختند. در کل، «کارفرمایی فئودالی» (بازرگانی عمده، خرید اموال غیرمنقول در شهرها، اجاره کانه‌ها و بازرخرد مالیاتها)، گسترش بس بزرگ داشته است. درآمد مالکان ترشیز از مالکیت بر زمین و از اموال غیرمنقول (دکانها و کاروانسراها)، از داد و ستد کاروانی با هندوستان، بنیادهای اقتصادی حکومت فئودالها و ارتباط نزدیک آنها را با دیگر قشرهای جامعه و امکان فشار اقتصادی و سیاسی آنان را تقریباً بر همه قشرهای مردم، بخوبی می‌نمایاند.

فریزر، انحطاط اخلاقی طبقه‌های حاکمه ایران را در آغاز سالهای بیستم، یادآور شده است.^۱ شاید، این یک ارزیابی از ویژگی سردمداران مأمور - فئودال ایران از دیدگاه یک بورژوازی اروپایی است، اما یکسره، امکان هم دارد که فراز نخستین نشانه‌های دوباره سازی جامعه ایران را یادآور شده شده باشد: طبقه‌های حاکم، دیگر نمی‌توانستند در شرایط تازه، کشور را

1. J. B. Fraser. An Historical and Descriptive Account of Persia, p. 296.

بربنیادهای سنتی فئودالی اداره کنند و تا پای گیری شیوه‌های نوین اداره نیز هنوز راهی دراز درپیش بود. اما، ورشکستگی سردمداران فئودالی حاکم، بویژه برای اروپاییان، لمس‌شدنی بوده‌است.

در نیمه سده نوزدهم، تناسب قوا در طبقه حاکمه ایران، دگرگون شد. هرچند، کوچیان نزدیک به ۳۰٪ مردم ایران بودند و پیشوایان عشایر کوچی همچنان مدعی اینکه آنها تکیه‌گاه اساسی نظامی رژیم شاه‌اند، اما در واقع موقعیت آنان تا اندازه‌ای تغییر کرده بود.

در مرز روزگار نو، می‌توانستیم دربارهٔ برجای ماندن سلسله مراتب قرون وسطایی قبیله‌های کوچی، که بقایای آن تا امروز هم دیده می‌شود، سخن گوئیم. نه تنها اندازه رشد اجتماعی - اقتصادی قبیله‌ها، بلکه نزدیکی آنها به حاکمیت دولتی، خویشاوندی با دربار شاه، توان جنگی آنها، اهمیتشان در مناسبات میان دولتها (چنانچه، شاهسونها و ترکمنها در مناسبات روسیه و ایران و برخی قبیله‌های کرد و عرب در مناسبات باترکیه) و برخی عاملهای دیگر، موقعیت آنها را معین می‌کرد. با اینهمه، از میانه سده نوزدهم و بویژه از نیمه دوم آن، سطح فئودالیزه شدن و رشد عنصرهای روش سرمایه‌داری در قبیله‌ها، به‌تأثیر بر نقش قبیله‌ها در زندگی اقتصادی و سیاسی ایران، آغاز می‌کند.

حکومت شاه، بآبهره‌گیری از پدید آوردن سپاه منظم، بازی ماهرانه با رقابت و دشمنی برخی قبیله‌ها و تکیه به مقامات بالای اداری ولایتها که از میان خویشاوندان شاه و یا نزدیکان دربار برگزیده شده بودند، بکندی اما استوارانه سیاست مرکزیت را اعمال می‌کرد و تا آنجا می‌توانست، اشراف قبیله‌ها را با دادن مقام، هدایا و وعده و جزاینها به دربار تهران وابسته می‌ساخت.

حال و روز دهقانان ایران را عاملهایی گوناگون، معین می‌کرد: اندازه مالکیت بر زمین و بخشهایی که اجاره شده بودند، بهای اجاره زمین و آب، اندازه و یا سهم محصول، مالیاتها و پرداختهای دهقانان، فشردگی جمعیت در بخش مربوطه و بودن زمینهای آزاد قابل کشت، شخصیت حکمران محل و یا مالک، نزدیکی به شهر و میزان وابستگی به بازار، نوع محصولی

که پرورش داده می‌شد و جزاینها. اما، گذشته از این عاملها و با آنکه موازین حقوق عادی و شریعت که در سده‌های پیاپی پدید آمده بودند، رفتار دهقانان را سروسامان می‌دادند و تا اندازه‌ای از آنان حمایت می‌کردند، حال و روز دهقانان سخت تباہ و آنان یکسره بی‌حقوق بودند.

«اندرز» آغامحمدشاه بسیار در خور نگرش و نمایانگر روش‌اونسبت به دهقانان - مهمترین قشر تولیدکنندگان - است که رفاه دولت در اساس به کار آنان وابستگی داشته‌است. به گواهی رضاقلی‌خان هدایت، روزی آغامحمدشاه از باباخان خواست که خواهشی برآورده‌شدنی بکند و جانشین تاج و تخت گفت: «من، در پرتو قدرت شما نیاز به چیزی ندارم... اگر انباشت درآمد دهقانان آسانتر گردد، اینان برای شما دعا و نیایش بیشتری خواهند کرد.» آغامحمدشاه در خشم شد: «اندیشه‌ات خام و خطاست، زیرا تو با دهقانان نزیسته‌ای و تصویری از وضع این عوام‌الناس نداری. هنگامی که دهقان غمی نداشته باشد، در اندیشه ضرورت برکنار کردن رئیس‌ان و حکام می‌شود. از این رو اگر مردم فراغتی بیابند، دیگر تابع حکام نخواهند شد و اندیشه‌هایی بسیار در سرشان خواهد افتاد. مردم این قشر پایین را باید با کار سرگرم کرد تا فراغتی از کار نداشته باشند. اگر جز این باشد، زمینداری (کارکشاورزی) برهم می‌خورد، محصول کاهش می‌یابد، قحطی پدیدار می‌گردد، سرباز نمی‌تواند دیگر خدمت کند، اغتشاش‌هایی بزرگ پای می‌گیرد و دولت نابود می‌شود.»^۱ «اندرز»، آویزه گوش گردید: در روزگارت فتح‌علی شاه، دهقانان وقتی برای فراغت نیافتند.

همچنانکه ج. ملکلم هم یادآور شده‌است، بیشتر ناظران سده نوزده بر آنند که در ایران حقوق سرواژ نبوده‌است. گ. درویل نوشته‌است: «مالکیت بر روستاها، با داشتن حقی برسکنه، همراه نیست.»^۲ اما، این مانع از خشونت‌بارترین بهره‌کشیها از دهقانان و بی‌اعتنایی به قشر تولیدکننده نبوده‌است: «به پیشه‌وران و روستاییان چنان با بی‌حرمتی و خواری رفتار

۱. رضاقلی‌خان هدایت. روضةالصفای ناصری. ج ۹، ص ۱۱۷.

۲. گ. درویل. سیاحت در ایران، ص ۱۲۵-۱۲۶.

می‌شود که گویی آنان را آدم نمی‌شمارند.^۱

همواره از دهقانان برخلاف قانون باجهایی می‌گرفتند و آنها را زیر فشار می‌گذاشتند. هنگامی که به‌رغم خواست کاظم‌خان - یکی از دامادان شاه - دهقانان برایش شربت و شیرینی نیاوردند و گفتند نمی‌دانند شربت و شیرینی چیست، خان روستا را تاراج کرد، خانه‌ها را ویران ساخت و مزارع را آتش زد.^۲

بگفته کارل مارکس، دهقانان ایران «از همان حقوق مالکیت فئودالی برخوردار بودند، که خود فئودالها.»^۳ کار خرید و فروش زمین از سوی دهقانان، نمایانگر زمینداری کشاورزان است؛ آنها از حق موروثی اجاره زمین در زندگی چند نسل، برخوردار بودند.

رعایا بسته به اینکه مالک زمین بوده‌اند و یا زمینهای دولتی، خصوصی و وقف را در اجاره داشته‌اند، حال و روزشان تغییر می‌کرد. در نیمه نخست سده نوزدهم، شکل جنسی همچنان شکل اساسی اجاره زمین (در شکل اجاره مزارعه‌یی) بود^۴ و شکل پولی و کاری، نقشی درجه دوم داشتند. نوسان در اجاره‌بها، بسیار زیاد بود؛ کسانی که از خانها، زمین اجاره می‌کردند (بقره کارها) بقره می‌پرداختند که برابر $\frac{1}{3}$ محصول بود؛ یاری کارها، مقوله‌ای دیگر از

اجاره‌کنندگان بودند که برای بهره‌گیری از زمین و وسائل، $\frac{2}{3}$ محصول را

می‌پرداختند؛ مستمندترین گروه، پنج باری بودند که برای کار خود، $\frac{1}{5}$

۱. همانجا، ص ۱۲۴.

۲. درباره عربها و ایرانیان، ص ۲۷۶-۲۷۷.

۳. ک. مارکس، سرمایه، ج ۱ - ک. مارکس و ف. انگلس، آثار، چاپ ۲، ج ۲۳، ص ۷۳۵، نیز بنگرید: ک. مارکس، سرمایه، ج ۳، بخش ۲ -

همانجا. ج ۲۵، بخش ۲، ص ۳۵۴-۳۷۹.

۴. ن. فاسالکی. نامه‌هایی از ایران. سن پترزبورگ، ۱۸۴۴، بخش ۱،

ص ۲۳۷.

محصول را می گرفتند.^۱

برای مثال، کشاورزان گیلان نیمی از ابریشم خام، برنج و دیگر فراورده‌ها را همچون مالیات، مزد کارگران مزدور و دیگر هزینه‌ها، می‌پرداختند.^۲ در گیلان، در نیمه سده نوزدهم «سیستم مثالشه» پدید آمد که بنابر آن، تولیدکنندگان ابریشم، از خریداران عمده‌ارمنی، ایرانی و روسی، تخم نوغان و پیش پرداختهایی دیگر می گرفتند و موظف بودند که فراورده خود را بانرخی که معین شده است، بفروشند. اما، از آنجا که به مصالح بازرگانی انگلستان از این سیستم آسیب می‌رسید، آبت، کنسول انگلیس، کوشیدزبان این کار را به حکمران گیلان و حتی به حاجی ملا رفیع رهبر مسلمانان، ثابت کند.^۳

بنا به نوشته ن. کدی و ا. لمبتون، دو ایرانشناس برجسته غرب، کشاورزان ایران در دوران صلح، در نیمه سده نوزدهم، در شرایطی بهتر از نیمه سده بیستم، می‌زیسته‌اند.^۴ تنها با در نظر گرفتن تفاوت میان فقر مطلق و نسبی، می‌توان این اندیشه را پذیرفت. یعنی درآمد کشاورزان در همان سطح پیشین مانده، اما نیاز آنها در یکصد سال افزایش یافته است.

بگفته محمد رضا پهلوی - پادشاه ایران - بیش از نیمی از زمینهای کشور از آن مالکان بزرگ زمین بوده است. ملاکان، بنابر معمول در املاکشان زندگی نمی‌کردند، «به وضع املاک و بهبود زمینداری کمتر توجه داشتند و

۱. اختر رحمانی. مالکیت و بهره برداری از زمین در ایران، ۱۹۷۰، ص ۱۴۷-۱۴۰.

۲. از گزارش ك. ی. آبت، کنسول انگلستان، ۲۲ ژوئن ۱۸۴۴

The Economic History of Iran. 1300-1914, p. 226-242.

۳. ازنامه ك. ی. آبت به تامسون، ۵ آوریل ۱۸۷۰.

The Economic History of Iran 1800-1914, p. 227.

4. N. R. Keddie. Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran, p.4, A. K. S. Lambton. Landlord and Peasant in Persia, p. 143-145.

به هیچ روی در اندیشه زندگی دهقانان نبودند.^۱ نظارت بر املک به «مباشران» سپرده می‌شد که در اساس، مهمترین هدفشان، بهره‌کشی از دهقانان به سود خویش بود. در نظام فئودالی، رفتار با دهقانان در واقع رفتاری غیر انسانی و وحشیانه بوده است.^۲ دهقانان رامی‌گشتند، حلق آویز می‌کردند، به غل و زنجیر می‌کشیدند و وادارشان می‌ساختند که نزدیکانشان را پیشکش کنند. «بی‌عدالتی، فشار و تعدی و بی‌قانونی در مورد دهقانان، کاری عادی بشمار می‌رفت.»^۳ درآمد خانواده کشاورز، حتی برای قوت لایموتش هم بسنده نبود.^۴

همین حال و روز سخت مادی و بی‌حقوقی، سبب بپای خاستن دهقانان علیه نظام فئودالی در روستای ایران بود، که بویژه در نیمه سده نوزدهم شدتی بیشتری یافت. با اینهمه، قشرهای پایین مردم که از حکومت واقعی بسیار دور و آموخته شده بودند به حکومت عالی که «عطای الهی است» روشی احترام‌آمیز داشته باشند، برای دودمان قاجارها بی‌خطرتر از همه بودند. دشوار است بتوان درباره قشر بندی دهقانان در نیمه نخست سده نوزدهم سخن گفت. سر برآوردن افرادی مرفه و کاربر و «موفق» از میان توده دهقانان، روندی است طبیعی. در منابع سده‌های میانه، مطالب فراوانی هست در این باره که برخی از دهقانان، بازرگان، پیشه‌ور، مأمور و یارو حانی مشهوری شده‌اند. در سده نوزدهم، امکان‌گذار از یک گروه اجتماعی به گروه اجتماعی دیگر، بی‌اندازه افزایش یافت. سر بازاری هم که در شهرها می‌ماندند وضع اجتماعی خود را تغییر می‌دادند؛ مردمی که برای یافتن دستمزد به شهرها و یا حتی به کشورهای همسایه، چنانکه به روسیه می‌رفتند، بندرت به دیار خود باز می‌گشتند. بسته به افزایش تقاضا برای مواد خام ایران، زمینه شکل یابی دهقانان بر پایه اقتصادی دیگری، پدید آمد. رشد شهرها، تأیید دیگری است بر پیشرفت‌هایی که در روستاهای ایران آغاز شده بود.

۱. محمد رضا پهلوی. انقلاب سفید. پاریس، ۱۹۶۷، ص ۳۹ (بزبان روسی).

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. همانجا. ص ۴۱.

از تناقضات این است، که با بودن نوشته هایی بسیار درباره زندگی دهقانان و يك دوره آثار درباره کارهای کشاورزی، چنانچه درباره شالی کاری، تولید ابریشم و جز اینها، بررسی سازمان تولید کشاورزی ایران در سده نوزدهم، به هیچ روی بسنده نبوده است. جای جماعت های روستایی، اهمیت سرمایه بازرگانی و صرافانی در اقتصاد روستایی و درجه کالایی بودن آن و جز اینها، هنوز مایه بحث است.

لایه های حاکمه جامعه ایران، در شهرها می زیستند. گذشته از فتوادالها، مأموران بالا رتبه و میانه ای هم که از محافل فتوادالی سر بر آورده بودند و می کوشیدند از موقعیت اداری خود برای گذار به طبقه فتوادالها بهره گیرند و روحانیون عالیمقام و بازرگانان بزرگ هم در این لایه ها بودند. موقعیت روحانیون شیعه ایران در سده نوزدهم، تعبیر کرد. حمیدالکاد دانشمند امریکایی، درباره این مسأله پژوهشهایی همه جانبه تر دارد.^۱

در جامعه ایران، نسبت به روحانیون که بارها و بویژه هنگام یورش بیگانگان و جنگهای خانگی، همچون مدافع مردم ستم دیده و تالان شده، فعالیت کرده بودند، همچنان روشی احترام آمیز برجای بود. نمونه موقعیت روحانیون در جامعه، همانا موقعیت آنان در روزگار صفویه و هنگامی بود که روحانیون شیعه هم از نگاه ثنوری وهم تا اندازه ای در عمل، زندگی جامعه ایران را کنترل می کردند. در دوران نادرشاه، موقعیت روحانیون شیعه تا اندازه ای لرزان شد: او کوشید تا تشیع را باتسنن آشتی دهد. با پافشاری او بود که مجتهدان نجف فتوادادند بر اینکه ایران از تشیع سر باز می زند و تشیع نیز رکن پنجم اسلام برسمیت شناخته می شود.^۲

زندیان، بنیاد اداری تشیع را احیا کردند و شیخ الاسلام شیراز، سرپرست محاکم شرع در کشور گردید. حتی لشکرکشی کریم خان به عراق عرب، دستاویزش ضرورت واگذاری عتبات (شهرهای مقدس شیعیان) به حکومت

1. Hamid Algar. Religion and State in Iran. 1785-1906. The Role of the Ulama in the Qajar Period. Berkeley - Los Angeles 1969.

شیعیان بود^۱. هنگام مبارزه زندیان، قاجارها و افشارها بر سر حکومت، بهانه های مذهبی به حساب نمی آمدند و علمای شیعه از هیچیک از مدعیان سلطنت پشتیبانی نمی کردند و روحانیون بزرگ در کر بلا و نجف نشسته بودند و به وضع اصول مذهبی اشتغال داشتند که به علما امکان می داد با فعالیتی بیشتر در امور جامعه شیعی ایران و دولت ایران دست داشته باشند.

رسیدن قاجارها به حکومت، مایه وجد روحانیت شیعه نگردید. آری، نخستین گامهای آنان که از انتقال پایتخت به تهران آغاز گردید، نمی توانست مورد تأیید روحانیون چهار مرکز بزرگ تشیع - مشهد، قم، اصفهان و شیراز - باشد. آن سلسله مراتب روحانی که نزد دربار تهران پدید آورده بودند، زیر نفوذ بزرگ شاه و اطرافیان بود و از سیاست داخلی و خارجی حکومت پشتیبانی می کرد.

قاجارهای ترک، به شهرنشینان که علمای شیعه به آنان نزدیک بودند، وابستگی چندانی نداشتند و نمی توانستند بی درنگ با روحانیت تماس برقرار کنند. آغامحمدشاه، گامهایی برای برقرار کردن ارتباط با آنان برداشت و می گفت که خودش را پیش از همه در جامعه علما می بیند و سپس در کسوت شاهی^۲ و نیز اینکه پادشاهان قاجار، خلفای شیعی و «سایه خدا در زمین» (ظل الله فی الارض)، هستند. او با استعمال شراب و افیون مخالفت کرد، از ملایان خواست تا با مستی و اعتیاد مبارزه کنند و نیز بدست مادرش هدایا و پول برای روحانیون عالی مقام شیعی به عتبات فرستاد تا از دعای خیر آنان برخوردار شود. عتبات نیز دودمان تازه را برسمیت شناخت.

با اینهمه، قاجارها تلاش نکردند که روحانیت را به اداره دولت بکشانند و با ستاندن برخی از اوقاف از آنان، به آنها زبانی مالی زدند.^۳ علما با احتیاط به کارهای قاجارها می نگریستند و روشی پیش گرفتند که به آنان امکان می داد استقلالی داشته باشند، گاهی از کارهای قاجارها انتقاد و گاهی از

۱. همانجا.

2. Hamid Algar. Religion and State in Iran, p. 42.

۳. م. ل. تومارا، وضع اقتصادی ایران، سن پترزبورگ، ۱۸۹۵، ص ۶۰.

آنها پشتیبانی کنند و میان مردم محلی (جامعه دینی) و حکومتی که بر سر کار آمده و خواهان پول، سرباز، بازوی کارگری است و به مردم ستم می‌کند، میانجی باشند. چنین دفاعی از ملت، اعتبار روحانیت را بیشتر ساخت و به تحکیم و استواری بیشتر تشیع که به گونه‌ای «شکل آگاهی ملی بدل شده بود»^۱، یاری کرد.

درآمدهایی که از اوقاف، زکوة (اعانه به سود تنگدستان) و خمس یا سهم امام (سهم امام، يك پنجم درآمد برای نگاهداری از اولاد پیامبر (ص) است) و قيم بودن به دست می‌آمد، بنیاد اقتصادی استقلال روحانیت بود. بویژه اوقاف از اقلام مهم درآمد بود، که به رغم مصادره بخشی از آن بدست آغامحمدشاه، در نیمه دوم سده نوزدهم، رشدی بسیار داشت.

در نیمه سده نوزدهم، در ایران چند مجتهد بودند که به گفته میرزا کاظم بيك، ثروت آنان تنها با دارایی شاه، سنجیده شدنی بود.^۲ چنانکه سید محمدباقر شفتی، مجتهد اصفهان، زمینهای پهناوری در ولایت اصفهان داشت، ۱۷ هزار تومان به خزانه مالیات می‌پرداخت^۳، رئیس محکمه و اجراکننده احکامی بود که خودش صادر می‌کرد: به حکم او نزدیک به ۱۲۰ تن کشته شده بودند.^۴

قاجارها که مخالفت روحانیون عالی تشیع-علماء را درک می‌کردند، تلاش داشتند با تدبیرهایی گوناگون، از سویی نفوذ آنها را در کشور محدود سازند و از سویی دیگر، با پشتیبانی و انعام آنها را رام کنند و زیر کنترل خود در آورند. شیخ الاسلام و امام جمعه‌هایی که از سوی دربار تهران در همه شهرهای ایران گماشته شده بودند، هزینه‌شان با مقامات بود، مستمریهای کلانی می‌گرفتند و طبیعی است که از همه تدبیرهای حکومت تهران پشتیبانی

1. G. Scarcia Kerman. 1905. - «Annali del Instituto Universitaria Orientale del Napolo». T. 13, 1963, p. 198.

۲. میرزا کاظم بيك، باب و بابیان، سن پترزبورگ، ۱۸۶۲، ص. ۱۹۲.

۳. محمد تنكابنی. قصص العلماء تهران، ۱۲۹۶، ص. ۱۳۵.

۴. علی اکبر دهخدا. لغت نامه، تهران، ۱۳۳۷، ش. ۳۹، ص ۳۲۹.

می‌کردند و مجری سیاست حکومت در محل بودند. بنابراین معمول چنین می‌شمارند که شیخ‌الاسلامها و امام‌جمعه‌ها، از احترام مؤمنان برخوردار نبوده‌اند و به آنان چون دست‌نشانندگان تهران می‌نگریسته‌اند. به احتمال، نباید چنین بوده باشد. مقام بزرگ، وامی داشت که با آنان، محترمانه رفتار شود؛ گذشته از این، چنانکه معمول بوده است، مجتهدانی برجسته در این مقامها گمارده می‌شدند که این نیز خود بخود، مایه احترام متدینین برای ایشان بوده است. رفته رفته، این مقامها نیز موروثی شدند: روحانیونی که از تهران فرستاده می‌شدند، به محیط محلی خود می‌گرفتند و محلی می‌شدند. مقام شیخ‌الاسلام تهران نیز، موروثی گردید. در سال ۱۸۴۶، جای شیخ‌الاسلام تهران به پسرش میرزا ابوالقاسم، سپس (از سال ۱۸۶۳) به نواده‌اش زین‌العابدین و (از سال ۱۹۰۴) به نیره‌اش ابوالقاسم رسید. حمید الگار، بر این اندیشه است که امام جمعه، در میان مسلمانان شهر نفوذی بسیار داشته است.^۱

مجتهدان عالی مقام، در میان علما از اعتبار معنوی بسیاری برخوردار بوده‌اند. بر همین اساس بود که آنان رهبری جامعه تشیع را انجام می‌دادند و مردم در مورد مسائل مناقشه‌آمیز مذهبی و یا حقوقی به آنان رجوع می‌کردند؛ نفوذ سیاسی، حقوقی و اخلاقی آنان در ایران روزگار قاجارها، از همین جا سرچشمه می‌گرفت. به پیروی از محمد پیامبر (ص)، تنها عالم و شارح است که می‌تواند رهبر مسلمانان باشد. از این رو برای مجتهد شدن و رسیدن به اجتهاد - حق و استعداد تفسیر قوانین دینی - انسان می‌بایست، الهیات، اصول دین، فقه و شرعیات را بداند.^۲

در همه سده نوزدهم، برای روشنتر شدن نظرها درباره جا و مقام علما،

1. Hamid Algar. Religion and State in Iran, p. 18.

۲. همانجا، ص ۵-۷، ۹. حمید الگار می‌نویسد که اجتهاد، داشتن استعداد تفسیر ویژه فروع دین با پیروی از اصول و احکام بر مبنای قرآن، سنت، سمرشق ائمه، نظر علما (اجماع) پس از غیبت امام و نیز با در نظر گرفتن اوضاع واحوال (قیاس) و داشتن نظر خویش (ص ۶-۷). نیز بنگرید: روحانیت شیعه در ایران امروز، مسکو، ۱۹۷۵، ج ۳.

مجتهدان، آخوندها و جز اینها، در سلسله مراتب مذهبی شیعی، فعالیت می‌شد و بسته به دگرگونی‌های زندگی درونی و موقعیت خارجی ایران، جای روحانیت شیعی در جامعه ایران، معین می‌گردید.

حقوق و وظایف مجتهدان، در پایان سده هجدهم و نیمه نخست سده نوزدهم، دقیق‌تر گردید: درباره موقعیت مرجع تقلید و حق دادن اجازه از نام یک تن و یا چندتن و جز اینها، مباحثاتی شد. دو تن از علمای برجسته شیعی - آقا محمدباقر بهبهانی (۱۷۰۵ - ۱۸۰۳) و شیخ مرتضی انصاری (۱۸۰۱ - ۱۸۶۴) - در تعیین موقعیت و وظایف مجتهدان، نقشی بزرگ داشتند.^۱

این یادآوری دارای اهمیت است که وضع مجتهدان در نیمه نخست سده نوزدهم، بسیار دگرگون شده بود. در روزگار ج. ملکلم (آغاز سده نوزدهم)، در ایران تنها چهار مجتهد بودند.^۲ در نیمه سده نوزدهم، همه شهرهای بزرگ، مجتهدانی بانفوذ داشتند. تقسیماتی هم میان مجتهدان دیده شد - کامل و ناکامل، اعلم و مرجع تقلید؛ مجتهدان، رفته رفته، لقب آیت‌الله و بانفوذترینشان لقب حجت‌الاسلام، گرفتند.^۳ بسیاری از مجتهدان بانفوذ و از جمله مرجع تقلید شیخ مرتضی انصاری به کربلا، نجف، کاظمین و سامره - شهرهای مقدس شیعیان در عراق - رفتند. چنانکه اسمعیل رائین، برای برچیده شدن مرکز مذهبی در اصفهان اتخاذ گردد، می‌نویسد، شاید هم این مرکز تشیع به یاری انگلیسیها شکل یافته باشد.^۴

در روزگار فتح‌علی‌شاه، گرایش روحانیت تشیع برای شرکت در زندگی سیاسی کشور و مداخله در احکام زمامداران، با فعالیتی بیشتر، نمایان

1. Hamid Algar. Religion and State in Iran, p. 17, 34.

2. J. Malcolm. Histoire de la Perse. T. 2. p. 252.

۳. یحیی دولت‌آبادی. تاریخ معاصر یا حیات یحیی. تهران ۱۳۳۶، ص.

۲۲، ۲۴.

۴. اسمعیل رائین. حقوق‌بگیران انگلیس در ایران. تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۰۰.

گردید.^۱ در روزگار محمدشاه، تحکیم بعدی موضع روحانیت انجام گرفت. تلاش میرزاتقی‌خان امیرکبیر برای کاهش نفوذ روحانیت، مایه مخالفت روحانیون باصدر اعظم نوین و عزل او گردید. امام جمعه تهران، که او را امیرکبیر برکنار کرده بود، از انگلیسیها استمداد کرد و جماعتی شش هزار نفری گردآورد، که خواهان عزل امیرکبیر شدند.^۲ روحانیت به لژ فراماسونها (فراموشخانه) درآمد و به تار و مارشدن آن، یاری کرد.

قاجارها ناچار بودند، بخواهند و یا نخواهند، به نظر روحانیت عالیمقام تشیع گوش فرادهند و تا اندازه‌ای هم گهگاه، بویژه، پس از شورش بایان از آنها پیروی کنند، زیرا اکثریت مطلق روحانیون شیعی، بابابایان مخالفت کرده بودند. در نخستین سالهای فرمانروایی ناصرالدین‌شاه، زمینهای وقف تا اندازه‌ای بیشتر گردید و دربار بیش از پیش یادآور می‌شد که به روحانیون عالیمقام و به‌دین، در کل، احترام می‌گذارد، کار ساختمان مسجدها فعالانه‌تر شد و در تهران به‌ابتکار شاه ساختمان ویژه (تکیه دولت)، برای مجالس همگانی شیعیان در روزهای سوگواری، احداث گردید.

در روزگار صفویه، مدرسه‌های اصفهان مهمترین مرکز تربیت علما بود. در روزگار قاجارها، مشهد رفته رفته، چنین مرکزی شد. متولی‌باشی مباشر اصلی اوقاف مرکز مقدس شیعیان در مشهد - پس از والی، دومین شخص در اداره امور خراسان بود.^۳ بدیهی است که تنها انگشت‌شماری از مجتهدان، چنین نقشی در اداره دولت داشته‌اند.

حمید الگار بر این اندیشه است که مجتهدان، گسترده‌تر از ملایان برای عملی کردن تصمیمات خویش از لوطیان بهره می‌گرفته‌اند. لوطیان، براساس فتوایی که مجتهد می‌داد، چون نیروی اجرایی فعالیت می‌کردند؛

۱. میرزاعلی‌خان امین‌الدوله. خاطرات سیاسی امین‌الدوله. تهران، ۱۹۶۲، ص ۱۸.

۲. بایگانی خاور، ایران، ف «بایگانی اصلی»، I-26، ۱۸۴۹ - ۱۸۵۱، ش ۱، ورقهای ۲۴-۳۴.

آنها اغلب بز ن بهادران اردوی پر شمار نسبی طلاب بودند.^۱ از سیدها نیز که اعقاب واقعی و خیالی محمد پیامبر (ص) هستند، بهره گیری بسیار می شد. این عناصر علیه فرقه های اکبریه و شیخیه، علیه بایان، علیه بیگانگان (برای تالان سفارت روسیه، علیه انحصار تنباکو)، علیه قاجارها و دستگاه اداری آنان، بسیج می شدند. با آنکه هنگام جنگ باروسیه در سالهای ۱۸۰۴-۱۸۱۳، مجتهدان جهاد داده بودند^۲، در سال ۱۸۲۶ دعوت به جنگ علیه روسیه کرده بودند، در سپاه عباس میرزا بودند و قیام تبریزیان را علیه قائم مقام در سالهای ۱۸۵۵-۱۸۵۷، سازمان داده بودند، باز هم نمی توان از فعالیت گسترده روحانیت در صحنه سیاسی، سخن گفت.

انگلیسیها از آغاز سده نوزدهم و با سفارت شناخته شده ملکم، برای کشاندن روحانیت بسوی خود به تطمیع گسترده افراد روحانی و دادن پول و هدایا به آنها آغاز کردند. مکدونالد، سفیر انگلیس، برای هدیه به حاجی میرزا مسیح و جز او که از روحانیون برجسته بودند، از دولتش پول خواسته بود.^۳ از نیمه سده نوزدهم، برای این هدف صندوق ویژه «وقف عوده» را ساختند. در سال ۱۸۵۱، شایعه مرگ عوده - راجه هندی - راپخش کردند که گویا همه دارایی خود را وقف کرده و درآمد این وقف نیز باید بدست سفیر انگلیس در تهران و کنسول انگلیس در بغداد، میان روحانیون شیعی تقسیم شود.^۴

شواهد بسنده گوناگونی درباره روابط روحانیون عالیمقام شیعی با سفارت انگلستان در ایران، در نیمه نخست سده نوزدهم در دست است: قائم مقام میرزا ابوالقاسم، بدست روحانیونی که زرخید انگلیسیها بودند، برکنار شده؛ امام جمعه تهران، که امیر کبیر او را برکنار کرده بود، از انگلیسیها

۱. همانجا، ص. ۱۸-۱۹.

۲. رضاقلیخان هدایت. روضةالصفای ناصری. ج ۹، ص ۴۵۶.

۳. حقوق بگیران انگلیس. ص ۱۸۰.

۴. همانجا، ص ۹۶.

۵. همانجا، ص ۴۸-۴۹.

استمداد کرد.^۱

در روزگار نخستین قاجارها، فعالیت فرقه‌های صوفیه، به گونه‌ای نمایان شدت یافت. جهانگردان، بودن خانقاههای درویشان، فعالیت پنهانی صوفیان و پیروی برخی از قاجارها را از مشایخ صوفیه، یادآور شده‌اند. حتی برخی پسران فتح‌علی‌شاه را صوفی می‌دانستند.^۲ حاجی میرزا آغاسی، نخستین وزیر محمدشاه هم که نفودی بسیار بر شاه داشت، صوفی بود.^۳

قاجارها در مورد فرقه‌های دراویش و از جمله درباره فرقه نعمت‌اللهی که در پایان سده هجدهم، در ایران و عراق بسیار گسترش داشت، روشی تأییدکننده نداشتند (این فرقه را در سده پانزدهم، شاه نعمت‌الله ولی بنیاد گذاشته بود).

فتح‌علی‌شاه، درویشان را از تهران بیرون راند^۴، اما کرمان، شیراز و همدان، همچنان مراکز نعمت‌اللهیان بودند؛ این فرقه، تأثیری بزرگ بر علما گذاشته بود.^۵

روحانیت شیعی که بنابر معمول، نسبت به فعالیت صوفیان در ایران، روشی دشمنانه داشت، برای مبارزه مشترک علیه هواداران باب، با آنها متحد شد.

در نخستین نیمه سده نوزدهم، شکل دادگاههای روحانیون (محاکم شرع) که در آن به پرونده‌های شرعی، مدنی، خانوادگی، ارثی، بازرگانی و جزاینها رسیدگی می‌شد، تغییری نکرده بود. در هر شهر از سوی حکومت یک حاکم شرع گماشته شده بود، که مقامات کشوری احکامش را اجرا می‌کردند. در روستاها وظیفه حاکم شرع باملایان و در شهرها بامجتهدان بود. قضاوت و تفسیر مستقل قوانین شریعت، حکومت روحانیت را بر مردم تأمین کرده و

۱. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۴۲۱-۴۲۲.

۲. ک. اسمیرنف. ایرانیان. سن پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۲۳۹-۲۴۰.

3. Hamid Algar. Religion and State in Iran, p.

علی‌اصغر شمیم؛ ایران در دوره سلطنت قاجارها، ص ۹۵. 108-120.

4. J. Malcolm. Histoire de la Perse. T. 2, p: 421.

5. Hamid Algar. Religion and State in Iran, p. 37,39.

درآمدشان از این رهگذر، اندک نبود. روحانیون و دراساس مجتهدان اسناد را تأیید می‌کردند و در این باره، نقش دفاتر اسناد رسمی را داشتند.

نبودن مدارس اینجهانی در ایران، در نیمه دوم سده نوزدهم، تضمینی بود بر نفوذ روحانیون، نه تنها بر روح کودکان بلکه همچنین بر همه نظام آموزش و پرورش و در نتیجه بر سرتاپای علم و فرهنگ ایران. نفرت و بیزاری روحانیون از همه دیگر اندیشان، روشنگران و در کل از همه کسانی که در خارج از کشور دانش فرا گرفته بودند، یکسره درک شدنی است. پایداری روحانیون در برابر جاری شدن نظام آموزش و پرورش اینجهانی، چنان بزرگ بود، که مبارزه‌ای که در نیمه سده نوزدهم در راه پدید آوردن چنین نظامی آغاز گردیده بود، تنها در پایان نخستین ثلث سده بیستم به پیروزی انجامید.

برگزاری پیوسته جشنهای مذهبی و مراسم همگانی دینی که مردم در طول سده‌ها به آن خو گرفته بودند، به تثبیت نفوذ معنوی، یاری می‌کرد.

روحانیون ارمنی، نسطوری، زرتشتی و یهودی، تنها از نفوذ برهم کیشان خویش برخوردار بودند و تأثیری بر کارهای دولت نداشتند. تنها هنگام جنگ ایران و روس بود که روحانیون ارمنی خان نشین ایروان به سرپرستی اسقفشان، یکسره از پذیرفتن تابعیت روسیه، هواداری کردند.

آ. د. رونده‌لی، پژوهشگر شوروی در مسأله‌های ایران چنین می‌شمارد که در سده نوزدهم، شهر در ایران، دارای همه ویژگیهای خاص فتووالیسم بوده است. از نیمه دوم سده نوزدهم است که «دوران زاده شدن و رشد یافتن مناسبات سرمایه‌داری، آغاز می‌گردد.»^۱ آ. د. رونده‌لی با در نظر گرفتن این نکته، دو دوره را در رشد شهر ایران می‌نماید: الف) دوره پیش از رشد صنعتی (از نیمه دوم سده نوزدهم تا سالهای سی ام سده بیستم) و ب) دوران آغاز رشد صنعتی شهرها (از سالهای سی ام).^۲

در نیمه نخست سده نوزدهم، تولیدات پیشرفته پیشه‌وری، بازرگانی

۱. آ. د. رونده‌لی. مسأله‌های اساسی شکل‌یابی و رشد شهرهای ایران، خلاصه‌تر

دکتر، تیپیلیسی، ۱۹۷۴، ص ۸.

۲. همانجا.

و کشاورزی، همچنان، پایه اقتصادی شهرهای ایران بود. نزدیک به نیمی از محدوده شهرها در سده نوزدهم، باغ و بستانی بود که سبزی و میوه شهرها را تأمین می‌کردند. بیشتر مردم شهرهای خرد و میانه و درصد کلانی از شهرهای بزرگ به کشاورزی می‌پرداختند. از این رو نمی‌توان دیدگاه روندهای را پذیرفت که «تولیدات پیشه‌وری و بازرگانی پایه اقتصادی ایران فتودالی بوده است».^۱ این سخن تنها درباره شهرهای بزرگ، درست است. ارزیابی اهمیت شهرها از سوی و.ا. لینن، در مورد شهرهای بزرگ ایران هم که نقشی پراهمیت در تاریخ ایران داشته‌اند، بسیار صدق می‌کند: «... شهرها، همانا مراکز زندگی اقتصادی، سیاسی و معنوی خلق و محرک اساسی پیشرفت هستند».^۲

در سده نوزدهم، نقش شهرها در ایران، رفته رفته افزایش یافت: پدید آبی روش سرمایه‌داری بسرعت آغاز گردید؛ شهر، جوانه فرهنگ نوین گردید، ایدئولوژیهای مبارزه ضد فتودالی و ضد امپریالیستی را پروراند، هسته اساسی «نیروی محرکه» را ساخت و سازمانهای سیاسی و شکل‌های تازه حکومت را پدید آورد.

شارل عیسوی، هنگام پژوهش درباره ترکیب مردم شهرهای کشورهای خاورمیانه در سده نوزدهم، همسنجیهای درخور نگرشی دارد. میانگین شمار مردم شهرها در کشورهای مسلمان خاورزمین ۱۰-۲۰٪ (ایران از کشورهای دارای درصد بزرگ مردم شهرنشین بوده است)، در فرانسه ۱۰٪، در آلمان کمتر از ۱۰ درصد و در ایالات متحده آمریکا (بنا بر سرشماری سال ۱۷۹۰) ۳/۳٪ بوده است.^۳ درباره ترکیب اجتماعی مردم بیشتر شهرهای ایران، می‌توان از روی سرشماری مردم شهرهای ایروان، نخجوان و اردوباد که تا سال ۱۸۲۸ در قلمرو ایران بودند، قضاوت کرد.

از شهرهایی چون نخجوان با مردمی نزدیک به شش هزار تن، هر سال

۱. همانجا، ص ۷.

۲. و. ا. لینن. تازه‌ترین اطلاعات درباره احزاب آلمان، مجموعه کامل آثار، ج. ۲۲، ص ۳۴۱.

3. The Economic History of Iran. 1800-1914, p.102-103.

مالیاتی نزدیک به ۵ هزار تومان نقد و ۱۷۷ خروار غله گردآوری می‌شد. نزدیک به یک سوم مردم به داد و ستد و یا به پیشه‌وری می‌پرداختند (در شهر نزدیک به ۹۰۰ خانوار و ۲۷۹ دکان بود) و مبادلات بازرگانی درونی شهر، ۴۰ هزار تومان بوده است.

شهر اردوباد با ۳/۵ هزارتن جمعیتش، هر سال به مقامات ایرانی ۳۸۰۰ تومان نقد و ۵۵/۵ خروار غله، مالیات می‌داد. مبادلات بازرگانی درون شهر، ۱۷/۵ هزار تومان در سال بوده است. ۲ در شهر اردوباد ۷۴ خانواده برخوردار از امتیاز می‌زیستند که ۸٪ آنها بیک و سلطان، ۱۳٪ افسر، ۱٪ نمایندگان روحانیون عالیمقام، ۲٪ آخوند و ملا، ۳۱٪ سید، ۲۱٪ میرزا و ۵٪ درویش بودند.^۳

در شهرهای بزرگتر کشور و مراکزخان نشینها، درصد افراد برخوردار از امتیاز، اندکی بیشتر بوده است. در ایروان که جمعیتش نزدیک به ۱۱/۵ هزارتن بود، ۱۸۸ خانواده اشرافی می‌زیستند: شمار خانواده‌های خانها - ۴، بیکها - ۵۱، میرزاها - ۱۹، ملاها - ۵۰، سیدها - ۳۹، درویشها - ۳، ملکها و بیکهای ارمنی - ۸، میرزاها - ۱ و روحانیون مسیحی - ۱۳ بوده است. هر ۱۰۰-۱۱۰ مسلمان یک ملا و هر ۴۷ مسیحی یک کشیش داشتند.^۴

هرچند، هنگام مبارزه قاجارها برای حکومت، مردم شهرنشتن بیش از مردم روستا و زمیندار آسیب دیده بودند، زندگی در شهر از امنیت نسبی بیشتری برخوردار بود. شهر، در مقابل تاخت و تاز کوچ نشینان بهتر محافظت می‌شد. بودن مقامات اداری، میسر می‌ساخت که زندگی اقتصادی پس از مصائب طبیعی و عملیات جنگی، هرچه زودتر سر و سامان یابد. اشراف زمیندار هم در شهر می‌زیستند. مقر خانهای بزرگ و درگاه حکمرانان نیز در همین جا بود. همه اینها خواهان شمار بیشتری وردست برای خدمات و

۱. ا. شوپن. یاد تاریخی حال و روز ولایات ارمنی در دورانی که به امپراتوری

روسیه پیوستند، سن پترزبورگ، ۱۸۵۲، ۳۷۸-۴۸۰.

۲. همانجا، ص. ۴۸۴.

۳. همانجا، ص. ۴۸۳.

۴. همانجا، ص. ۴۶۸.

نیز خواهان تولید بیشتر کالاهای پیشه‌وری و فراورده‌های کشاورزی بودند. شهر، امکاناتی بیشتر برای دفاع گروهی فراهم می‌آورد؛ ائتلافهای کارگاهی بازرگانان و پیشه‌وران، جامعه‌های دینی و اتحادهای درون هر محله، میسر می‌ساخت که از حق هر عضو چنین اجتماعاتی در برابر خودسریهای حکام بهتر دفاع شود. نمی‌توان نقش شهرها را همچون مراکز دینی نادیده گرفت: در اینجا، مجتهدان، قاضیان، واعظان گوناگون و جزاینه‌امی زیستند و مدارس دینی دایر بودند و مراسم پرطنطنه و پرجمعیت مذهبی برپا می‌شدند. بازار، مرکز اقتصادی شهر بود. شهرهای بزرگ، هر یک دارای چند بازار بودند. بسیاری از بازارها، در مالکیت خصوصی افراد بودند.^۱ اغلب، بیگلریک - حکمران محل - صاحب بازار بود و بفرمان او بازار در مردم می‌توانست تعطیل شود و نمایندگان بازار با هدیه و تحفه، از وی خواهش می‌کردند که کلید بازار را باز پس دهد.

اداره بازار با داروغه و هم او بود که هنگام پدید آمدن اختلاف نظر درباره آن بررسی و داوری می‌کرد. مقام داروغه (از حساب پولهای قانونی و غیر قانونی که از کسبه و پیشه‌وران می‌ستایند) چنان پرسود بود که برای رسیدن به این مقام مبالغی کلان می‌پرداختند: در ارومیه برای داروغه شدن ده هزار تومان^۲ یعنی $\frac{۲}{۳}$ درآمد حکومت ایران را از همه ولایت مازندران می‌دادند. داروغه اغلب میزبان و ناظر بردار و زنها و ترازوها هم بود. در هر بازار ۳-۴ مأمور پلیس (گزمه) هم بودند که کالاهای مورد پسندشان را از کسبه و پیشه‌وران می‌ستاندند و اینان نیز از بیم متهم شدن به فروش کالاهای نامرغوب و وزن نادرست کالا و گشودن و بستن بی‌هنگام دکانها و کارگاهها و جز اینها که زیانها و گرفتاریهایی بیشتر در پی داشت، دم فرو می‌بستند.

فرمانروایان کشور های خاور زمین نیز چون حکومتهای پادشاهی باختر، سود اقتصادی و شکوفانی شهرها و اهمیتی را که این شکوفانی برای

۱. گ. دروویل. سفر به ایران در سالهای ۱۸۱۲-۱۸۱۳، ص. ۹۸.
 ۲. همانجا، ص. ۹۷.

«حیثیت» آنها داشت و نیز اهمیت بازرگانی و پیشه‌وری را درک می‌کردند. در نیمه نخست سده نوزدهم، حاکمیت سیاسی شهرها در دست لایه‌های فئودالی - بوروکراتیک بود. در عمل، همینها فرمانروای واقعی زندگی اقتصادی و مالک بازارها، کاروان‌سرایها، راسته‌های پیشه‌وران و دکانهای گوناگون بودند که همچون مأموران دولت از شهروندان مالیات می‌گرفتند و یا حق گردآوری مالیات را می‌خریدند و در بازرگانی شهری، عمده‌فروشی و تجارت کاروانی و ترانزیتی دست داشتند، تولید و فروش را سرو سامان می‌دادند، نرخها را معین می‌کردند و جزاینها. چنین وابستگی همه جانبه شهرها از فئودالها، مانع از پای گرفتن «شهر شاهی» قشر مومنی در شهرها می‌گردید و پیامدهایی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی هم از همینجا سرچشمه می‌گرفت.

در ایران، همه شهرها یکسره، در اختیار فئودالها بودند و از شهرهای «آزاد» و یا شهرهای شاه، خبری نبود. شاه می‌توانست به درآمد و پشتیبانی پایتخت و تبریز که ولیعهد نشین بود و چند شهر دیگر، قناعت کند. گهگاه مردم شهرها بفرمان حکمران محلی، علیه حکومت شاه برمی‌خاستند. فرمانروای بزرگ تنها پس از اینکه با سپاه به شهر درمی‌آمد و آن را «تصرف» می‌کرد، می‌توانست مالیات و خراجهای دیگر را جمع‌آوری کند.

در نیمه نخست سده نوزدهم، بازرگانان از نگاه‌شمار و نفوذ، بزرگترین گروه اجتماعی در شهرهای ایران بودند. بازرگانی درونی و بیرونی در دست همین گروه متمرکز شده بود. ویژگی بازرگانان ایران که پژوهشگران بارها آن را یادآور شده‌اند، وابستگی بی‌میانجی آنان به فئودالها و روحانیون بوده است. خزانه شاهی و برخی ازاعیان و اشراف در این بازرگانی مشارکتی فعال داشتند. اغلب، بازرگانان بنمایندگی اشراف فئودال فعالیت می‌کردند و به دادوستدهای بزرگ می‌پرداختند و با آنکه در واقع سرمایه نسبی اندکی داشتند، مردمی بسیار ثروتمند به‌شمار می‌آمدند. گهگاه شرکتهای بازرگانی هم پدید می‌آمدند که بیشتر از بازرگانان ارمنی بودند، سرمایه بازرگانی، به شاه مساعده می‌داد. بازرگانان اغلب، وظیفه‌های دیپلماسی را هم انجام می‌دادند.

بازرگانان در ایران، بخش ممتاز جامعه به شمار می‌رفتند.^۱ بازرگان که مردی بود محترم، گهگاه یکی از مهره های نمایان زندگی سیاسی کشور می‌گردید و بویژه بزرگ بازرگانان (تاجر باشی، ملک‌التجار)، یکی از شخصیت‌های اساسی شهر بود. اما، با اینهمه وبه رغم وابستگی میان مردم سوداگر و پیشه‌ور، «شهرشاهی» در ایران پدید نیامد.

تأمین نبودن شخصیت و مال در دولت خودکامه خاوری در سالهای بی‌ثباتی سیاسی، یورش بیگانگان و جنگها، از فلاکتهای ملی بودند. از این دیدگاه، سده هجدهم به استثنای دو - سه دهه آن، برای مردم بازرگان و پیشه‌ور شهرهای ایران، بسیار نامساعد بوده است. بسیاری از مؤلفان سده هجدهم و پژوهشگران امروز، رکود بازرگانی درونی و پیشه‌وری، کاهش یافتن بازرگانی بیرونی و روابط سنتی را یادآور شده‌اند.^۲

کیفیت کالاها نیز در پایان سده هجدهم، خرابتر گردید.^۳ بازرگانی و پیشه‌وری، در می‌که قاجارها بر سر کار آمدند، کم و بیش مصرف‌کنندگان درونی را تأمین می‌کرد. اما، حتی میان ولایتهای جداگانه نیز، اغلب، رشته بازرگانی بریده می‌شد. می‌توان کاهش بازار داخلی ایران را نیز در آغاز سده نوزدهم یادآور شد. سنتهای قرون و اعصار، به بازرگانان اجازه می‌دادند که حتی به خان‌نشینهایی هم که با یکدیگر دشمن بودند، کاروان بفرستند. اما، در سالهای بی‌ثباتی سیاسی که همه مناسبات اجتماعی در جامعه بحرانی می‌شد، شمار دسته‌های راهزن که همواره فعال بودند و کاروانهای بازرگانان را به یغما می‌بردند، فزونی می‌یافت؛ خانهای برخی قبیله‌ها

1. A. Gobineau. *Trois ans en Asie* p. 1859 p. 392.

۲. ۱. پ. مارکوا. بازرگانی ایران و روسیه در واپسین دهه‌های سده هجدهم، «یادداشت‌های علمی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان»، ج ۱، ۱۹۵۹، ص. ۱۰۳-۱۲۳.

۳. بایگانی مرکزی تاریخی، ف. ۱۵۵۵، پرونده ۲۱۸، ورق ۲۵، آ. آ.

ایوانف، ساخته‌های مسی و برنجی ایران، از نیمه دوم سده چهاردهم تا نیمه نخست سده هجدهم؛ خلاصه رساله دکترای در علوم تاریخ، لنینگراد، ۱۹۷۱،

- کردها، ترکمنها و حتی زندیان - به اهزنی می پرداختند. این حال و روز، بازرگانان را از فرستادن کاروانهای بازرگانی به خان نشینها و ولایتهای همسایه باز می داشت. اما، پایه های استوار شدن قاجارها و تثبیت حاکمیت دولتی، زمینه مساعدتری برای بازرگانی درونی و بیرونی فراهم می آمد. در ستاسر نیمه نخست سده نوزدهم، به استثنای دو-سه سال، مبادلات بازرگانی پیوسته رشد می یافت.

بازرگانان ایران، بسته به سرمایه ای که در اختیار داشتند، به چند گروه بخش شده بودند. گروه بندی رسمی برای آنان نبود، اما هم حکومت و هم مردم محل، می توان گفت بی خطا و بد رستی می توانستند مشخص کنند که این ویا آن بازرگان سرمایه اش چه اندازه است. اما، بازرگانان بیکانه هنگام معامله با بازرگانان ایرانی، بارها دچار خطا می شدند و به بازرگانی که وی را ثروتمند می پنداشتند، بیشتر کالاها را نسبه می دادند. مناقشات بسیاری بر این زمینه پدید می آمد که کنسولگره های روس و انگلیس را پیوسته بخود مشغول می داشت و آنها می کوشیدند از ورشکسته تازه، پولی بسود بازرگان خود بستانند. مقامات ایرانی بارها به کنسولها گوشزد می کردند به بازرگانان خود هشدار دهند که برخی از بازرگانان ایرانی گرایش دارند خود را غنی تر از آنچه هستند بنمایانند تا بتوانند کالایی بیشتر به نسبه بگیرند.

سوداگرانی که بیشتر از ۵ هزار تومان سرمایه داشتند، از بازرگانان بزرگ به شمار می آمدند. اینان بنا بر معمول به داد و ستد عمده می پرداختند و اگر بازرگانی شان با استانبول بود، «استامبولچی» نامیده می شدند. در آغاز سده نوزدهم، بازرگانان بسیار ثروتمند در ایران، انگشت شمار بودند. در تهران، میرزا تقی رئیس التجار تهران، یکی از ثروتمندترین بازرگانان بود. وی به سوداگری جواهرات می پرداخت، سرمایه اش را ۳۰ هزار تومان ارزیابی می کردند و در آمدش هر سال نزدیک به ۲۰٪ سرمایه اش بود.

۱. ف. آ. باکولین، درباره بازرگانی خارجی آذربایجان در سالهای ۱۸۷۰ -

۱۸۷۱، سن پترزبورگ، ۱۸۷۴، ص. ۲۱۱؛

سرمایه برادرش - میرزا محمد علی- اندکی از وی کمتر بود. در اصفهان تنها سه بازرگان بودند که ثروتمند به شمار می آمدند - ابراهیم، حاجی محمد علی ادهی و حاجی ملاعلی نقی (که با هندوستان داد و ستد داشت). سرمایه اینان را به ۱/۵ میلیون فرانک تخمین می زدند. در شیراز دو بازرگان ثروتمند بودند - حاجی محمد ابراهیم دهتی (نماینده نبی خان) و آقا محمد علی پسر حاجی عبدالله ، و در بندر بوشهر هم یک ثروتمند بود - حاجی اسمعیل خراسانی. در نیمه سده نوزدهم ، نزدیک به ۴۰-۵۰ هزار بازرگان بودند که سرمایه داد و ستدشان کمتر از ۳۰-۵۰ هزار تومان نبود. از تأدیه وامهای بازرگانان و رشکسته که گاهی مبلغش به صد هزار تومان می رسید، می توان غیرمستقیم، درباره سرمایه های بازرگانی داوروی کرد. سرمایه های برخی از بازرگانان در اندک زمانی گرد می آمد. چنانچه بازرگان داوید خان ملک اف، خواهرزاده منوچهرخان معتمدالدوله که در اصفهان می زیست بسیار زود ثروتمند شد و با روابط بازرگانی اش با هندوستان، بغداد و ماوراء قفقاز آوازه برآورد. او در پایان دهه چهارم، از یک بازرگان بغدادی (۱۱ هزار تومان) و از بازرگانان هندی (۲۵۰ هزارروپیه) بستانکاری داشت. برای او اموالی غیر منقول در ترکیه و دو دکان در نجف خریداری شده بود. او در بوشهر، مبلغ ۶۴۰۰ تومان ابریشم به حاجی رحیم خان بازرگان فروخته بود که بفرمان حاجی آغاسی و به این سبب که گویا ابریشم از آن منوچهرخان بوده است، مصادره شد. در سال ۱۸۴۸، عبدالحسین وزیر اصفهان اموال وی را به ارزش ۴۵۰۰ تومان ستانید. در همان سال، هنگامی که داوید به اصفهان نزدیک می شد، او را غارت کردند و ۴۱۸۵ تومانش را بردند و در ضمن به او گفتند: «فرمان داده اند که ترا لخت کنیم». میرزا گرگین خان که ۲۰ هزار تومان به خانواده ملک اف بدهکار بود، ملک داوید را برخلاف قانون تصرف کرد. خود داوید، ۱۱ هزار تومان به نماینده صفی بیگ قاسم بیگ اف بازرگان شوشی بدهکار بود.^۱

۱. بایگانی خاور، ف. «مأموریت در ایران»، op. ۵۲۸ الف، ش ۲۸۷، ورق

بازرگانان دیگری نیز سرمایه‌های کلانی داشتند، چنانچه حضرت‌قلی پسر علی‌نقی، به تقی ممداف بازرگان مسکو که در سال ۱۸۵۵ خودش را رعیت ایران اعلام کرد، ۵۰۰۵۳ روبل و $\frac{۴}{۷}$ کیلوگرم نقره بدهکار بود.^۱

از روی کالاهای وارده شده و صادر شده نیز می‌توان دربارهٔ سرمایه‌های بازرگانی داوری کرد. در سال ۱۸۳۶ بازرگانان ایران، در قسطنطنیه به ارزش ۳۳ میلیون و ۴۸۸ هزار روبل کالا خریده بودند. آنها در سالهای ۱۸۳۷-۱۸۳۸ به تجارتخانه‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی، دست‌کم، ۶۰۰ هزار تومان بدهکار شده بودند.^۲

اما، بخش اساسی بازرگانان، سرمایه‌ای از ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ تومان داشتند. اینان بنا بر معمول به بازرگانی عمده و بیشتر به داد و ستد قماش می‌پرداختند و بنکدار نامیده می‌شدند.

بازرگانان خرده‌پا (بزازان) سرمایه‌ای بسیار اندک داشتند: ۲۰۰ - ۳۰۰ تومان. اگر اینان شرکتی هم در بازرگانی خارجی می‌کردند، بنا بر معمول، یکجا می‌شدند و کالاها را به‌نسیه می‌خریدند. هنگامی که در سالهای ۱۸۳۷-۱۸۳۸ در بازارهای ایران کالاهایی بسیار انباشته گردید و قدرت خرید مردم پایین آمد، همین بخش از بازرگانان بود که ورشکست شد و به خاک‌سیاه نشست.^۳

کدینتس، سرکنسول روسیه، تحرك کند سرمایه را در سالهای ۱۸۳۷-۱۸۳۸ یادآور شده است. آ. خودزکو نیز در همین باره در سال ۱۸۳۷

۱. همانجا، ش ۲۶۵، ورق ۵۷.

۲. از گزارش سرکنسول د. ف. کدینتس از تبریز، بتاريخ ۱۱ (۲۳) مارس ۱۸۳۸. بایگانی خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی»، II-۳، OP ۳۴، ۱۸۳۱، پرونده ۸، ورق ۳۳۳.

۳. از گزارش د. ف. کدینتس از تبریز بتاريخ ۱۲ (۲۴) فوریه ۱۸۳۷-بایگانی خاور، ایران، ف «بایگانی اصلی»، II-۳، OP ۳۴، ۱۸۳۱، پرونده ۸، ورقهای ۲۴۴-۲۴۵.

نوشته‌ای دارد: «ایران از نگاه پول، ثروتی چندان ندارد». ^۱ بمناسبت کمبود تند سرمایه‌ها، ربح صرافی در ایران بسیار بالا بود. بازرگانان اروپایی در این سالها ۳-۶٪ می‌گرفتند، اما در ایران میزان بهره پول ۳۰-۱۰۰٪ بوده است.

مقررات بازرگانی و محاسبات بین‌المللی، تازه در ایران رایج می‌شد. دیرکرد سنتی پرداخت حواله و برات بازرگانان ایران (و نیز بازگشت دادن کالاها به بهانه کیفیت بد) مانع از رشد بازرگانی بود. نظام محاسبات بسیار ناقص بود. در ایران کارهای محاسباتی در دفاتر ثبت نمی‌شد و از این رو بررسی اندازه سرمایه‌ها، میزان کالاها و ویژگی معاملات با این و یا آن بازرگان ناممکن بود. از سازمان دقیق پرداخت حواله و براتها نیز خبری نبود. زبردستان می‌توانستند در نخستین نوبت خواستار پرداخت حواله و براتها شوند (پنا به خواهش هیأت نمایندگی روسیه، عباس میرزا در آذربایجان دستور داد که پیش از همه، خواستهای بازرگانان تبعه روسیه، اقناع گردد) و اموال بازرگانان را بی‌آنکه دلیلی برای بدهی آنان باشد، تصاحب کنند. چنانچه، در سال ۱۸۳۱، منوچهرخان معتمدالدوله حاکم گیلان، پس از مرگ حاجی زین‌العابدین بازرگان، بر همه اموال وی و نیز کالاهای تقی‌ممداف بازرگان مسکو به ارزش ۷۰۰۰ روبل که به زین‌العابدین همچون حق‌العملکار، برای فروش داده بود، دست گذاشت. همه اموال زین‌العابدین بامزایده به فروش رفت و ۱۰ هزار تومانش را منوچهرخان به حساب بدهکاری که گویا زین‌العابدین به وی داشته است، تصاحب کرد. هیچکس براتهای زین‌العابدین را ندید، اما منوچهرخان «در آن هنگام، در آنجا فعال مایشاء بود و کسی حتی جسارت چنین پرسشی را نداشت». پس از مرگ منوچهرخان در سال ۱۸۴۷، تقی‌ممداف خواستار ستانیدن ۷۱۹۰۵

۱. از گزارش آ. ا. خودزکو بتاریخ ۳۰ دسامبر ۱۸۳۷ (۱۱ ژانویه ۱۸۳۸)

— بایگانی‌خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، ۱۸۳۶-۱۸۳۶، پرونده

روبل از املاک او شد.^۱

موارد تعدی به بازرگانانی که پیشرفتی داشتند و «لخت کردن» بیش‌مانده آنان، هنگامی که مغضوب و یا از پشتیبانی زبردستان محروم می‌شدند، می‌توان گفت که از موازین رفتار با آنان بوده است. پس از مرگ منوچهرخان در سال ۱۸۴۷، خواهر زاده‌اش داوید ملیک‌اف سامختسکی که به تابعیت ایران درآمده بود، یکسره بی‌خانمان شد. در سال ۱۸۴۸، محب علی‌خان ماکو حکمران کرمانشاه، از ناصرالدین که برای تاج و تخت مبارزه می‌کرد، پشتیبانی نکرد (سپس از کرمانشاه گریخت). این خان در معاملات بازرگانی آقا عبدالله و حاجی اسمعیل بازرگانان تبریز و نیز در معاملات چند سوداگر درخوی پول گذاشته بود. نوکر ناصرالدین که هنوز در تهران تاج‌گذاری نکرده بود، به تبریز آمد و دستور داد پول محب علی‌خان ماکو از همه بازرگانان ستانیده و مصادره گردد (که چنین نیز شد^۲) و هیچ توجهی نداشت که بیرون بردن مبالغی کلان از معاملات، چه پیامدی برای داد و ستد آنان خواهد داشت.

در نخستین دهه‌های سده نوزدهم - هرچند که چند دستور مقامات تهران و ولیعهد درباره بهبود بازرگانی با روسیه، انگلستان، هند و ترکیه بود - برای سروسامان دادن به بازرگانی خارجی ایران و اداره آن هیچ قرارداد عمومی و یا فرمان شاهی نبود. معاهده ترکمن‌چای در سال ۱۸۲۸ و قرارداد بازرگانی ضمیمه‌اش، آن سند اساسی گردید که بازرگانی ایران - روسیه را سروسامان می‌داد. ۵٪ عوارض بازرگانی نیز معین گردید.

انگلستان (قرارداد بازرگانی سال ۱۸۴۱)، بلژیک (سال ۱۸۴۱) و سپس فرانسه، ایالات متحده آمریکا، اسپانیا (سال ۱۸۶۲) و چند کشور دیگر نیز، از شرایطی همسان آن برخوردار گردیدند. چنانچه، در قرارداد ایران و بلژیک یادآوری شده بود: «بلژیکها می‌توانند در هر جایی که بخواهند، با

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «سأموریت در ایران»، ۱۸۳۶-۱۸۳۸، پرونده ۲۷۱، ورق ۲۳.

۲. بایگانی خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی»، I-۹، ۸، ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹، ش ۱۴، ورقهای ۱۰۴-۱۰۵.

پرداخت ۵٪ عوارض به داد وستد پردازند؛ در تهران و تبریز می‌توانند یک نماینده از بازرگانان بلژیک زندگی کنند».

امیر کبیر (سال ۱۸۵۱) بر آن بود که انگلیسیها باید برای وارد کردن کالاهای خود به ایران، همسان بازرگانان روسیه، عوارض پردازند، اما کمپبل وزیر مختار انگلستان در تهران برای ۲٪ عوارض پافشاری می‌کرد؛^۱ بازرگانان ایرانی برای وارد کردن کالاهای انگلیسی به ایران، چنین عوارضی می‌پرداختند.

بازرگانی خارجی ایران، از سوی حکومت تهران تمام و کمال کنترل نمی‌شد. حق تعیین شرایط بازرگانی، در صلاحیت مقامات محلی ولایات بود. حتی در ولایتی چون گیلان که در آنجا سیادت بازرگانان روسی نامحدود بود، مقامات محلی عوارضی بیش از آنچه که در معاهده ترکمن‌چای آمده بود، می‌گرفتند. چنانکه، از هر خروار نفت باکو، گذشته از ۵ درصد عوارض، ۲ ریال هم اخذ می‌شد.^۲ بازمینی و ارزیابی کالاها نیز در گمرکهای گوناگون ایران، دارای مقررات یکسانی نبود.

ارقامی که در زیر می‌آید، گواهی است بر رشد بزرگ بازرگانی خارجی ایران در نیمه نخست سده نوزدهم. بنا بر نوشته ملکم^۳، ایران در سال ۱۸۰۰، در اساس با همسایگان خود - ترکیه، روسیه، خان‌نشین بخارا، افغانستان، هندوستان و شیخ‌نشینهای عربی - داد وستد داشت. نه تنها بازرگانان ایران و اروپا، بل همچنین بازرگانان ترک و هندی و عرب هم، کالاهای اروپایی را به ایران می‌آوردند. بازرگانی ایران باهند، منفی بود: ایران دوبرابر بیش از صادراتش به هندوستان، از آنجا کالا وارد می‌کرد. اما در اینجا باید در نظر داشت که بازرگانان ایرانی بسیاری از کالاهایی را که از آنجا می‌آوردند، در ترکیه و در ماوراء قفقاز می‌فروختند. از هندوستان (بنگال، مدرس، بمبئی،

۱. همانجا، II-۳، op ۱۸۲۱، ۲۴۰، پرونده ۸، ورق ۱۰.

۲. همانجا، ورق ۱۶.

3. J. Malcolm. The Melville Papers. L., 1930; The Economic History of Iran. 1800-1914. p. 262-267.

کرانه مالابار، سورت و سند) دراساس، شکر، عود، نیل، کافور، طلا، موصلین و منسوجاتی دیگر و نیز کالاهای اروپایی و چینی وارد می‌شد. ایران ابریشم، مروارید، پشم، قالی، گلاب، ماهی‌شور، تنباکو و برخی فراورده‌های پیشه‌وران ایران را به آنجا می‌فرستاد. از کرانه‌های دریای سرخ، از حبشه (اتیوپی) برده و قهوه و از کرانه‌های خلیج فارس، مروارید و جامه به ایران می‌آوردند. ایران به این بخشها قالی، تنباکو، میوه خشک، گلاب و برخی کالاهای دیگر می‌فرستاد. زواری که راهی مکه می‌شدند (نزدیک به ۳۰۰ نفر در سال) نیز کالاهای ساخت ایران را برای فروش با خودشان به آنجا می‌بردند. از ترکیه گذشته از سکه‌های طلا، کالاهای فرانسوی و ایتالیایی، پارچه‌های دمشق و حلب، شیشه و بلور، مرجان، عنبر، آینه، تریاک، آهن، پولاد و فرآورده‌های جواهرسازی به ایران می‌آوردند. از ایران ابریشم، تنباکو، پنبه، پارچه زربفت و دیگر فرآورده‌های استادان ایرانی به ترکیه فرستاده می‌شد. ایران از افغانستان نیل، شال کشمیر، مواد مخدر و ریواس وارد می‌کرد و به آنجا کالاهای اروپایی، جامه، ابریشم، سنگهای گرانبها، مروارید، عود و فرآورده‌های پیشه‌وران اصفهان و جز اینها را به مبلغ ۷ - ۸ بار بیش از واردات، می‌فرستاد. بازرگانی ایران با بخارا، می‌توان گفت که در سطحی برابر بوده است.

بازرگانان اروپا (توماس استرلینگ و دیگران) می‌توان گفت که همه نیاز ایران را به اسلحه آتشین تأمین می‌کردند. در این دوران، یکی از واپسین قراردادهای خرید اسلحه را میرزا تقی‌خان امضا کرده بود.^۱

بنابر نوشته آ. ک. لمبتون، بازرگانی داخلی ایران در نیمه سده نوزدهم بیشتر در دست بازرگانان اروپایی و گروه کوچکی بازرگان ایرانی - فارس و ارمنی و در خاور در دست سوداگران هندی بود. حاجی عبدالکریم نورالدین از مردم شکارپور (هندوستان) یکی از بزرگترین بازرگانان نیمه نخست سده

1. A. K. S. Lambton. The Case of Hajji Abd al-Kazim A Study of the Role of the Merchant in Mid-nineteenth Century Persia.-Iran and Islam. Edinburgh, 1971, p. 331.

نوزدهم بوده است. حکومت ایران که با او معاملات گوناگون بازرگانی و مالی داشت، وی را از مردم قندهار می‌پنداشت، او خودش را تبعه ایران می‌نمود و استیونس کنسول انگلیس او را «نیرنگ‌باز معروف» می‌نامید.^۱ حاجی نه تنها سوداگری می‌کرد، بلکه به احتکار برات و صرافی نیز می‌پرداخت. او با اعضای دودمان حاکم بستگی داشت؛ یکی از دختران فتح‌علی‌شاه، همسر وی بوده است. پسر بزرگش - میرزا غلام‌حسین - در خدمت دولت بود و برادرش - حاجی عبدالرحیم - در کارهای وی مشارکت دائم و او نیز بسیار ثروتمند بود.

نظام بازر خرید عوارض گمرکی که در ایران نافذ بود، از رشید بازرگانی پیشگیری می‌کرد. هر ولایت دارای یک پیمانکار گمرک بود. حکومت می‌کوشید حق دریافت عوارض گمرک را به بالاترین نرخ بفروشد و این کار، خود بخود سیاست خشونت بار پیمانکار را بدنبال داشت؛ او خودسرانه ارزش کالاهای حمل‌شده را بالا می‌برد. بازرگانان را وامی‌داشت به او رشوه بدهند تا کالا. هایشان زودتر از ترخیص گمرک بگذرد و به‌رغم اینکه برای کالا، در گمرکی دیگر هم عوارض پرداخت شده باشد، دوباره خواستار پرداخت عوارض گمرکی می‌گردید.

گاهی مقامات ایرانی بنا به پیشنهاد بازرگانان خود تدبیرهایی می‌گرفتند که دارای ویژگی حمایت‌کنندگی بود و ورود یا صدور برخی مواد خام کشاورزی، صنعتی و کالاهای پیشه‌وری را محدود می‌کردند. اغلب چنین می‌شد که بنا به تقاضای بازرگانان، گونه‌ای انحصار ورود یا صدور کالاهای معینی به یک سوداگر واگذار می‌گردید و در ضمن سود اساسی چنین محدودیتی از آن خود بازرگان بود. به‌مقامی هم که سند واگذاری حق انحصاری را امضا کرده بود، چیزکی می‌رسید و خزانه دولت هم در عمل هیچ نفعی از این کار نداشت. چنانچه قائم‌مقام، بازرگان تبریزی قارداش شیخ کاظم را چون شخص مسئول بازرگانی روسیه و ایران معین کرد. محتوای رقم به‌امضای ولیعهد چنین بود که هیچ بازرگان روسی بی‌رضای شیخ کاظم حق ندارد در

ایران به داد و ستد پردازد، کالا به ایران وارد یا از ایران صادر کند، از خدمات دلالهای محلی بهره گیرد، و در صورت داد و ستد بازرگانان روسیه بی اجازه شیخ کاظم، هیچ شکایتی را نخواهند پذیرفت و پاسخگوی خساراتی نخواهند بود که به بازرگانان روسیه رسیده است.

ن. بهزاک، کنسول روسیه به این تصمیم اعتراض کرد؛ زیرا انحصار بازرگانی روسیه و ایران در دست چند سوداگر ثروتمند ایرانی برای مصالح بازرگانان روسیه زیان آور بود و امکان می داد که نرخهایی خودسرانه برای کالاها برقرار و مهلتهایی خودسرانه برای پرداختها معین شود و جز اینها. محمدخان امیر نظام که عباس میرزا حل و فصل همه امور بازرگانی را به وی سپرده بود، این رقم را لغو کرد و آزادی بازرگانی و مسئولیت حکومت ایران در قبال از دست رفتن کالا و پول بازرگانان روسیه در ایران، دوباره احیا گردید.

حکومت ایران برای محدود ساختن رخنه کالاهای خارجی به ایران و پیشگیری از پدید آوردن عوامل بازرگانی چون ساختمان لنگرگاههای مناسب و حتی انبارها، به برخی تدبیرهای حمایت کننده دست برد و حتی سفر بازرگانان ایرانی را برای دریافت کالا، با کشتی هایی که از آن اتباع روسیه بود و با آن کشتیها به استرآباد، رشت یا پیربازار کالا می آوردند، ممنوع ساخت و نیز اجازه نمی داد که راههای کنار مرز ترمیم شود.

در سال ۱۸۳۵، محمدشاه برای نگاهداری ارز و بهره گیری از پشم گوسفندی که در ایران بود در تهیه ماهوت مورد نیاز ارتش، به این اندیشه افتاد که از ورود ماهوت خارجی به ایران ممانعت کند. اما چون هنوز در کشور کارخانه های ماهوت سازی نبود، بناچار از این اندیشه دست کشید.^۱

درباره تشدید تضاد میان بازرگانان خارجی و داخلی، شواهد بسیاری هست. صدور ماده های خام پرارزشی که برای تولیدات پیشه وری محلی ضروری بودند، مایه اعتراض بازرگانان و پیشه وران گردید و مقامات ایران را وادار ساخت که محدودیتهایی برای صادرات پشم، ابریشم و پوست برقرار کنند. واکنش تند بازرگانی و پیشه وری، به ورود کالاهای خارجی به ایران هم

۱. بایگانی خاور، ایران، «بایگانی اصلی»، II-۳، ۳۴ OP، ۱۸۳۱، پرونده

بسیار باشتاب بود.

شارل عیسوی دربارهٔ اعتراض سوداگران ایران علیه ورود منسوجات انگلیسی که بهورشکستگی پیشه‌وران ایران می‌انجامید و دربارهٔ اعتراض کنسولهای انگلیسی علیه ممانعت صدور برنج از تبریز (نامهٔ استیونس به حمزه میرزا، بتاريخ ۲۸ ژوئیه ۱۸۵۳) و پشم از کرمان و یزد (دسامبر ۱۸۵۵) و جزاینها، مطالبی آورده است.^۱ فرمان شاه در بارهٔ لغو تنبیه بدنی «ورشکستگان» بی‌تقصیر» منتشر گردید.

به‌رغم این پندار که حکومت قاجارها در ولایات، حکومتی اسمی بوده است، مقامات محلی حق نداشتند در منطقهٔ حکومت خود بی‌اجازهٔ شاه به‌بازرگانان خارجی اجازهٔ بازرگانی همیشگی بدهند. برای این کار، فرمان شاه ضروری بود. در سال ۱۸۳۹، حاکم استرآباد برای دادن اجازهٔ دادوستد به‌بازرگانان روسیه (گ. ی. اریواندوف و دیگران) در استرآباد، که پیشتر بازرگانان روسیه در آنجا نبودند، خواستار فرمان شاه شد.^۲

حکومت از داد و ستد قاچاق بازرگانان آگاه بود و بنا بر معمول آنها را مورد پیگرد قرار نمی‌داد. در سال ۱۸۳۳ در گمرک جاوات، کالاهای قاچاق حاجی احمد بازرگان اردبیلی توقیف گردید و برای آنکه این کالاها هنگام نگاهداری آسیب نبینند، آنها را به مبلغ ۳۴۱۵ روبل و پنچ کوپک فروختند. در سال ۱۸۳۹ امیرنظام پیرو شکایت حاجی احمد، خواستار شد که کالای این بازرگان را به‌وی بازگردانند و یا پول آنرا بپردازند.

در بسیاری از رشته‌های تولید پیشه‌وری، وظیفهٔ تولیدکننده و فروشنده را شخص واحدی انجام می‌داد، اما این بدان معنی نبود که پیشه‌ور - سوداگر واحد فرآورده‌های خود را به بازرگان عمده‌فروش دیگری نمی‌فروخت و یا آنها را بنا بر سفارش بازرگانی دیگر تهیه نمی‌کرد. به احتمال زیاد، سراسر

1. The Economic History of Iran. 1800-1914, p. 76.

۲. یادداشت و سکوبوینیکف مهندس معدن، در باره بازرگانی با ایران از راه دریای خزر، بتاريخ ۳ (۱۵) مارس ۱۸۴۵. بایگانی‌خاور، ف. «بایگانی اصلی»، II-۲، op ۳۴، ۱۸۳۶، پرونده ۵، بخش ۱، ورق ۱۲۹-۱۳۳.

نیمه نخست سده نوزدهم در روند جداسدن پیشه‌وری شهرها از بازرگانی درونی شهرها، جهشی دیده نشده است (بازرگانی خارجی و عمده‌فروشی، جداست). می‌توان گفت پیشه‌ور - بازرگان در بازار ایران و بویژه در شهرهای کوچک از نمایانترین چهره‌ها بوده است.

چنانکه جهانگردان نوشته‌اند، در این زمان تفاوت میان پیشه‌وران دارای حرفه‌هایی یگانه، آغاز شده بود. اماء، حال و روز پیشه‌وران دارای حرفه‌های گوناگون و اتحادیه‌های بازرگانی - پیشه‌وری در شهرها از روزگار سده‌های میانه، یکسان نبوده است. جواهرسازان در موقعیتی ممتاز بودند و گهگاه شرایط خود را به‌خوبازان تحمیل می‌کردند.

پیشه‌وران ایران در شرایطی بسیار دشوار زندگی و کار می‌کردند: ۱۲-۱۵ ساعت کار روزانه برای آنها عادی و معمولی بود. آنها بامهارتی بسیار از کالاهای اروپایی چون کارد، صندلی، میز و جزاینها که تقاضا به آنها در ایران فراوان بود، تقلید می‌کردند. دستمزدها چندان بالا نبود. در سال ۱۸۴۰ در آذربایجان یک استاد پیشه‌ور روزانه از یک قران و دوازده شاهی تا سه قران و سیزده شاهی و یک پیشه‌ور معمولی از $\frac{1}{4}$ تا $\frac{2}{3}$ قران دستمزد می‌گرفت.

در هر کارگاه (همکاری، صنف) پیشه‌وری، سرپرستی انتخاب می‌شد که بنا بر معمول از مورد اعتمادترین استادان بود و داروغه، مالیات بازار را بدست او گرد می‌آورد. پیشه‌وران تنها از راه سرپرست خود می‌توانستند به حکام شکایت کنند. ارمی‌ها در میان پیشه‌وران و بازرگانان، درصد نسبی بزرگی بودند؛ یهودیان به «پایین‌ترین پیشه‌ها اشتغال داشتند»^۲.

کار مزدوری، می‌توان گفت، در شهرها و روستاها گسترشی بزرگ داشته است. چون در ایران وابستگی سرواژ نبود و نمی‌شد از مردم وابسته همچون خدمه بهره‌گیری کرد، بخش بزرگ قشر خدمتکاران دارای رتبه‌های گوناگون، از میان شهرنشینان استخدام می‌شدند. بازرگانان و استادان مرفه

1. A. Gobineau. *Trois ans en Asie*, p. 400.

۲. گ. دروویل. سیاحت در ایران در سالهای ۱۸۱۲-۱۸۱۳، ص ۱۲۷.

پیشه‌ور، دارای کارگران مزدور بودند و همواره در دوره کارهای کشاورزی (کشت، برداشت محصول) دهقانان مالک و دهقانان اجاره‌کار، کارگراستخدام می‌کردند. در میان عشایر نیز کار مزدوری بوده است.

در سالهای پنجاهم حرکت بزرگ اتباع ایران برای یافتن دستمزد به سوی ماوراء قفقاز آغاز گردید. در یادداشت وزارت امور خارجه ایران به جانشین امپراتور در قفقاز گفته شده بود که «از کارگران ایرانی که به تفلیس می‌آیند، بی‌چون و چرا، یک روبل به سود شهر دریافت می‌شود، اما اینها هنوز هیچ دستمزدی دریافت نکرده‌اند، و ۱) در ایران از روسها چنین عوارضی نمی‌خواهند؛ ۲) مردمی که به آنجا رفته‌اند، بسیار تنگدست هستند؛ ۳) بناها، سقاها و دیگر پیشه‌وران به حال شهر سودمند هستند» و وزارت امور خارجه ایران خواستار شده بود که مهاجران، از این عوارض معاف گردند و اشاره کرده بود که امپراتور روسیه رعایای شاه را از پرداخت دو روبل عوارض حق اقامت در سرزمین ماوراء قفقاز معاف کرده است.^۱

لوطیان که عنصرهای بی‌طبقه شهرهای ایران بودند، می‌توان گفت که در همه شورشهای شهری، نقشی برجسته داشته‌اند. «جامعه که از برخی تدبیرهای دولت، یا از برخی حکام و یا از روحانیون کشور ناخرسند است، او باش را برای نمایانیدن ناخرسندی خود تطبیع می‌کند و لوطیان که بی‌حرکت بوده‌اند، با هیاهو بیای می‌خیزند، کویهای عیسویان را محاصره می‌کنند، درها و دروازه‌ها را می‌شکنند، زندانیان را می‌برند و افرادی را که به آنان نشان داده شده‌اند تاراج می‌کنند و یا می‌کشند».^۲ در سال ۱۸۱۵، لوطیان تهران که شیخ‌الاسلام تحریکشان کرده بود، کوی ارمنیهارا تالان و چپاول کردند.^۳ هنگام تاراج هیئت نمایندگی روسیه در سال ۱۸۲۹، روحانیون شیعی (واته یارخان) از پایین شهرها ماهرانه بهره گرفتند. با تکیه به لوطیان

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، OP، ۵۲۸ الف، ش ۳۴۵، ورق ۱۰۷.

۲. م. س. جای نامناسب. نامه دکتر م. ش. از کرانه جنوبی دریای خزر. - مجموعه خمیر و فسکیا. ایران. ج ۳، ص ۱۵.

۳: «اخبار اروپا»، ۱۸۱۵، ماه مه، ص ۶۱-۶۵.

بود که مخالفان قائم مقام صادق خان، اغتشاش درازمدت سالهای ۱۸۵۵-۱۸۵۷ را در تبریز پدید آوردند.^۱

در پایان سده هجدهم - آغاز سده نوزدهم در ایران، بردگان که بیشترشان عیسوی و یا سیاهپوست بودند، از نگاه نسبی، شمارشان بسیار بود. بنابراین معمول کسانی که اسیر می گردیدند، برده می شدند؛ در میان آنان گرجیها هم فراوان بودند که پس از آن آزاد شدند. سیاهپوستان (زنگیان) را از راه بندرهای خلیج فارس می آوردند و یا آنها را از بصره و بغداد می خریدند. در قبایل کوچ نشین، بردگانی از مردم محلی بودند: دهقانانی که دستگیرشان کرده بودند و یا ایلاتیهای قبیللهای همجوار. حتی بسیاری از اسناد پایان سده نوزدهم نیز گواه دستگیری و اسیر ساختن مردم اسکان داده شده و فروش آنها به بردگی، بویژه در خان نشینهای آسیای میانه هستند. در اقتصاد کوچ- نشینان شمال خاوری و خاور ایران، روزگاری دراز از بردگان بهره گرفته می شد.

به نوشته ج. ملکم، بردگان در ایران در کشاورزی و در کارگاهها کار نمی کردند؛ اینها خدمتکاران خانه (غلام) بودند.^۲ برخی از آنان، یکسره از آن آقای خویش بودند؛ اینان را می شد فروخت؛ گروهی دیگر از برخی حقوق برخوردار بودند؛ زنانی که فرزندی از سرور خویش داشتند و مردانی

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، OP. ۵۲۸ الف، ش ۴۲۲؛ نیز بنگرید:

Reza Arasteh. The Character, Organisation and Social Role of the Lutis (Javanmardan) in the Traditional Iranian Society of the Nineteenth Century.- «Journal of Economic and Social History of the Orient». 1961, February, p. 47-52.

2. Sketches of Persia.

بررسی ایران، بخشی از یادداشتهای یکی از جهانگردانی که در خاور زمین سیاحت کرده است. لندن ۱۸۲۷. - «ارنی»، ۱۸۳۰، ش ۱۴، ص ۱۴۲-۱۴۴؛ ش ۱۵، ص ۱۵۰-۱۵۱.

که درقبال پول یا خدمت و جز اینها وعده آزادی بدانان داده شده بود از این جمله بودند. در قرآن گفته می‌شود که بهتر است بردگان را با بازخرید آزاد کنند. در کشورهای مسلمان، از این قاعده پیروی می‌شد. از اینرو بسیاری از بردگان به آزادی می‌رسیدند و گهگاه حتی مردانی با نفوذ در درگاه فرمانروایان می‌شدند.

در روزگار فرمانروایی نخستین قاجارها، خرید و فروش بردگان زنگی، در ایران همچنان بر جای بود. در سال ۱۸۳۱ نزدیک به سیصد برده از خاور آفریقا در بحرین و در سال ۳۳-۱۸۳۲ از سیصد تا چهارصد برده در بوشهر فروخته شد، در سال ۱۸۴۲ نزدیک به پنج هزار برده در عربستان، ایران، هندوستان و عراق به فروش رسید^۱، در بندرهای خلیج فارس نزدیک به ۱۰۸۰۰ نفر و در بصره ۱۲۱۷ برده فروخته شدند. هر سال ۱۷۰-۱۸۰ برده در بوشهر می‌گذاشتند و دیگران را به محرمه و بصره می‌فرستادند. میانگین فروش هر برده، پنجاه روپیه بمبئی^۲، بهای هردوشیزه برده ۲/۸-۴ پوند استرلینگ و بهای هر مرد از هشت تا سی پوند استرلینگ بود.^۳ برغم امضای قرارداد-های منع سودای برده در خلیج فارس (سالهای ۱۸۴۵-۱۸۴۷ برده‌فروشی در سیستان و بلوچستان ادامه داشت و در آنجا بردگان سفید و سیاه به فروش می‌رفتند؛ یک برده جوان و برازنده، از پنجاه تا هشتاد تومان ارزش داشت. به گواهی آ. میلر، کنسول روسیه، رفتار با بردگان «انسانی» بوده است.^۴

در نیمه سده نوزدهم نیز بردگی در ایران بر جای بود و معاهده‌ای که در سال ۱۸۵۱، میرزاتقی‌خان امضاء کرده، گواه آن است.^۵ دولت ایران تعهد کرد که وارد کردن بردگان زنگی به ایران و حمل آنان را در کشتیهای دولتی و یا کشتیهای سوداگران ممنوع سازد. مقامات بریتانیا می‌توانستند

1. J. B. Kelly. Britain and the Persian Gulf, L., 1968, p. 415-416.

2. The Economic History of Iran. 1800-1914, p. 125.

۳. همانجا، ص ۱۲۶.

۴. آ. میلر. گذشته و امروز سیستان. سن پترزبورگ، ۱۹۰۷، ص ۴۸.

۵. همانجا، ص ۲۱۶.

بردگانی را که در کشتیهای سوداگران بود، از آنجا بیرون بیاورند. معاهده، تأییدی بود بر اینکه در ایران بردگان بوده‌اند. در معاهده گفته شده است: «اگر بردگانی که تاکنون در ایران بوده‌اند و هم‌اکنون در آنجا هستند، از این پس بخواهند به زیارت مکه و یا به هندوستان بروند و یا در دریا سفر کنند، باید با آگاهی مأمور بریتانیا در بوشهر، از مأمور ایرانی که در رأس دفتر گذرنامه در بوشهر است، گذرنامه بگیرند. به هیچ‌یک از بردگانی که دارای گذرنامه هستند، هیچ‌کس نباید پس از آن، واکنشی نشان دهد.»^۱ مدت اعتبار گذرنامه برده، یازده سال بوده است.

میان حال و روز برده و تهیدست وابسته که با وام اسپر شده بود، تفاوتی حقوقی بوده است، اما با بی‌حقوقی همگانی و بی‌قانونی، بردگان موردپسند، وضعی بهتر از رعایای آزاد داشتند.

مردم غیرمسلمان ایران- عیسویان (دراساس، ارمنیها و آشوریان)، پارسیها (گبرها، زرتشتیان) و یهودیان، حال و روزشان پست‌تر بود. همزیستی چندین سده‌یی در قلمرو یک دولت، موازینی برای مناسبات میان مسلمانان و پیروان ادیان دیگر پدید آورده بود که هم، مردم وهم زمامداران، آنرا رعایت می‌کردند. اقلیتهای ملی- مذهبی (پیروان دیگر ادیان) می‌کوشیدند همراه یکدیگر باشند و در صورت ضرورت، از جامعه دینی خود دفاع می‌کردند. ارمنیها، یهودیان، آشوریها و پارسیها، بخشی بسیار ناچیز در میان مردم مسلمان بودند و تأثیری چندان بر زندگی سیاسی و فرهنگی ایران نداشتند.^۲

در آغاز سده نوزدهم نزدیک به ۱۰ هزار پارسی در ایران می‌زیستند و در سال ۱۸۵۴، شمار افراد جامعه پارسیان در ایران ۷۲۰۰ تن بود (۶۶۰۰).

۱. این معاهده را که برای بازبینی و جستجوی درون کشتیهای ایرانی از سوی نبرد ناوهای ناوگان جنگی بریتانیا و کمپانی هند شرقی است، سرهنگ شیل و امیرنظام در سال ۱۸۵۱ امضا کرده‌اند. بوشف، هرات و جنگ انگلیس و ایران در سالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷، ص ۲۱۵-۲۱۶.

نفر در یزد، ۴۵۰ نفر در کرمان و ۵۰ نفر در تهران بودند).^۱ پارسیها به نقره کاری، فروش گندم و نقره می پرداختند و بخش بزرگ بازرگانی با هندوستان، چین و ژاپن را در دست داشتند. اینان با پارسیان بمبئی که در سال ۱۸۵۳ جمعیتی برای حمایت از زرتشتیان ایران تشکیل دادند، در تماس بودند. در سال ۱۸۵۶ دومدرسه برای پارسیان باز شد: در یزد و در کرمان. جامعه کوچک پارسیان با آنکه حال و روز خفت آمیزی داشتند - چنانچه، در کرمان به زرتشتیان اجازه نمی دادند تا درون حصار شهر زندگی کنند و کوی زرتشتیان نزدیک دیوار خاوری شهر بود و آتشکده، گرمابه مدرسه و دیگر ساختمانهای همگانی آنها هم همانجا بود.^۲ بر زندگی اقتصادی و فرهنگی ایران تأثیرهایی داشت.^۳ اما، رویهمرفته، هم مردم وهم حکومت، رفتارشان با پارسیان خوب بوده است.

آ. ک. تومانسکی در نامه ای به آکادمیسین و. ر. روزن اطلاعات درخور نگرشی درباره پارسی- مانکچی (مانکجی) لیمجی هوشنگ هاترایای فارسی که مالیات همه جامعه پارسیان را اجاره کرده بود، آورده است. مانکچی در نخستین جنگ انگلیس و افغان، در منصب تحویلداد در سپاه انگلیس خدمت می کرد. این مرد که امیدی به پیشرفت در ارتش نداشت، استعفا داد، به تهران آمد و بیش از سی سال در آنجا زندگی کرد. «مانکچی، همه کوشش خود را در راه بهبود زندگی همکیشان در ایران به کار برد. او، در اساس، به سر و سامان دادن به جزیه ای که گبرها می پرداختند توجه کرد و

۱. همانجا، ص ۶۳.

2. P. W. English. Nationalism, Secularism and zoroastrians of Kerman.- Cultural Geography, Selected Readings. Ed. by F. E. Dohrs a. W. Lawrence. N. Y., 1967, p. 275-276.

3. The Economic History of Iran. 1800-1914: p. 64. به نوشته گوبینو (گزارش ۲۰ ژوئیه سال ۱۸۵۷) پارسیان، در تهران نفوذی نداشتند (بنگرید).

(A. Gobineau. Trois ans en Asie, p. 23

کوشید حق بی‌میانجی گردآوری این باج را از حکومت بدست آورد. مانکچی آن مازادی را که بیشتر به جیب حکام می‌رفت، به مایه‌ای بدل ساخت که با بهره آن، مدارس معروف گبرها را ساخت. بی‌شک، هیچک از اینها نمی‌توانسته است بی‌یاری حکومت انگلستان باشد که مانکچی تبعه‌اش بوده است.^۱ مانکچی به بایان علاقه داشت و حتی در تدوین «تاریخ جدید» یا «تاریخ مانکچی» (تاریخ بایان) یاری کرد.

ارقام زیر نمایانگر ترکیب اجتماعی مردم ارمنی در شهرها هستند: در سال ۱۸۵۰ در جلفای جدید (اصفهان) ۳۷۱ خانواده ارمنی (۲۵۸۶ نفر) می‌زیستند که از آنها ۳۶ خانواده روحانی و ۳۵-۴۰ خانواده، صاحب خانه و یا بازرگانان بزرگ بودند که با هندوستان و جاوه دادوستد می‌کردند (با درآمدهای تا ۶ هزار تومان در سال). صد خانواده از طبقه ممتاز به‌شمار می‌رفتند. گروه دوم، اینها بودند: سوداگران دستفروش ۱۰، شیرینی‌فروش ۳۰، جواهرساز ۱۰، قالیباف ۶، آهنگر ۴، بقال ۵، قصاب ۶، فروشنده غلات ۸ و نساج ۱۳۰ خانواده. بیشتر زنان این گروه به شیرینی‌پزی اشتغال داشتند و مردانشان به بافندگی. نساجان (بافندگان) روزی ده شاهی مزد می‌گرفتند. در جلفا زمینداران هم بودند، اما درآمد آنان از درآمد طبقه کسبه - پیشه‌ور بالاتر نبوده است - گروه سوم از پیشه‌وران و زمینداران، بنایان، حمامیها، شراب‌سازان، کفاشان و پالان‌دوزها و جز اینها - نزدیک به ۸۰ خانواده - تشکیل شده بود. گروه چهارم، تهیدستان و در یوزگان بودند.^۲ حال و روز آشوریان (نسطوریها، کلدانیها) در ایران، به اندازه‌ای بسیار، به‌وضع خود کلیسای نسطوری وابسته بود. کلیسای بظاهر مجزای نسطوری، در سال ۱۵۸۱ در ایران تشکیل شد و مرکزش در دیریوحنای مقدس در نزدیکی سلماس بود. سپس این کلیسا برهم‌خورد و تنها در آغاز سده هجدهم اتحاد نوین کشیشان نسطوری پدید آمد. در سال ۱۸۲۶، رهبری دینی، دوباره

۱. نامه آ.گ. تومانسکی به آکادمیسین و. ر. روزن بتاریخ ۲۸ فوریه (۱۱ مارس) ۱۸۹۲، بایگانی شعبه آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف ۷۷۷،

به اداره‌های مجزای دینی بامرکزهایی در موصل (سپس در بغداد) و در ایران تقسیم گردید.^۱

در طول سده نوزدهم، رفتار حکومت و مردم با آشوریان، چندبار در ایران تغییر کرد. فعالیت میسیونرهای (مبلغان مذهبی) باختر در میان نسطوریان و نیر رقابت روسیه و انگلستان در ایران و تکیه آنها در بسیاری موارد بر اقلیتهای مذهبی، به پیچیده‌تر شدن وضع آشوریان در ایران انجامید و گهگاه مایه رفتاری بسیار نامناسب با آنان شد. این نکته، هنگام جنگهای ایران و روس، هنگام تیره‌شدن مناسبات با ترکیه و نیز هنگام بحران مالی سالهای ۱۸۳۷-۱۸۳۸ و نیز در وابستگی به پیگرد وتالان بایان جلوه‌گر شد. ارمنیها در پرتو پر شمار بودن، حال و روز بهتر مادی (قشر بازرگانان و پیشه‌وران ثروتمند در میان ارمنیها، قابل ملاحظه بود)، وزن سیاسی (به پادشاهان با پول یاری می‌کردند و مأموریت‌های دیپلماسی و دیگر مأموریتها را انجام می‌دادند)، حمایت کلیسای ارمنی (بنا بر معمول، کشیشان می‌توانستند با زمامداران «کنار بیایند» و مصالح مردم ارمنی را تأمین کنند) و برخورداری از پشتیبانی ارمنیهای سرشناس که اسلام آورده بودند (منوچهرخان و دیگران)، در همسجی با دیگر اقلیتهای مذهبی، از موقعیتی بهتر برخوردار بودند.

بنا بر معمول، برخورد میان مسلمانان و عیسویان، بیشتر، در سالهای کمبود محصول رخ می‌داده است. چنانچه، در ژوئن سال ۱۸۴۸ در شهر تبریز، آشوب شد؛ مسلمانان به غارت دکانها و خانه‌های ارمنیها دست بردند (در ولایتهای شمالی ایران کمبود تند خواربار دیده می‌شد، زیرا ملخ بخش بزرگ زراعت را نابود کرده بود).^۲ به‌دارایی اتباع روسیه نیز (به ارزش

1. R. Waterfield. Christians in Persia. Assyrians, Armenians, Roman Catholics and Protestants. L., 1978, p. 78-79.

در این کتاب، درباره دین عیسی و فعالیت میسیونرهای عیسوی در ایران و در همه خاور نزدیک فهرست کتابشناسی بزرگی هست.

۲. بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، OP ۵۲۸ الف، ش

۱۳۷۱ تومان) خسارت رسید. میرزاتقی خان امیر نظام به محمد رضاخان وزیر آذربایجان دستور اکید داد تا غرامت خسارت اتباع روسیه که در سال ۱۸۴۸ در تبریز غارت شده بودند، بدانان پرداخت گردد.^۱

به رغم قوانین و رسوم، حال و روز یهودیان بدتر از عیسویان بود. نادرشاه گرایش داشت که به آنان حقوقی برابر بدهد و حتی اجازه داد یهودیان به مشهد هم کوچ کنند.^۲ پس از گذشت يك سده، این یهودیان اسلام آوردند و نام جدید اسلام گرفتند. میسیونرهایی که برخی از آنان یهودی هم بودند، در میان اینان به کار آغاز کردند. در سده نوزدهم، بخشی از یهودیان، مسلمان، عیسوی و حتی بهایی شدند.^۳

شمار یهودیان در ایران به ۱۶ هزار نفر می رسید. اینها در اساس در همدان (۲ هزار)، در تهران، اصفهان، شیراز (در هر يك ۱/۵ هزار)، در یزد، ارومیه (در هر يك ۱۰۰۰ تن) می زیستند. تنها یهودیان تهران شرایطی قابل تحمل داشتند، اما در اینجا نیز آنان حق نداشتند در بازارها دکان باز کنند. یهودیان از مسلمانان کالا می خریدند، اما مسلمانان از یهودیان هیچگاه کالا خریداری نمی کردند.^۴ با یهودیان، بنابر معمول، پارسیها معاشرت می کردند. در برخی از شهرها، چنانچه در بار فروش در سال ۱۸۶۶، یهودیان را بزور وادار می کردند که مسلمان شوند.^۵

در نیمه سده نوزدهم، یاری یهودیان اروپا به یهودیان ایران آغاز گردید [در این باره، از جمله، در نامه موسی مونت فیوره، رهبر جامعه یهودیان انگلستان به ر. ت. تامسون جاسوس انگلیسی (فوریه سال ۱۸۶۷)، سخن رفته است].^۶ تامسون به مونت فیوره خبر داده بود که جامعه یهودیان در شیراز دارای نزدیک به ۳۰۰ خانواده است، در کازرون هنگام شیوع بیماری

۱. همانجا، ورق ۸-۹.

2. R. Waterfield. Christians in Persia, p. 80.

۳. همانجا، ص ۱۱۳.

4. Hanina Mazrahi-Yehude Paras. Tel-Aviv, 1959 p. 110.

5. The Economic History of Iran. 1800-1914, p. 31.

6. R. Waterfield. Christians in Persia, p. 114-115.

واگیردار شش هزارتن از ده هزار یهودی آنجا مرده‌اند و در اصفهان ۱۲ هزار تن ویا بیشتر، به‌هلاکت رسیده‌اند.^۱ هنگام سفر ناصرالدین‌شاه در سال ۱۸۷۳ به انگلستان، موسی مونتفیوره، بظاهر از وی اجازه گرفت که از یهودیان ایران حمایت کند.

دستور رئیس روحانیون شیعه شه‌ریزد، حال و روز تحقیرآمیز یهودیان ایران را تا اندازه‌ای می‌نمایاند. در این دستور، برای یهودیان ممنوع شده بود که جامعه آن روز ایرانیان، یعنی (عبا) بپوشند، در روز بارانی از خانه بیرون روند، در کوچه‌ها سوار بر مرکب باشند و در بازار به برخی از کالاها دست بزنند. یهودی می‌بایست هنگام روبروشدن با مسلمان به او سلام کند و راه بدهد، یهودی حق نداشت خانه‌ای بلندتر از خانه همسایه مسلمانش بسازد و بازرگانان مسلمان می‌توانستند به بازرگانان و سوداگران دستفروش یهودی کالا نفروشند و جزاینها.^۲ بیشتر یهودیان ایران به سودا و تولید شراب و افیون می‌پرداختند و پیشه‌هایی داشتند که مورد تأیید اسلام نیست؛ آنها نوازنده و رقص و ساقی و جزاینها بودند. اما، اینان در بازرگانی از راه خلیج فارس نقشی برجسته داشتند و نزدیک به ۸۰٪ فروش پارچه‌های نخی منچستر در کرمانشاه و همدان و بخش بزرگ خرده‌فروشی در محمره، با اینان بوده است.^۳

نمی‌توان گفت که ستم مالیاتی، بر پیروان ادیان دیگر، بسیار شدیدتر از ستم مالیاتی بر مسلمانان بوده است. کلیسای ارمنی برهبری کشیشان می‌کوشید امتیازاتی را که بیشتر گرفته بود، معافی از پرداخت مالیات زمینهای متعلق به کلیسا و میزان ثابت مالیات دریافتی از روستاها و کویهای ارمنی‌نشین شهرها را همچنان محفوظ دارد. جامعه پارسیهای یزد، شیراز و دیگر شهرها نیز، بنا بر معمول، همانند ارمنیها، چون نیرویی واحد فعالیت می‌کرد.

مالیات پرداختی نسطوریها (۳۵۰۰ خانوار) و کاتولیکها (۵۰ خانوار) را خانهای افشار می‌گرفتند. مالیات پرداختی ارمنیها (۴۶۰ خانوار) در آغاز

۱. همانجا، ص ۱۱۵.

۲. همانجا، ص ۱۱۷.

بدقت معین نبود و حکام امکان داشتند هر اندازه که بخواهند مطالبه کنند. انگلیسها که پس از سال ۱۸۲۸ از کوچ کردن ارمنیها به قلمرو روسیه بیمناک بودند، به عباس میرزا پیشنهاد کردند که اندازه مالیات ارمنیها را بدقت معین و آن را مراعات کند. درسالهای سی ام، این کار تا اندازه ای شد. مبلغ مالیاتی که از یهودیان می گرفتند روشن نیست. پاریسها هر سال در تهران، از راه نماینده جامعه زرتشتیان، ۹۰۷ تومان می پرداختند.

در نیمه نخست سده نوزدهم شمار بیگانگان در ایران، بسیار اندک بود. اعضای هیئتهای نظامی فرانسه و انگلستان، بسیار نبودند، شمار کارمندان دیپلماسی بسیار محدود بود و بنا بر معمول، کنسولگریها ۲-۳ کارمند داشتند و گاهی هم حتی خود کنسول بود با خانواده اش. شمار بازرگانان و جهانگردان در تغییر بود و رویهمرفته، بزرگ نبود. در سال ۱۸۶۰، در ایران ۸۶ تبعه بریتانیا اقامت داشتند و در سال ۱۸۶۳، چهل تبعه فرانسه. روسها از اینها بیشتر بودند.^۱

مسیونرهای عیسوی - کاتولیکها، پروتستانها، ارتدکسها و نمایندگان برخی فرقه‌ها - فعالانه، نفوذ اروپا را در ایران گسترش می دادند.

فعالیت مسیونرهای عیسوی که چنانکه باید و شاید در سده هفدهم و آغاز سده هجدهم شدید بود، در نیمه دوم سده هجدهم، در عمل، پایان یافت. موج تازه مسیونرها، در نیمه دوم دهه چهارم سده نوزدهم به ایران سرازیر گردید. اما، رامتش این است که در نخستین دهه، زمینه کار آنها در میان مردم چنانکه باید و شاید، آماده نبود و خود مسیونرها هم هنوز شرایط تبلیغات محلی را چنانکه بایسته است فرا نگرفته بودند؛ مسیون سوئسی در سال ۱۸۳۷ و مسیون انگلیسی در دهه پنجم نتوانستند کار خود را پیگیری کنند. شیل، بانوی جهانگرد انگلیسی به بررسی این نکته پرداخت که مسیون بعدی را چگونه در ایران خواهند پذیرفت.

اژن بوره (از فرقه لازار) را که برای هدفش زبانهای خاوری را آموخته و در سال ۱۸۳۷ در زیر پوشش مأموریت علمی از سوی آکادمی سنگه نبشته‌ها، راهی ایران شده بود، می توان از پیشاهنگان مسیونرهای کاتولیک بر شمرد.

او در جلغا (اصفهان) مدرسه‌ای باز کرد و در نوامبر سال ۱۸۳۸ به تبریز رفت تا يك مدرسه اروپایی در آنجا دایر کند. وی در سال ۱۸۴۰ نه تنها موفق گردید به حضور شاه برسد، بل همچنین توانست فرمانی دریافت کند که به او اجازه می‌داد آزادانه به تبلیغ مذهب کاتولیک بپردازد، مدرسه‌هایی باز کند، میان عیسویان عقد نکاح ببندد و به کار بازرگانی بپردازد.^۱ سپس فوریه که تا سالهای پیری در تبریز می‌زیست و دارنی که به ارومیه رفت و کوزل که راهی اصفهان شده بود، جای‌گزین اژن‌بوره گردیدند. در سال ۱۸۵۰ جمعیت پیروان لازار (هفت کشیش و یک راهبه و مراکز در سلماس و ارومیه) بنیاد نهاده شد.

در سالهای چهارم سده نوزدهم، هیئتهای نمایندگان اسقفها در ایران پدیدار شدند؛ در سال ۱۸۴۰، آینس‌ورس و راسام و در سال ۱۸۴۳، گ.پ. باجر در میان نسطوریها به موعظه آغاز کردند. باجر در جنگ انگلیس و ایران شرکت کرد؛ او در سال ۱۸۵۷ راهنما و مترجم ژنرال اوترام بود.^۲ از سال ۱۸۴۴ تا سال ۱۸۶۶، فرستادگان بسیاری از کلیسای کاتولیک رم - از امریکایی گرفته تا فرانسوی - در میان نسطوریان به سر بردند و توانستند بارو حانیون نسطوری (مربو حنا، مرشیمون و دیگران) روابطی نزدیک برقرار سازند. نه تنها تبلیغات در باره حقانیت کیش کاتولیک، بلکه رشوه و تطمیع هم به کار گرفته می‌شد. شوراز، میسیونر کاتولیک، در سال ۱۸۳۵ مبلغ چهار هزار تومان به کشیش نسطوری رشوه داد تا او به مذهب کاتولیک درآید.^۳ در سده نوزدهم، فعالیت میسیونرهای پروتستان پرتلاش‌تر شده بود.^۴

1. R. Water field. Christians in Persia, p. 80.

باهیث نظامی گاردان در سال ۱۸۰۷، دو میسیونر به ایران آمده بودند (بنگرید: ایوانی‌سیان. پیوستن ماوراء قفاز به روسیه، ص ۱۰۲، ۱۵۱، ۱۷۰-۱۷۱).

2. R. Water field. Christians in Persia, p.125.

۳. «بحثی معنوی»، ۱۸۶۰، ص ۱۳۷.

۴. درباره فعالیت میسیونرهای پروتستان بنگرید: ایونا، آرخیماندریت، تبلیغات پروتستان در میان عیسویان ارتدکس خاور. سن پترزبورگ، ۱۹۱۱؛ آ.م. کالوباकिन. فعالیت میسیونرهای پروتستان در شمال خاوری بخش آسیایی ترکیه.

IKOIRGO، ج ۹، چاپ ۱، تفلیس، ۱۸۸۷.

هوکر و روفر، میسیونرهای آلمانی، که در سال ۱۷۴۷ در میان زرتشتیان شهر یزد به کار آغاز کرده بودند، راه اینان را هموار ساختند. میسیونرهای انگلیسی که در کالج ویژه‌ای در کلکته آموزش دیده بودند، برای کار در ایران بخوبی آماده شده بودند. نخستین میسیونر انگلیسی هنری مارتین و همو بود که ج. ملکلم، وی را چون خبره‌ای بزرگ و مردی مناسب برای گسترش تبلیغات میسیونری به اوزلی سفیر انگلستان در تهران، توصیه کرده بود.^۱

مارتین در ماه مه سال ۱۸۱۱ در بوشهر بود و از آنجا خودش را به شیراز رسانید. ملکلم سفارشنامه‌ای برای جعفر علی خان، یکی از ثروتمندترین بازرگانان به وی داده بود. سوداگران ارمنی هم از وی پشتیبانی می‌کردند. به احتمال، موعظه وی درباره مسیحیت، کامیاب بوده است، زیرا مجتهد شیراز ناچار شده است با وی به مباحثه مذهبی بپردازد و حقانیت مسیحیت را تکذیب کند ... او به یاری یک ایرانی بنام میرزا سید علی، به ترجمه ادبیات مسیحی به زبان فارسی آغاز کرد. شکایت از تبلیغات او در میان مسلمانان و ارمنیها، به گوش شاه رسید. اقدامات یكدلانه ملایان علیه او، وی و همدستش کانتینگ را بر آن داشت که با حمایت سفیر انگلستان راهی تبریز شوند و هر چه زودتر، ایران را ترک کنند. جیمز فریزر، جهانگرد انگلیسی چنین می‌شمرد که مارتین، شالوده فعالیت میسیونری پروتستان را در ایران پی‌ریزی کرده است.^۲

در سال ۱۸۲۴، یوزف ولف به ایران آمد. او، بسیار زود، کسانی را یافت که با مارتین تماس و وی را به یاد داشتند، به بسیاری از شهرهای ایران رفت و در میان مسلمانان، ارمنیها و یهودیان به تبلیغات مسیحی پرداخت. او به دیرهای نسطوریان هم رفت. نقشه کار گسترده میسیونری در ایران، از آن اوست. هنگام دومین سفر او به ایران در سال ۱۸۳۰، الکساندر خودزکو ترجمان (عنوان منصبی در سفارتخانه‌ها در دوران قاجاریه - م.)

1. R. Waterfield. Christians in Persia, p. 91.
2. J. B. Fraser. Travels and Adventures in the Persian Provinces on the Southern Banks of the Caspian Sea. L., 1826, p. 307.

روس، یادآور شده بود که تنها میسیونرهای پروتستان هستند که در ایران و بین‌النهرین، به کار جسورانه و ثمربخشی اشتغال دارند.^۱

از سالهای سی ام، هر چند هنوز چنانکه باید، زمینه برای تبلیغات همگانی آماده نبود، اما دیگر نه اینکه میسیونرهای تنها، بلکه فرستادگان انجمنهای میسیونری ادینبورگ، بازل و دیگر شهرهای اروپا در ایران پدیدار گردیدند. میسیونرها از راه کشورهای لوانت^۲ و رویبه (آستراخان [حاجی ترخان - م] مرکز تبلیغات میسیونری شده بود و میرزا کاظم بیگ خاورشناس پرآوازه، در زیر تأثیر میسیونرهای مرکز آستراخان بود که از اسلام دست کشید و پروتستان شد) و هند، راهی ایران می شدند.

رخته میسیونرهای امریکایی نیز به ایران، از همان روزگار آغاز گردیده است: جوستین پرکینز، آ. ل. هولهدی، ویلیام اسمو کینگ، و پلاردجون (ویلیاردجونز) - باهمسرانشان - واستین رایت، ادوارد برت، ادوارد بریس، گرانت، و جز اینها، در میان آشوریان پدیدار شدند.^۳ فعالیت برخی از میسیونرها، چنانچه فعالیت گرانت در میان کردها و آشوریان به خونریزیهای انجامید.^۴ اما این، میسیونرها را از فعالیتشان باز نمی داشت: آنان چنین می شمردند که دوران تازه گسترش مسیحیت در خاور زمین آغاز گردیده است. جمعیت میسیونرهای کلیسای انگلیس، از آغاز سده نوزدهم در ایران فعالیت می کرد و سپس این جمعیت با دیگر جمعیت‌های دینی، چنانچه با جمعیت کتاب مقدس در روسیه، تماس برقرار کرد و همراه با آنان به کار پرداخت. جمعیت میسیونرهای کلیسای انگلیس، در آغاز، افرادی تنها به ایران می فرستاد (انتونی گروس در سال ۱۸۲۷ و دیگران)، اما از سال ۱۸۶۹ تا سال ۱۸۷۵ شعبه‌ای ویژه، یعنی میسیون ایران را دایر کرد که میسر ساخت نه تنها منطقه،

1. R. Waterfield. Christians in Persia, p. 97.

۲. از واژه فرانسوی Levant به معنی خاور است و در نوشته‌های اروپاییان به کشورهای واقع در کرانه خاوری دریای مدیترانه، گفته می شود - م.

۳. همانجا، ص ۲۰۲. نیز بنگرید: ز. ز. عبدالله‌یف. آغاز استیلای امریکا بر ایران، مسکو، ۱۹۶۳.

4. R. Waterfield. Christians in Persia, p. 107.

بلکه شمار مردمی را هم که فراگیرنده تبلیغات آنها می‌شوند گسترش دهند. در سال ۱۸۵۲، در لندن کتاب دکتر فاندنر دربارهٔ اساس تعلیمات مسیحیت چاپ گردید که سپس به زبان فارسی ترجمه شد.^۱

تلاشی نیز که کلیسای ارتدکس روس با گزینش شمال باختری ایران همچون منطقهٔ اساسی فعالیت خود آغاز کرد، از آنها کمتر نبود.^۲

زامداران ایران، در آغاز با از سر گرفته شدن فعالیت میسیونرهای عیسوی نظری موافق داشتند: در سال ۱۸۳۶ محمدشاه فرمانی دربارهٔ گشودن مدرسهٔ میسیونری در شهر ارومیه صادر کرد، سپس اجازه داد که در دیگر شهرها نیز چنین مدارسی باز شوند، آزادانه در کشور فعالیت و ادبیات مسیحی را میان ارمنیان و آشوریان توزیع کنند. اما تشدید فعالیت میسیونرها (ترجمهٔ کتابهای عهد عتیق و جدید و کتابهای دیگر به زبانهای آشوری و فارسی، گشودن دهها مدرسه، یک مرکز آموزش دینی برای پسران و مرکزی دیگر برای دختران، در آمدن نسطوریان به مذهب پروتستان و کاتولیک)، زامداران را نگران ساخت و مایهٔ اعتراض روحانیت شیعه گردید که خواستار شدند فعالیت میسیونرها قطع و یا محدود گردد.

تبلیغات میسیونری در ایران ریشه‌هایی ژرف دوانید، اما آن «دامنهٔ تهدید آمیزی» را که متعصبان اسلام دربارهٔ اش هشدار می‌دادند، نمی‌توانست بیاید. بیشتر مردم مسلمان به عیسویان بی‌اعتنا بودند و میسیونرها را «گبرهایی» می‌دانستند که اشاعه دهندگان نفوذ زبان آور باختر هستند و رویه‌مرفته به چشم دشمنی به آنان می‌نگریستند.

در بارهٔ ترکیب اجتماعی مردم ایران در نیمهٔ نخست سدهٔ نوزدهم، آماری نیست. در این باره تنها می‌توان از روی آمار غیرمستقیم داوری کرد. دربارهٔ مردم خان‌نشین ایروان که پیرو معاهدهٔ ترکمن‌چای در سال ۱۸۲۸ به روسیه پیوست، مطالبی در دست است. در این خان‌نشین ۲۳۷۴۰ خانوار

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایرانی»، پروندهٔ ۳۸۶۹، ورق ۱۳۷.
 ۲. دربارهٔ میسیونرهای ارتدکس، بنگرید: ب. ن. زاخودر. میسیون ارتدکس در ارومیه. (از فعالیت روسیهٔ تزاری در ایران). - «آته‌نیست»، ۱۹۳۰، ش ۴۹،

می‌زیستند که ۱۵۸۵۰ خانوار آن اسکان داشتند و ۷۸۸۰ خانوار، یعنی $\frac{1}{3}$ مردمش کوچ‌نشین بودند. از ۱۶۵ هزار مردم خان‌نشین ایروان، ۳۱۷۱ نفر از خانواده‌های خانها، بیکها، ملکها و آقالارها ($\frac{1}{9}$ ٪) بودند، ۵۱۵۵ نفر از روحانیون ($\frac{3}{11}$ ٪)، ۸۹۹ نفر از بازرگانان و خرده‌فروشان ($\frac{5}{54}$ ٪) و ۹۲۲۹ نفر از خانواده‌های پیشه‌وران ($\frac{5}{6}$ ٪)؛ دهقانان شهر و روستا، اعم از اسکان‌یافته و یا کوچ‌نشین ۸۷٪ جمعیت بودند. طبقه حاکم (فتودالها، روحانیون، سوداگران) نزدیک به ۶٪ مردم، کسبه و پیشه‌وران نیز نزدیک به ۶٪ و دیگران، رعیت و یا ایلاتی (کوچ‌نشین) بودند.

ایران، بنا بر آمار حکومت، ۹ میلیون تن جمعیت داشته است و از سه میلیون مردم اسکان‌یافته و از ۳ میلیون مردم کوچی‌اش مالیات می‌گرفتند.^۲ پیرو شریعت، چنین می‌شمردند که پرداخت ۱۰٪ از هر گونه درآمد به‌خزانه و هنگام جنگ، پرداخت ۲۵-۳۰٪، سنت و قانون است. اما، در واقع، این قاعده را کسی رعایت نمی‌کرد، مالیاتها از سوی حکام معین می‌گردید و سپس از واحدهای اداری کوچکتر - روستاها، اصناف (اتحادیه‌های کسبه و پیشه‌وران) و قبیله‌ها ستانده می‌شد. هنوز هم برخی جماعت‌های دهقانی همچون واحد ثبت شده‌ای بودند، اما از میان آنان مالیات‌دهندگان منفردی را جدا می‌کردند. با آنکه گرایش به وضع مالیات انفرادی دیده می‌شد، هنگام پرداخت مالیات روستاها و یا اصناف، سردرگمی بسیار بود.

میزان بیشتر و کمتر مالیاتها، تنها در پایان سلطنت فتح‌علی‌شاه معین گردید. در سال ۱۹۳۶ بود که فهرستهای مالیاتی را تهیه کردند. مالیات ارضی به میزان ۲۰٪ محصول و در بخشهای دارای محصول فراوان به میزان ۳۰-۳۵٪ محصول و مالیات سرانه، ۴ قران از هر مرد و ۲/۲۵ قران از هر زن و کودک معین گردید. گهگاه این مالیات جای خود را به مالیات خانواده و مالیات خانه (مالیات خانوار، مالیات در) می‌داد.

۱. ۱. شریزاد. یادبود تاریخی وضع ولایت ارمنیان، ص ۵۴۰-۵۴۲.
۲. ۱. مارکوویچ. یادداشت‌های نظامی - آماری درباره حال و روز کنونی ایران...
«مجله نظامی»، ۱۸۵۵، کتاب چهارم، ص ۴۵.

در برخی از بخشها مالیات دهقانان، اگر بذر از خودشان بود، ۱۰٪ محصول تابستانی و اگر بذر را دولت داده بود، ۲۰٪ محصول تابستانی بود. در برخی موردها مالیات تا به $\frac{۲}{۳}$ محصول می‌رسید. در زمینهای خالصه، دهقانان $\frac{۱}{۳}$ محصول را به دولت می‌پرداختند. در زمینهای اربابی، از محصول تابستانی ۱۰٪ و از محصول زمستانی (دوم) ۵٪ ستانیده می‌شد. بنا بر سنت، کدخدا همراه با مأموری ویژه (مستوفی، حاکم - وابسته به منطقه) یا مباشر، میزان محصول را ارزیابی و اندازه مالیات و یا اجاره بها را معین می‌کردند.

در نخستین ثلث سده نوزدهم، هنگام جمع‌آوری مالیات از زمینهای اربابی، مالیات بهره‌گیری از آب، بی‌چون و چرا، در نظر گرفته می‌شد؛ برای آب رودخانه، ۲۰٪ آن بخش محصول را که پس از پرداخت بهای بذر و هزینه برداشت محصول مانده بود، می‌ستاندند؛ برای آب جوی یا کاریز ۱۵٪ و آب چاه (چشمه) ۵٪. بنا بر معمول، دریافت مالیات زمینهای دهقانی و گهگاه زمینهای اربابی، جنسی بود. اما کشاورزان بهتر می‌دیدند که بخشی از مالیات را با پول بپردازند، زیرا در این صورت مبلغ کل مالیات کمتر می‌شد. دهقانان از مابه‌التفاوت نرخ فروش، درآمد داشتند و محصول را گرانتر از آنچه که مأمور مالیات ارزیابی کرده بود می‌فروختند (بنا بر معمول برای یک خروار فرآورده یک تومان نرخ می‌گذاشتند).

راستش این است که حکام، همواره شیوه‌هایی می‌یافتند که نه تنها مبلغی را که برای خزانه در نظر گرفته شده بود، بل همچنین مبلغی هم برای خویش گردآوری کنند. دهقانان را وادار می‌ساختند که محصول را پیش از جمع‌آوری به پیشیزی بفروشند، سپس محصولی را که از دست دهقان بیرون آورده بودند،

1. N. J. Brydges. An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807-1811. L., 1834.
2. R. M. Sykes. Report on the Agriculture of Khorasan. Calcutta, 1910.

به حساب هر خروار يك تومان معین می کردند، پس از آن غله را در بازار شهر خرواری ۱/۵-۲ تومان می فروختند. از حساب این زدوبندها، تفاوت میان مالیاتی که پیرو قانون سال ۱۸۳۶ و مالیات گردآوری شده (تفاوت العمل) پدید می آمد، ۲۰٪ و یا بیشتر بوده است.^۱

چنین مرسوم شده بود که مالیات به شکل پول از پیشه‌وران، باغهای شهری، کاروان سراها، گرمابه‌ها و دیگر گونه‌های اموال غیرمنقول ستانیده شود. در بخشهایی که سطح رشد مناسبات کالایی- پولی در آنجا بالا بود، شکل پولی مالیات گسترش بسیار یافت. چنانچه، در گیلان بنا بر معمول، مالیاتها را با پول جمع می کردند. میرزا تقی خان امیر کبیر، در آذربایجان، مالیات نقدی را جایگزین مالیات جنسی ساخت.^۲

چنین می‌شمردند که درآمد خزانه از شهرها و بویژه از باغها، چندان نیست.^۳

میانگین مالیات از کوچ نشینان چنین درجه بندی شده بود: سالانه، از هر دام شیرده ۳۰۰ دینار، از الاغ ۲۰۰ دینار، از مادبان ۱۰۰۰ دینار، از شتر ۳۰۰ دینار و از هر گوسفند ۷۰ دینار.

می‌توان گفت که از روزگار صفویه تا آن هنگام، مالیات اجاره زمین برای ساختمان- خانه سازی، کاروان سراها، دکانها، کارگاهها و نیز مالیات از سوداگران و پیشه‌وران، در يك اندازه بوده است. اگر سوداگر و یا پیشه‌ور صاحب دکان و کارگاه بود، آنگاه مالیاتی برابر ۲۰٪ همه درآمدش به دولت می‌پرداخت، اگر دکان و کارگاه را از دولت اجاره کرده بود، گذشته از ۲۰٪ اجاره بها رانیز به میزانی که در این شهر معمول بوده است، بر آن می‌افزود.^۴ گذشته از مالیاتهایی که بیش و کم تابع مقرراتی بودند، گهگاه باج-

۱. آثریت. محمد علی شاه. جنبش خلقی در سرزمین شیروخورشید. الکساندر وپل، ۱۹۰۹ ص ۱۲۵.

۲. بایگانی خاور، ایران، ف. «خوان ایرانی»، پرونده ۵۳۵، ورقهای ۷۲، ۷۳.

3. The Economic History of Iran 1800-1914 p. 263.

۴. همانجا، ص ۲۶۹-۲۷۸.

هایی هم به اسم پیشکش گرفته می‌شد. هر سال، شاه در زاد روز خود نزد صدراعظم می‌رفت و وی موظف بود چند هزار تومان به شاه پیشکش و ائاث خانه را که مورد پسند شاه باشد به وی هدیه کند و نیز همراهان شاه را با هدایایی خرسندسازد. اندازه پیشکشهای همیشگی برای گروههای گوناگون در سال نو، از خود مقرراتی داشت: اعیان و اشراف مبالغی کلان به شاه پیشکش می‌دادند، حکام مبلغ کمتری می‌گرفتند و کدخدایا به دریافت پیشکش هایی اندک قانع بودند. اما، رویهمرفته، مبلغ کل پیشکشها نزدیک به ۲۰٪ مالیات بوده است.

باجهای فوق‌العاده نیز که هنگام تدارک لشکر برای یورش تازه، ساختمان راهها و پلها و نیز قصرهای شاه، برای پذیرایی از سفیران خارجی و ترتیب دادن عروسی تازه درخانه شاه و برای پرداخت غرامت جنگ و جزاینها اعلام می‌گردید، به همین اندازه کمرشکن بوده است.

آماري دربارهٔ ولایت نه‌چندان بزرگتر شیز، تا اندازه‌ای نمایانگر مالیاتها و باجهایی است که از مردم می‌گرفته‌اند. اسحق خان ارباب ولایت، سالانه، صد هزار تومان دریافت می‌کرد (۳۰ هزار تومان برای زمینهایی که اجاره می‌داد، ۴۰ هزار تومان از دهقانانی که روی زمینهای خودشان کار می‌کردند، ۲۰ هزار تومان از کسبه، بقیه نیز از اجاره کاروان سراها، دکانها، حمل کالا به‌هنگام با سه هزار شتری که از آن وی بود و جز اینها)، اما حاکم ولایت، تنها سی هزار تومان درآمد داشته است. درآمد الله‌یارخان ارباب سبزوار که در رخدادهای فاجعه آمیز سال ۱۸۲۹ در چپاول و تاراج و تالان سفارت روسیه یکی از نقشهای اساسی راداشت، ۱۲ هزار تومان پول، ۴ هزار خروار غله، هزار خروار پنبه و ۳۰۰ خروار ابریشم بوده است. در پرتو بازار گرم بازرگانی تربت حیدریه - مهمترین شهر ترشیز - در اینجا می‌توانستند مالیات را با پول نقد جمع کنند، اما در مناطق دیگر که مناسبات کالایی-پولی آنها چندان رشد نکرده بود، مردم مالیات را به شکل مختلط-پولی-جنسی می‌پرداختند.

حاکم لاهیجان در نیمه سده نوزدهم درآمد سالانه اش ۵۰ هزار تومان بود، اما حکام فومن ورشت هر کدام ۲۵ هزار تومان داشتند. حکام برخی مناطق، اغلب، درآمدها را بیش از همه مبلغ مالیات ولایت بوده است. چنانچه، حکام تنکابن، ثروتمندترین بخش مازندران - محمد قلی میرزا و پسرش محمد قاسم میرزا - هر سال ۳۰-۴۰ هزار تومان درآمد داشتند^۲، اما همه مالیات مازندران ۱۵ هزار تومان بود.

در آغاز سده نوزدهم، درآمد سالانه ایران، ۸۰۰۰۰۰۰۰ میلیون روبل برآورد شده بود.^۳

بنابر آمارهای که جیمز فریزر آورده، در سال ۱۸۲۱ درآمد حکومت شاه ۲۴۸۹۰۰۰۰ تومان بوده (۹۸۹ هزار از مالیاتهای مستقیم و ۱۵۰۰۰۰۰۰ از مالیاتهای غیرمستقیم، پیشکشها و جز اینها). و تقسیم درآمد از ولایات چنین بوده است: بیش از همه - ۵۰۰ هزار تومان - مالیات از عراق عجم (ولایات مرکزی ایران) بدست می آمده است، پس از آن فارس بوده است با ۳۰۰ هزار تومان، سپس گیلان با ۱۶۰ هزار تومان، یزد با ۵۴ هزار تومان و کرمان با ۵۰ هزار تومان؛ از کردستان و صحنه ۳۰ هزار تومان می رسید و از مازندران ۱۵ هزار تومان. همه درآمدهایی که از آذربایجان بود، هزینه نگاهداری دربار و ارتش ولیعهد می گردید؛ خراسان، کرمانشاه، نهاوند، بروجرد، خوانسار و خرم آباد هیچ مالیاتی نمی پرداختند. مکران، مالیاتی نمی فرستاد و اگر گاهی هم می فرستاد، بسیار ناچیز بود.^۴

بنابر برآورد انگلیسیها، مالیات ایران در سالهای سی، اندکی کمتر از ۶ میلیون پوند استرلینگ بوده است، اما هیچگاه چنین مبلغی به خزانه دولت

1. J. B. Fraser. *Travels and Adventures in the Persian Provinces*, p. 114.

۲. «مجله نظامی»، ۱۸۲۸، ش ۱، ص ۱۷۳.

۳. «مجله وزارت اموال دولتی»، ۱۸۴۸، اکتبر، ص ۷۲.

4. J. B. Fraser. *An Historical and Descriptive Account of Persia*. Edinburgh, 1834, p. 252.

واریز نشده است: بخشی از مالیات، در محل، هزینه نگاهداری مأموران، روحانیون و ارتش می‌شد و بخشی نیز انبار می‌گردید، (در اساس، بخشی که به شکل کالا دریافت شده بود).

جیمز فریزر منصفانه یادآور شده است، مالیاتهایی که در دفترهای دیوان ثبت گردیده، در عمل، هیچگاه به خزانه نیامده است. مالیات گیلان می‌بایست ۲۰۰ هزار تومان باشد، اما حاکم ۴۰ هزار تومان برای خودش برمی‌داشت^۱ و گهگاه تنها ۴۰ هزار تومانی هم به خزانه می‌پرداخت. در سال ۱۸۲۱ مالیات استرآباد ۱۲ هزار تومان بود^۲، اما حاکم يك دینار آن را هم نپرداخت.

در پایان سالهای پنجاهم، درآمد ایران از مالیاتهای مستقیم نزدیک به ۲ میلیون تومان و از مالیاتهای غیرمستقیم ۳۸۸۰۰۰۰ تومان بود که اندکی کمتر از دو برابر مالیاتهای مستقیم است.^۳ بنا بر آمار م. تامسون، درآمد ایران در سال ۱۸۶۷/۶۸ برابر ۴۹۱۲۵۰۰ تومان بوده که ۴۳۶۱۶۶۰ تومان آن نقد و مانده اش جنسی بوده است. بیشترین درآمد از آذربایجان بود (۶۲۰ هزار تومان)، از گیلان (۴۴۰ هزار تومان)، از اصفهان (۴۲۰ هزار تومان)، از فارس (۳۸۰ هزار تومان)، از یزد، خراسان، کرمانشاه، خوزستان و خمسه (هریک ۲۰۰ هزار تومان). استرآباد (۲۵ هزار تومان) و قم (۱۵ هزار تومان) کمتر از همه شهرها مالیات داده بودند.^۴

چنانکه گفتیم، برخی از حکام ولایات، پیوسته از انتقال مالیاتها به خزانه سرباز می‌زدند و حکام برخی مناطق، چنانچه بندرعباس، به هیچ‌روی نمی‌خواستند به حکومت ایران مالیات بدهند و خود را تابع ایران نمی‌شمردند.^۵

1. J. B. Fraser. Travels and Adventures in the Persian Provinces, p. 134.

۲. همانجا، ص ۹.

۳. ۱. مارکویچ. یادداشت‌های نظامی - آماری درباره حال و روز کنونی ایران، ص ۶۶.

4. The Economic History of Iran. 1800-1914, p. 31.

۵. میرزا سپهر. ناصح‌التواریخ. ج ۳، ص ۶۴۲.

تأخیر در انتقال مالیات به خزانه، پدیده‌ای معمول بود.

در روزگار قاجارها، برای تأمین معاش مأموران، به جای واگذاری زمین به شکل تیول، بیش‌ازپیش از دادن برات و حواله دریافت مالیات یک منطقه و یا بخشی از آن کار می‌گرفتند. اگر مأمور و یا فرمانده نظامی دارای نفوذی در دولت بود، آنگاه می‌توانست مبلغی را که براتش به‌وی داده شده بود، بسیار زود بگیرد. مأموران پایین‌رتبه و یا آنهایی که مورد محبت نبودند، می‌بایست ماهها و سالها از حکام محلی برای پول خواهش و استغاثه کنند. گاهی زمامداران تهران، پس از دادن برات به مقامات محلی دستور می‌دادند که هیچ وجهی بابت آن نپردازند. چنانچه، در سالهای چهلیم به میرزا عبدالله خان کنسول ایران در استراخان براتی داده شده که مبلغ ۱۷۲۰ تومان از درآمد گیلان دریافت کند و در همان هنگام، قائم مقام میرزا آغاسی به مقامات محلی دستور داد که پولی بابت این حواله نپردازند.^۱

در پی ضبط بخشی بزرگ از زمینهای اوقاف در روزگار نادرشاه، درآمد روحانیون شیعه کاهش یافته بود. برای هزینه شیخ الاسلام، قاضیان محاکم شرع و نیز ترمیم مساجد، مدرسه‌ها و مکتبها و آثار قدیمی (در اساس مزار امام زاده‌ها) مبالغی معین از مالیاتی که در همان بخش، شهر و ولایت گرد می‌آمد اختصاص دادند. در اصفهان مبلغ اختصاص داده شده برای نیازهای روحانیون، در سال، ۱۰ هزار تومان بود.^۲

اجاره دادن کار جمع‌آوری مالیات، گواہ واپسمانی نظام مالیاتی و نیز ناتوانی دولت در تأمین جمع‌آوری مالیات بدست مأمورانش بوده است (دستگاه مأموران در آغاز سده نوزدهم، از نگاه نسبی چندان بزرگ نبوده است). نظام اجاره دادن گردآوری مالیاتهای شهرها، بخشها، ولایتها و حتی همه کشور گسترشی بس بزرگ یافت و زیانهای بزرگ به بار آورد.

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی»، ۱۹۴۷، پرونده ۱۶ ورق ۴۱-۴۲.

۲. ا. آ. ارگانویچ. ولایتهای اردبیل و سراب ایران. - انجمن دولتی بررسیهای ماوراء قفقاز، کتاب دهم، ج ۱۸۶۷، ص ۱۶۳-۱۶۴، ۱۸۷۶.

نظام مالی-مالیاتی دولت ایران در نیمه نخست سده نوزدهم، از يك سو گواه استواری بنیادهای فئودالی بود و از سویی دیگر گواه بحرانی که در همه حوزه‌های فعالیت اقتصادی - در تولید، بازرگانی و مالیه - آغاز گردیده بود.

فصل سوم

جنبش مذهبی - سیاسی ضد فئودالی بابیان

چنین می‌نماید که دو رخداد پراهمیت زندگی سیاسی داخلی ایران در نیمه سده نوزدهم - جنبش بابیان و تلاش برای انجام اصلاحاتی که میرزا- تقی‌خان امیرکبیر بدان دست برد - پیامد همه رشد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ایران در هفتاد سالی که قاجارها بر سر حکومت بودند و آغاز تماسهای نزدیکتر سیاسی، نظامی و اقتصادی ایران با کشورهای سرمایه‌داری اروپا، باشد.

جنبش بابیان و آگاهی حکومت بر ضرورت دگرگونی‌هایی حتی جزئی در کشور، ثمره بحران ژرف اجتماعی - اقتصادی و سیاسی بود که همه لایه‌های مردم و همه حوزه‌های فعالیت اقتصادی و سیاسی را فراگرفت و بر امنیت کشور و موقعیت بین‌المللی آن تأثیر گذاشت. این، بی‌شک، دوران چرخشی در تاریخ ایران بوده است. نیروهای پیشاهنگ کشور، خواهان نظم نوین اجتماعی بودند و هنوز درک نمی‌کردند که آنها، در نهایت، بخاطر راه‌شد سرمایه‌داری کوشیده‌اند. اما، ایران بدشواری با نظام فئودالی ویژه خاور زمین، وداع می‌گفت. هم بابیان و هم میرزا تقی‌خان، زاده این نظام بودند و همین نکته است که روشنایی بسیاری بر برنامه‌ها و کارهای آنان می‌اندازد. ساخت

امتوار اجتماعی - اقتصادی که با استبداد هزارساله شرقی عجین شده بود، سخت مذهبی بودن مردم و پیروی از سنتها، باچنان نیرویی خود را نمایانندند که آغاز رشد امتوار سرمایه‌داری در ایران، برای چند دهه دیگر به تعویق افتاد. اما، اهمیت آن تکامل معنوی که با بیان به کشور دادند، بسیار بزرگ بوده است.

جنبش خلقی ضد فئودالی، در سالهای چهارم سده نوزدهم آغاز گردید. این جنبش با تبار سیدعلی محمد که روز ۲۴ ماه مه سال ۱۸۴۴ خودش را «باب» اعلام کرد، وابستگی دارد. پیروان باب را «بابی» نامیدند و قیامهای مسلحانه آنان در سالهای ۱۸۴۸ - ۱۸۵۲ در زیر عنوان شورشهای بابیان به تاریخ درآمد.

سیدعلی محمد در سال ۱۸۲۰ (اول محرم سال ۱۲۳۵)؛ گاهی تاریخهای دیگری برای زادروز اومی آورند) در شیراز در خانه سیدی که فروشنده پارچه‌های نخی بود، دیده به جهان گشود.^۲ سیدعلی محمد در آغاز به پیروی از سنت خانوادگی به داد و ستد پرداخت، اما بزودی به کربلا و نجف - شهرهای

۱. واژه «باب» (به عربی یعنی «در»، «دروازه») در ادبیات الهیات مسلمانان دارای مفهوم ویژه‌ای است. گفته‌ای است از محمد پیامبر (ص) که «من شهر دانشم و علی در (یا دروازه) این شهر است» (انامدینة العلم و علی بابها). خلیفه علی (ع)، داماد محمد پیامبر (ص) که شیمیان او را یکی از والاترین مقدسان و قافله سالار امامت می‌دانند، دارای القاب «باب‌الحق» و «باب - المعرفة» بوده است. سران برخی از مذاهب اسلامی و فرقه‌های صوفیان - درویشان، واژه «باب» را همچون اصطلاحی خاص، بگونه‌ای گسترده در القاب به کار برده‌اند.

۲. میرزا کاظم بیگ. باب و بابیان: آشتگی مذهبی - سیاسی در ایران در سالهای ۱۸۴۴-۱۸۵۲. سن پترزبورگ، ۱۸۶۵، بخش نخست؛

E. G. Browne. The Babis of Persia. Vol. 1. Sketch of Their History and Personal Experiences Amongst Them. - IRAS, Vol. 21, 1889, p. 486;

نیز همان :

A Traveller's Narrative Written to Illustrate the Episode of the Bab. Vol. 1-2, Cambridge, 1891.

مقدس شیعیان - سفر کرد و در آنجا با تعلیمات فرقه نوین اسلامی - شیخیه - آشنا شد.

شیخ احمد احسائی (سال ۱۷۵۲ در بحرین زاده شد و سال ۲۷-۱۸۲۶ در یزد درگذشت) بنیادگذار فرقه شیخیه بود. او چنین می‌شمرد که ذات الهی همه کائنات را در بر گرفته و صفات الهی در بر گزیدگانش - امامها و راهنمایان - جلوه گرمی شود. این نیز یکی دیگر از شکل‌های تعلیمات پانته‌ئیسیم بود. اما، مهمتر از همه در تعلیمات احسائی که شاگردان و پیروان بی‌شماری برایش گرد آورد، تعلیمات درباره جلوه تازه و ظهور امام مهدی (ع) در آینده‌ای نزدیک بود که می‌بایست ستم را در زمین از میان بردارد و نظم عادلانه نوینی برقرار سازد.^۱

۱. تشیع مذهب دولتی ایران است. شیعیان بر آنند که پس از رحلت پیامبر (ص)، علی (ع) خلیفه چهارم که همسر فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص) بود و فرزندان و اعیان در جامعه مسلمانان از حق خاص برخوردار شده‌اند. بویژه، حسین (ع) فرزند علی (ع) که با دختر یزدگرد سوم پادشاه ساسانی ازدواج کرده و چنین می‌نماید که از این رهگذر حق قانونی فرمانروایی بر ایران را به دست آورده باشد، از علاقه خاص شیعیان برخوردار است. شیعیان چنین می‌شمارند که اعیان علی (ع) مظهر حق و امامانی هستند که رهبری بشر به آنان سپرده شده است، تا نگذارند بشر از راه حق منحرف گردد. شیعیان فرموده‌اند که دوازده امامند و اسمعیلیه دارای هفت امام. اما، هم‌اینان و هم‌آنان، مهدی (ع) را که گویا در سال ۸۷۳ میلادی از انظار مردم ناپدید شده و می‌بایست دوباره پدیدار گردد تا نظم و عدالت را در زمین برقرار سازد، واپسین امام می‌دانند. لقب کامل مهدی (ع) چنین است: «الحجة القائم، المهدی، صاحب الزمان». هر یک از این واژه‌ها دارای مفهوم خاصی هم هستند و بویژه در ادبیات صوفیان - درویشان و ادبیات مذاهب و فرقه‌ها به گونه‌ای گسترده، به کار می‌روند. «حجة» (درست‌ترین دلیل و برهان، حق، حکومت حق)، یکی از اسامی الهی است؛ پیامبران را «حجة» می‌نامند. «قائم» (پایدار و استوار، آنچه هست و دیده نمی‌شود، بی‌آنکه دیده شود سرنوشت جهان را در دست دارد)، از القاب امامان است. باب نیز خودش را قائم نامیده بود. به اعتقاد شیعیان، در آستانه ظهور صاحب الزمان (امام مهدی (ع)) در مکه،

در تعلیمات شیخ احساسی، سخن تنها دربارهٔ نوسازی اخلاقی^۱ بود، نه دربارهٔ بازسازی اجتماعی جامعه. اما، هر کس می‌توانست این «نوسازی» را آنچنانکه می‌خواست بفهمد و مفهومی دیگر در آن بگنجاند. اسلام با تعلیمات دربارهٔ طریقت - جستجوی شخصی راههایی که به شناخت حقیقت می‌انجامد - مخالفتی ندارد^۲ و این، به پیدایش مذاهبها و جریاناتی که برخی مواد قرآن و شریعت را به گونه‌هایی متفاوت تعبیر می‌کنند، منتهی می‌گردد. تشیع به دینیاران بلندپایهٔ خود - مجتهدان - اجازه می‌دهد که با دید خویش قوانین مذهبی را تفسیر کنند و به مؤمنان اجازه می‌دهد آن مجتهدانی را برانمایی معنوی خویش برگزینند که تفسیر آنها را درستتر می‌شمارند؛ گذار از مجتهدی به مجتهد دیگر نیز کاری درخور نکوهش نیست. هر دینیاری که زندگی دینی، انصاف و تجرش در الهیات نمایان بود و تفسیر تعبیر و یا تعلیماتی از خود دربارهٔ الله تعالی داشت و بویژه اگر در تعلیماتش بویی از امید به زندگی بهتر و این امید دیده می‌شد که انسان امکان خواهد یافت خودش را آزاد ببیند، برایش شاگردان و پیروانی گرد می‌آمد.

→

می‌بایست دجال - ضدعیسی مسلمانان - در زمین پدیدار گردد. پیش از ظهور امام مهدی (ع)، جهان باید سلف وی را آماده سازد و باب در آغاز، خود را همین سلف می‌نمود. مسلمانان چشم براه آنند که در پایان حکومت ابلیس، خورشید به جای خاور از باختر برآید. همهٔ این تصورات دربارهٔ مهدی (ع) رهایی‌بخش، در شعور توده‌های مردم نه تنها در ایران بلکه در همهٔ جهان اسلام، استوارانه جای گرفته است. تعلیمات دربارهٔ ظهور ناجی، یکی از کهنترین تعلیمات در خاور زمین است. هر چندگاه، یکبار، موعظه‌گرانی پدیدار شده‌اند که اندیشهٔ آمدن مهدی (ع) را نمایانده‌اند، چنانچه سید محمد در جیبور هندوستان (سده پانزدهم)، شاه ولی الله در هندوستان (سده هجدهم)، محمدابن - عبدالوهاب در عربستان (سده هجدهم) و دردوران پسین هم، در ایران و سودان بنگرید: سروش، احمد. مدعیت مهدویت از صدر اسلام تا عصر حاضر. تهران، ۱۹۵۵.

۱. گ. باتیوشکف. بابیان. فرقه‌ای ایران. سن پترزبورگ، ۱۸۹۷، ص ۷-۸.
۲. میرزا آ. گ. کاظم بیگ. مریدیسیم و شامل. «روسکویفا سلوو» ۱۸۵۹، دسامبر، ص ۱۹۴-۱۹۵.

تعلیمات شیخیه با اندیشه‌های اساسی خود در باره ظهور مهدی (ع) و دگرگون شدن زندگی مسلمانان در آینده‌ای نه چندان دور، مردمانی بسیار به سوی خود کشانید. چنانچه شمار شاگردان این فرقه می‌نمایاند، تعلیمات شیخیه در ایران، مردم‌پسند بوده و بسیاری از شخصیت‌های مذهبی از آن پیروی می‌کرده‌اند. فتح‌علی‌شاه به‌رای مست کردن نفوذ روحانیون شیعه، از شیخ مشهور - احساسی - خواست که به ایران نقل مکان کند.^۱ احساسی دعوت را پذیرفت و از چند شهر و از جمله از تهران بازدید و درباره تعلیمات خود، موعظه کرد. شیخ احساسی شهر یزد را که می‌توانست در آنجا برای پیروان خود سخنرانی کند، برای زندگی برگزید.

روحانیون فر بود (راست دین، درست دین، ارتدکس - م.) شیعی، نسبت به تبلیغات شیخیه رفتاری خصومت‌آمیز داشتند. پس از مرگ شیخ - احساسی، حاجی سید کاظم رشتی بریاست این فرقه برگزیده شد که از ایران به کربلا رفت و به احتمال، واکنش روزافزون روحانیان شیعی را درک کرده و به پشتیبانی پادشاه تازه، امیدوار نبود. به‌رغم رفتن شیخ از ایران، فعالترین اعضای فرقه، همچنان ایرانیها بودند. علی‌محمد، ملاحسین بشرویه، ملا - محمدعلی بارفروشی، ملایوسف اردبیلی، ملا محمد محقانی، ملاحسن گوهر، کریم‌خان کرمانی و دیگران که بیشترشان سپس از رهبران برجسته جنبش بابیان گردیدند، در میان شاگردان شیخ کاظم بودند. در همه ولایتهای بزرگ ایران، نایبان مرشد هم، بودند.

علی‌محمد، چندی سخنرانیهای شیخ کاظم رشتی را شنید. در سال ۱۸۴۰ به شیراز بازگشت و در آنجا گروه کوچکی از هم‌اندیشان - شیخیه - گرد او را گرفتند. پس از مرگ شیخ کاظم، شیخیه به پیشنهاد ملاحسین بشرویه، علی‌محمد را به مرشدی، راهبری و ریاست فرقه خویش برگزیدند. بخشی از شیخیه، گزینش سیدعلی‌محمد را نپذیرفتند و ملاحسن گوهر و کریم‌خان کرمانی را به راهبری خویش برگزیدند.

مرشد تازه در شیراز ماند. او نایبانی را که شیخ کاظم برای ولایتها

۱. گ. باتیوشکف. بابیان، ص ۷۴؛ م. س. ایوانف. شورشهای بابیان در ایران، ص ۱۵۹.

تعیین کرده بود - ملاحسین بشرویه (عراق عجم)، ملایوسف اردبیلی (آذربایجان)، حاجی محمدعلی بارفروشی (مازندران)، آقامحمدعلی (آذربایجان) - و دیگران را که پیروان وفادار شیخیه و هوادار علی محمد بودند، ابقا کرد.

باب در سال ۱۸۴۴ اعلام کرد که روزگار پیش از امام مهدی (ع) فرا رسیده است، زیرا در پی ستم زمامداران و کيفرهای آسمانی - قحطی و بیماریهای واگیردار - و در پی بی انصافی مردمان، زندگی غیر قابل تحمل شده است. و او، یعنی سیدعلی محمد از سوی پروردگار مأمور است که «باب» و میانجی میان مهدی (ع) و خلق باشد و خلق را برای ظهور مهدی (ع) در آینده ای نزدیک آماده سازد.

مرشد تازه، کمتر با مردم رفت و آمد داشت و سخن به اندک می گفت. او تعلیمات شیخیه را تبلیغ می کرد و چنانکه در هر طریقتی معمول است، از خودش نیز چیزی به آن تعلیمات در می آورد. او توانست با نظریات خود درباره زندگی، آینده ایران و دگرگونیهایی که در پیش است، شنوندگانی را که هنوز شمارشان اندک بود، به سوی خویش بکشاند. اما، در تعلیمات علی محمد، بسیار زود، تازه گیهای پدیدار شد. این، برخی از شیخیه را نگران ساخت و میرزا احمد (که سپس به باب یاری داد)، سیدیجی دارابی (که سپس مرید باب گردید و قیام بایبان را در یزد و نیریز رهبری کرد) و ملا محمد مغانی (که حکم مرگ باب را صادر کرد) و دیگران، خود را از او کنار کشیدند.

تعلیمات علی محمد، رفته رفته، پدید آمد. این تعلیمات به شکلی کاملتر در «بیان»، کتابی که باب در سال ۱۸۴۷ هنگام زندانی بودن در قلعه ماکو نوشته، آمده است. اما، باب مواد اساسی آن را پیش از زندانی شدن، خلاصه کرده بود. پروفیسور م. س. ایوانف خاورشناس پرآوازه شوروی و پژوهشگر بایگری، ماهیت تعلیمات باب را بسیار خوب، خلاصه کرده است. «باب چنین می شمرد که جامعه بشری در دوره هایی که پیگیرانه جایگزین یکدیگر می گردند رشد می یابد. هر دوره تازه، از دوره پیشین برتر است و با آن تفاوت دارد. هر دوره، دارای نظم و قوانین خویش است. با پایان دوره

کهنه و آغاز دوره تازه، نظم و قانونهای کهنه از میان می‌روند و جای خود را به نظمی نو می‌دهند. خود مردم نمی‌توانند مستقلانه، نظم و قانونهای تازه را پابرجا کنند. این کار را پروردگار از راه گسیل پیامبری که در هر دوره، او را نزد مردمان می‌فرستد، انجام می‌دهد. دستورات پیامبر به شکل کتاب مقدس تازه که جایگزین کتاب کهنه می‌گردد، به مردم داده می‌شود. به پندار باب، چنین پیامبران و کتابهای مقدسی که به ترتیب جایگزین یکدیگر شده‌اند، همانا موسی و پنج کتابش، عیسی و انجیلش و محمد(ص) و قرآن بوده‌اند... [به پندار باب] دوره محمد(ص) سپری گردیده، و... قرآن و شریعت کهنه شده و می‌بایست جای خود را به قوانینی بدهند که پیامبر تازه می‌بایست در کتاب مقدسش بیاورد^۱. چنین است نظریه ایده آلیستی تاریخ جامعه بشر که باب بدنبال شیخ احساسی و شیخ کاظم آن را بسط داده است. اما، نظریه باب با ترتیب منظم تر و دیالکتیک خود با نظریه پیشینیانش تفاوت داشت و در کتاب مقدس تازه که می‌بایست جایگزین کتاب کهنه گردد، ثبت گردیده بود. باب اعلام داشت که در تاریخ ایران، روزگاری آغاز شده است.

باگفته باب درباره آغاز دوران نوین در تاریخ ایران، نه تنها هواداران، بلکه مخالفانش نیز موافقت کردند. آخر، دگرگونی در کشور، در همه حوزه‌های زندگی بخوبی پدیدار می‌شد. تازگیهایی به زندگی همه دولت و هر خانواده درآمد بود که روشن نبود چیست و این، در میان توده‌های مردم حس نگرانی و بی‌اعتمادی نسبت به فردا پدید آورده بود. فرمانروایی شصت ساله قاجارها نه با کامیابی در جولانگاه بین‌المللی همراه بود و نه با خردمندی در سیاست داخلی. قاجارها در میان بیشتر مردم محبوبیتی نداشتند. اما، باب و هوادارانش آشکارا تبلیغ می‌کردند که قاجارها، حکام و ملایانشان، در دوران تازه‌ای که آغاز گردیده است، می‌کوشند بر اساس کتاب و قانونهای کهنه حکومت کنند و همین است که در اداره دولت سردرگمی پدید می‌آورد و به ستم و بیداد و کمبودی می‌انجامد.

به اعتقاد بابیان، در آستانه ظهور قائم (عج)، می‌بایست «رجال

سفیانی^۱ - سرسخت‌ترین دشمنان قائم (عج) و گونه‌ای ضد مسیح انجیلی-، ظاهر شوند. بایان، همهٔ دودمان قاجارها را ضدقائم (عج) می‌شمردند. اما چون حکومت عالیه می‌بایست از آن امام مهدی (ع) باشد، چنین نتیجه‌گیری می‌شد که حکومت شاه و دیگر فرمانروایان اینجهانی، که حکومت رابزور تصاحب کرده‌اند غیرقانونی است «و در نتیجه، به حکم وجدان، تبعیت از آنان حتمی نیست»^۲ باب ، فرمانروایان قاجار و مسالایان بلند پایهٔ آنان را مقصرین اساسی همهٔ بدبختیهای ملت ایران، و مستکاران بر این ملت می‌نامید.

باب اعلام کرد که قرآن و شریعت، در شرایط نوین تاریخی کهنه شده‌اند و نماز و روزه و زیارت اماکن مقدسه و حتمی بودن صدقه را لغو کرد. اندیشهٔ ساده لوحانه و پیاوه‌های خرافات و زهد، در این مورد نقشی اندک نداشته‌اند. بی‌آنکه همانندیهای گستردهٔ تاریخی را یادآور شویم، باید به بودن برخی ویژگیهای مشترک میان اصلاح‌طلبان مسیحی - بنیادگذاران فرقه‌های لوتر و پرتستان- و بایان اشاره کنیم. اندیشه‌های ساده‌کردن مراسم مذهبی، پس از تارومار شدن بایان، در تعلیمات بهایتان گسترش یافت. اما، تعلیمات باب را نمی‌توان [چون تعلیمات بهاءالله - م.] همچون تلاشی برای اصلاحات مذهبی ارزیابی کرد؛ اندیشه‌های سازمان دادن جامعه نوین و برپا داشتن حکومت انصاف و عدل که بایان در آن جامعه خواهند زیست، در این تعلیمات بافته شده بود.

ف. آ. با کونین کنسول روسیه، دربارهٔ سببهای پیدایش و تبلیغات موفقیت‌آمیز بایان چنین توضیح داده است:

«اوضاع سیاسی و سرانجام، چگونگی آگاهی و خرد مردم، با اندیشه

۱. دربارهٔ سفیانی، بنگرید: و.و. بارتولد. «خلیفه و سلطان»، از همین مترجم، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۴-م.

۲. از گزارش آن. آنیچکف، سرکنسول روس، بتاريخ ۱۵ (۲۷) ژوئن ۱۸۵۵- با یگانگی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف ۷۷۷، ۱ op، ش ۹۸، ورق ۲.

امکان ظهور آخرین امام (عج) ناهمخوانی نداشت. خود اوضاع و احوال، زمینه را برای مرد چابک و دانایی که نقش پیامبری را بردوش گرفته بود، فراهم ساخت: مهارت در بهره‌گیری از اوضاع و انجام یافتن پیشگوییهای و خشورانه، کار چنین مبلغانی را با شتاب، پیش می‌برند. خلق از باج و مالیات رنج می‌برد و ثروتمندان از همه نعمتها، به حساب تنگدستان بهره می‌گیرند؛ بدیهی است، در چنین حال و روزی، تقسیم برابر خواسته و مال، بسیار فریبنده است.

همه مردمان را خدا آفریده است، پس اعیان و زمامدارانی که برتر از پرولتاریا هستند، چرا هستی دارند؟ بدیهی است کمونیسیم در فریبنده‌ترین شکلهای خود، به آسانی می‌توانست بسیاریها را به سوی خود بکشانند. آرمانهای تخیلی اروپای باختری درباره برابری، برادری و تقسیم متعادل خواسته درآمیزش با برخی یاهوهای هذیانی ایرانی، ماهیت تعلیمات باب را پدید آوردند^۱.

مأمور دیپلماسی می‌توانست بی‌خبر باشد از اینکه در خاور نزدیک و میانه، سنتهای کوشش در راه برابری حقوق و آرزوهای تخیلی، از روزگار باستان بوده است^۲. اندیشه‌های برابری همگانی، ضرورت استقرار حکومت داد و انصاف، اشتراك درخواست، کشت مشترک زمین، ذخیره همگانی غلات و جزاینها- باآنکه در خاور زمین تعلیمات خیال پرورانه‌ای به شکل تعلیمات افلاطون، توماس مور یا کامپانلا پدید نیامده بود- باگذشت سده‌ها به ایران رسید. اما، در ایران تلاش کردند که این آرمانها را جامه عمل بپوشانند. مزدک می‌گفت: «پروردگار وسائل زندگی را برای آن در زمین پدید آورد تا تو آن را بگونه‌ای برابر میان مردمان تقسیم کنی و کسی از دیگری بیشتر نداشته

۱. بنگرید: نوشته‌های ف. آ. باکولین. بایگانی خاورشناسان انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۱۷، ش ۳۹/۹، ورق

۱. زود، نوشیروانف. جریانهای در تاریخ فرهنگ اسلامی.. «نووی واستوک»، ش ۴، ۱۹۲۳، ص ۲۷۴-۲۷۹.

باشد»^۱ اسلام آغازین نیز با آرمانهای برابری، بیگانه نبود: در جامعه مسلمانان که آن را محمد (ص) پدیدآورده بود چنین می‌شمردند که همه مسلمانان برابرند. پیامبر، اغنیا و زبردستان را نکوهش و آنان را به روز محشر تهدید کرده بود^۲. قرمطیان (سده‌های ۹-۱۰ میلادی) و سربهداران (سده ۱۵ میلادی) در راه برابری همگانی، اشتراك خواسته و کار برای جامعه می‌کوشیدند و در آثار چامه سرایان بزرگ - نظامی (سده ۱۲ میلادی) و جامی (سده ۱۵ میلادی) - عنصرهای آرزوهای تخیلی هست. در فرقه‌های درویشان و سازمانهای پیشه‌وران، آرمانهای برادری، همبستگی (فتوة) و همیاری گرامی بود و جان داشت. ناظم حکمت، شیخ بدرالدین (۱۳۵۸-۱۴۱۶) بنیادگذار فرقه بکتاشیه را که در راه اشتراك خواسته می‌کوشیدند، «پدر موسیالیسم» نامیده است. در بسیاری از فرقه‌های تشیع، بروشنی، این اندیشه دیده می‌شود که امام مهدی (ع) باز می‌گردد و حکومت عدل، برابری، برادری و پیشرفت همگانی را برقرار می‌کند. به گفته بکتاشیه «در آن روز، پول درزیرپا ریخته می‌شود و کسی آن را نمی‌شمارد^۳». آرزوی برابری، برادری و حکومت آینده عدل، بخش لاینفک تجسم توده‌های مردم ایران و دراساس، دهقانان و قشرهای پیشه‌ور - کسبه بوده و در فلکلور و حماسه ثبت گردیده، در سنتها جای گرفته است و دین نیز تا اندازه‌ای از آن پشتیبانی کرده است. سرانجام، در تعلیمات باب بگونه‌ای صریح گفته شد که

1. A. Christensen-La régné du roi Kawadh I et communisme mazdakiste. Copenhague, 1924, p. 31-32.
O. Klima Mazdak. Geschichte einer sozialen Bewegung im Sassanidischen Persien. Praha, 1957.
2. M. Robinson. La vie de Mahomet et le probleme sociologique de l'islam - «Diogéne», p. 1957, octobre, No 20.
3. EI, Vol. 3, p. 122.
سنتهای برابری خواهی و آرزوهای تخیلی درخاور زمین. - «خلفهای آسیا و آفریقا»، ۱۹۶۸، ش ۵، ص ۵۳.

ایران نخستین کشوری خواهد شد که در آنجا حکومت عدل- آرزوی همیشگی توده‌های محروم خلق - پای خواهد گرفت.

باب، در واقع، در شکلی ابتدایی، برخی اصول بورژوازی را اعلام و آنها را با اصول آن ساخت سنتی جامعه ایران که توجیه شده است، همراه کرد. او دعوت به پدید آوردن حکومت عدلی کرد که در آنجا همه مردم برابر خواهند بود. اما، این برابری، بردگان را فرا نمی‌گرفت. چون بردگی به شکل ایرانی‌اش، بازدارنده رشد فعالیت بازرگانی - کارفرمایی نبود، باب برده فروشی را یکسره جایز می‌دانست. گذشته از این، اسلام نیز بردگی خانگی پدر سالاری را نکوهش نکرده است. باب برابری حقوقی زن و مرد را اعلام کرد و اجازه داد که زنان نقاب از چهره بردارند. او هوادار داشتن یک همسر بود و تنها در صورت، ضرورت داشتن دوزن را ممکن می‌دانست. خودش زن داشت، اما زندگی‌اش راهبانه بود که مورد نکوهش قانون‌سازان شیعی قرار گرفت.^۱

حکومت عدل بابیان می‌بایست در آغاز در پنج ولایت - آذربایجان، مازندران، عراق عجم، فارس و خراسان - یعنی در پنج منطقه رشد یافته‌تر که بیش از دیگر منطقه‌ها به بازرگانی جهانی وابسته بودند، برقرار گردد. به اندیشه باب، در این سرزمین عدل تنها بابیان و آن بیگانگانی که به داد و ستد می‌پرداختند می‌توانستند زندگی کنند. باب، بازرگانی را بهترین پیشه‌ای می‌دانست که رفاه و پیشرفت آینده جامعه را تأمین می‌کرد. باب سفر دریایی را تأیید نمی‌کرد، اما اجازه داده بود که برای بازرگانی از راه دریا هم سفر کنند. او، آن دستورات شریعت را که بازرگانی و مراوده با بیگانگان را محدود می‌سازد لغو کرد، حتی جهاد- جنگ مقدس با «کفار» را هم ملغی ساخت

۱. برخی از بابیان با تک همسری مخالف بودند. میرزا یحیی صبح ازل هوادار داشتن چند زن بوده است. قره‌العین در دفاع از برابری حقوقی زنان با مردان، می‌گفت پس زنان نیز باید چون مردان چند همسر داشته باشند. هنگام قیام در مازندران، در دژ محاصره شده شیخ - طبرسی، نه تنها خوراک، پوشاک، خانه و زمین بلکه زنان نیز همگانی اعلام شدند (بنگرید: ز. ود. نوشیروانف. جریان‌هایی در تاریخ فرهنگ اسلامی، ص ۲۷۴-۲۷۹).

و قتل به گناه داشتن اندیشه‌ای دیگر و یا بیدینی را ممنوع کرد. باب اجاره داد، بهره صرافی که در اسلام ممنوع است، گرفته شود، خواستار شد که بازپرداخت قرضها حتمی باشد و سهم زن، فرزندان و خویشاوندان را از میراث، از نو معین کرد. پیشنهاد کرد که نظام یگانۀ پولی برقرار گردد، راههای ارتباطی بهبود یابند و آزادی و امنیت حرکت بازرگانان و از جمله، بازرگانان بیگانه تأمین گردد.

اعلام اصل اساسی بورژوازی - تضمین حقوق شخصی و اموال - اهمیتش از همه بیشتر بوده است. این تز برای ایران دارای اهمیتی خاص بود، زیرا در ایران نبودن تأمین برای فردومال، خودسری شاه و مقامات محلی - به رغم بودن برخی موازین شرع و حقوق عادی که تا اندازه‌ای این خودسری را محدود می‌کرد - عاملی بود که رشد ابتکار شخصی و کارفرمایی و در نتیجه، رشد سرمایه‌داری را در کشور باز می‌داشت.

آ. گوبینو گرایشهای ضد مذهبی بسیاری در آغاز تبلیغ باب یافته است.^۲ باب به آموزش و پرورش اهمیتی بزرگ می‌داد. او پیروانش را فراخوانده بود تا درس بخوانند، دانش و فلسفه و حقوق بیاموزند، به منطق دست یابند و زبانهای خارجی را فراگیرند.

این بود خلاصۀ کوتاهی از مواد اساسی تعلیمات باب. بسیاری از تصورات دربارهٔ تکامل جهان، خدا، ادارهٔ جامعهٔ بشری از سوی فرستادۀ نوبتی پروردگار و جانشینانش، دربارهٔ آخرت و جزاینها که ویژهٔ اسلام فر بود، اسمعیلیه، تصوف و دیگر جریانهای اندیشۀ دینی - فلسفی در خاورزمین است، در این تعلیمات، تکه تکه به هم چسبانیده شده‌اند. به احتمال، دستمتر این است که بگوییم، این یک تعلیماتی بود ایده آلیستی و خیالبافانه، در پوششی مذهبی که در سدهٔ نوزدهم هیچ اقبالی برای کامیابی نداشته است. اما، برای اینکه بدانیم چرا موعظۀ باب در ایران (اینهمه پیروانی پیدا کرد

1. EI, vol. I, p. 544,546.

1. A. Gobineau Les religions et les philosophies dans L'Asie Centrale, p. 1865. p. 148-149.

که از جان و دل به درست بودن تعلیمات او باور داشتند و برای دفاع از ایده‌آلهای با بیان، مردانه به پیشواز مرگ می‌شتافتند، باید سوی اخلاقی (اتیک) تعلیمات او، تلاش خیرخواهانه با بیان، هدفهای والای آنان و نیز مذهبی بودن ژرف بیشتر مردم را در نظر داشته باشیم نه بر عدالت الهی، سخت امید بسته و سرانجام می‌دیدند که به‌خواست الهی، «مهدی» ظهور کرده است!

اما، در ایران افسانه‌هایی دربارهٔ باب دهن به دهن می‌گشته است: اولاد پیامبر است. از خانوادهٔ بزرگی است. ازدوران کودکی همیشه در اندیشه بوده، تنهایی و تفکر را دوست داشته است. باب بر همگان تأثیر خوبی می‌گذاشت: مردی بود برازنده، زیبا، باحرکاتی موزون؛ دستهای زیبا و سفید راهنمای مذهبی، نگاه‌ها را بسوی خود می‌کشانید. او بسیار ساده، اما خوش جامه و خوش پوش بود. با آنکه معاصرانش یادآور شده‌اند که او کم سخن بوده، واعظی برجسته بوده است. او شیرین سخن بود، با طنطنه سخن می‌گفت، جسورانه اعتقاداتش را به کرسی می‌نشانید و به سرنوشتی که پروردگار برایش گزیده بود، سخت باور داشت. باب در سخنانش بسیار محتاط و تا هنگامی که اعلام نکرده بود قرآن و شریعت کهنه شده و باید با کتاب مقدس و قانونهای دیگری تعویض شوند، بهانه‌ای نمی‌داد که او را به کنار رفتن از قرآن و شریعت متهم کنند. او کتابهای الهیات را بخوبی می‌دانست، می‌توانست پیرامون موضوعات مذهبی مباحثه کند، بر منطق صوری یکسره مسلط بود و تعلیمات خود را بر بنیاد ادبیات فلسفی الهیات استوار می‌کرد. زمان درازی که در محفل راهنمایان بسیار معتبر اسلامی (حاجی سید کاظم رشتی از شیخیه، شیخ عابد شیرازی، یحیی دارابی عالم شیرازی) و ملایانی بسیار بسر برده بود، برایش میسر ساخت که بخوبی بر گوناگونیهای اصطلاحات عرفانی صوفیان آشنا شود و آنرا در سخنان و نوشته‌های خود به گونه‌ای گسترده بکار برد. عادت و ویژه، خوی باب گردید و آن این بود که اندیشه‌های خود را برای کسانی که ناآگاه بودند به گونه‌ای بسیار مبهم و نامفهوم می‌آورد. بویژه، هنگامی که او در قلعهٔ ماکو و در تبریز بود، از ایما و اشاره و گونه‌ای رمز، بسیار کار می‌گرفت.

تألیفات باب با زبانی بسیار ناروشن نوشته می‌شدند. این تألیفات بسیار مورد احترام بودند، اما می‌توان گفت که جز انگشت شماری از شاگردان و پیروانش هیچکس آنها را نمی‌خواند. می‌شود بیقین گفت که بیش از ۹۰٪ پیروان باب، مفهوم تعلیمات او را درک نمی‌کردند و تنها چند نظر عمده درباره ظهور مهدی (ع)، حکومت عدل، برابری همگانی، عشق به نزدیکان و جز اینها را دریافت کرده بودند.

پس از آن، هنگامی که ۲۰-۳۰ سال از تارومار شدن قیامهای بایان سپری از شده بود و گردآوری مطالب در باره بایان آغاز گردید، بسیاری از بایان که به حقانیت تألیفات او باور داشتند و تألیفات باب و نیز شاگردانش را همچون یادگارهایی گرامی نگاهداری کرده بودند، نه می‌توانستند اشاره‌های مؤلف را روشن سازند و نه می‌توانستند حتی معنی اصطلاحات و نامهایی را که با حروف رمز «ظ»، «س»، «ه»، «ط» و جز اینها به کار برده بود، بگویند. حتی پژوهشگر باتجربه‌ای چون میرزا کاظم بیگ که ماهیت اسلام و بسیاری از تعلیمات تصوف - عرفانی خاور زمین را ریزه کارانه لمس کرده و بر آن آگاهی یافته و یکی از نخستین کسانی بود که به بررسی بایبگری آغاز کرده بود (پژوهش او در سال ۱۸۶۵ به چاپ رسید)، ناچار به یادآوری شده بود که «اطلاعات درباره این تعلیمات بسیار ناروشن، گوناگون و گنگ است و نمی‌توان از این اطلاعات، نظام [علمی - م.] مثنوی پدید آورد. آری، پژوهشگران پسین نیز (ادوارد براون، آ. گ. تومانسکی، و. ر. روزن، نیکولا، م. س. ایوانف و دیگران) یا به خلاصه کردن ماهیت اساسی تعلیمات و یا به تفسیر برخی بخشهای تألیفات بایان بسنده کرده‌اند. گمان نمی‌رود اکنون هم کسی یافت شود که بتواند «بیان» باب و یا پیامهای او را به پیروانش یکسره تفسیر کند. بایان اصطلاحات صوفیان - درویشان را، به گونه‌ای گسترده به کار

۱. و. و. بارتولد [تقریظی بر:]

H. Roemer. Stadtpfarrer in Bietigheim. Die Babi-
Behai, die jungste muhammedanische Sekte. Potsdam,
جلد ششم آثار، مسکو ۱۹۶۶، ص ۲۸۷ (در پانویسهای بعد، ۱۹۱۲-
و. و. بارتولد، تقریظی بر کتاب ۵. روس).

می گرفتند و به برخی واژه‌ها، حروف و ارقام، اهمیتی عرفانی می داد. نخستین شاگردان و پیروان باب و نخستین هجده رهبران بابیان «حروف حی» («حروف زنده») نامیده می شدند و در انجمنهای بابیان با تخلص خود شهرت داشتند، چنانچه ملاحسین بشرویه «باب‌الباب» («دردرها»؛ «نخستین کسی که باوری بخشید»); حاجی محمد بارفروشی «حبیب» («دوست»); میرزا یحیی «ث»، «صبح ازل»، «ثمریان»؛ میرزا حسین علی «بهاءالله» («درخشش پروردگار»); میرزا هادی «شهیدها» (مقتول در یزد) و جز اینها.

باب به خودش نیز نامهایی گوناگون داده بود: باب، «صاحب‌العمر»، «ثمر قرآن»، «نقطه» (همسان خلیفه علی (ع) که گفته بود وی نقطه حرف «ب» در نخستین عبارت قرآن است)، «واو» (یعنی حرف «واو» که برابر رقم شش است: باب چنین می شمرد که پیش از او شش پیامبر بوده اند - آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد مصطفی (ص) - و او مظهرش پدیده الهی پیش از وی است)، «قائم» و سرانجام، «مهدی» است.

در ایران چنین اعتقادی گسترش دارد که هر حرف الفبا بجز برابری با رقمی، دارای اهمیتی سری نیز هست. بابیان نیز به برخی واژه‌ها و رقمها، اهمیتی ویژه می دادند. در نخستین عبارت قرآن «بسم الله الرحمن الرحیم» نوزده حرف الفبای عربی است. این شماره، برای برخی صوفیان و برای بابیان، شماره مقدسی گردید. به واژه «واحد» («یکانه») نیز که برابر رقم نوزده است، اهمیتی قدسی داده شد. شمار پرآوازه‌ترین راهنمایان جامعه بابیان نیز همراه با باب، نوزده نفر بوده است.^۱ به مجتهد سید یحیی دارابی که از سوی محمدشاه برای رسیدگی به تعلیمات باب راهی شیراز شد و پیرو تعلیمات باب و سپس خودش یکی از رهبران بابیان گردید، نام افتخاری «واحد» داده شد. باب، «بیان» را به نوزده باب تقسیم کرد و هر باب را به نوزده بخش (خودش، تنها ۲ باب آنرا نوشت).

1. *Tarikh-i Jadid or New History of Mirza Ali Muhammad the Bab by Mirza Huseyn of Hamadan. Transl. from the Persia by E. G. Browne. Cambridge, 1893, Introduction, T. XIII.*

باب هنگامی که در قلعهٔ ماکو زندانی بود به پیروان خود نامه‌هایی نوشت که گونه‌ای «پیامهای راهنما» بود. او در نامه‌ها، شهرها را باواژه‌هایی می‌نامید که بیشتر نمایانگر ویژگی‌های الله بود و اهمیت معادل‌رقمی آنها برای بایبان مفهومی خاص داشت. باب در نامه به پیروان خود در خراسان، ملا حسین بشرویه را با واژهٔ «سین» (نام حرفی از الفبای عربی) نمایانده است. باب نوشته است: «به حسین (ملاحسین بشرویه - مؤلف)، که کسی نیست جز پدیدآیی امام حسین فرزند علی در «بازگشتی پنهانی» و نیاکان شما نیز در مبارزهٔ او علیه یزید به‌وی یاری داده‌اند، یاری کنید. او نیز امام حسین است و از این رو، ای کسانی که نزد «ث» گردآمده‌اید، به‌وی یاری دهید!»^۱ در همین نامه، باب به بایبان در آستانهٔ سفری که می‌خواستند به ماکو - جایی که او در آنجا بود بکنند - پیشنهاد کرده بود که در آغاز «مطیع و گوش بفرمان، در شهر تعالی (بارفروش - مؤلف) به حضور حبیب برسید و در آنجا «ث» نیز (میرزایحیی - مؤلف) شمارا چون مردمی گرامی خواهد پذیرفت.»^۲ باب، ملا محمدعلی بارفروشی را حبیب می‌نامید. حتی هنگامی که باب در بند بود، آگاهی یافت بر اینکه میرزا یحیی صبح ازل تلاش کرده است که به قلعهٔ معصور شیخ - طبرسی رخنه کند، زندانی شده و به بارفروش گسیل گردیده است. باب همچنین بر اختلاف نظر میان دو پیرو نزدیکش که بایکدیگر برادر بودند - میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسین‌علی بهاءالله که در پیام باب «ه» نامیده شده، آگاه بوده است. او نوشته بود: «ای مردمی که به بها وفادار هستید! به «ه» (بهاءالله - مؤلف) نزدیک شوید... و به «ث» (میرزا یحیی - مؤلف) در زمین یاری کنید. او همان کسی است که مدعی چیزی نیست و سخنی نمی‌گوید، جز دریاری پروردگار. بر حذر باشید و از او چیزی نپرسید، زیرا او جوان است و عامی و باهیچ علم و هیچ قانونی آشنا نیست.»^۳ این پیام نمایانگر نگرانی باب برای کارهای جامعهٔ بایبان است - خود او و رهبران

۱. «بایبان». اسنادی که سرچشمهٔ آن ناشناخته است. - بایگانی آکادمی اتحاد

شوروی درلنینگراد، ف. ۶۸، ۱ OP، ش ۵۰۱ الف، ورق ۱.

۲. همانجا.

۳. همانجا، ورق ۵.

با تجربه بابیان ممکن است فدا شوند، اما آنانی که در آزادی مانده‌اند، برای سرپرستی بابیان، کشانیدن آنان به دنبال خود و به کرسی نشاندن و گسترش بعدی تعلیمات بابیان، چنانکه بایسته و شایسته است، آمادگی ندارند. باب انشعابی را که در میان بابیان پخته و رسیده بود، می‌دید و می‌خواست با اعتبار خود از صبح ازل و دیگر بابیانی که آنها را می‌شناخت و می‌توانستند در آینده جامعه بابیان را سرپرستی کنند، پشتیبانی کند.

بیشتر پژوهشگران بایگیری بر آنند که سید علی محمد یک فیلسوف مذهبی و خبره الهیات بود نه اینکه شخصیت فعالی که تواند اسلحه در دست، از تعلیمات خود دفاع کند. او مرد عمل نبود، حال و روز واقعی ایران را بد درک می‌کرد و سیاستمداری دورین نبود. او بی‌تلاش و بردبار بود، پیگرد و شکنجه‌های جسمی را تحمل می‌کرد. حتی با فرار از زندان شیراز که می‌نماید شاگردانش مقدمات آن را فراهم ساخته بودند، تنها هنگامی موافقت کرده که از والی اصفهان وعده دفاع و حمایت گرفته بود.

همگان بر آن بودند که رفتار باب شگفت‌انگیز است: یا اینکه او برستی قدسی است، یا اینکه دیوانه دیوانه.

به گواهی میرزا کاظم بیک، در میان خلق، باب را «مجنون» (شیفته، واله، فریفته) می‌نامیدند، دانش و زهدی خارق‌العاده به او نسبت می‌دادند و کارهای شگفتی برانگیزش را به حساب خرد بزرگش می‌گذاشتند.

میرزا سپهر لسان‌الملک تاریخ‌نویس رسمی دربار قاجارها که در ارزیابی جنبش بابیان و شخص باب نوشته‌هایی بسیار غرض‌آلود دارد، نوشته است، باب به رغم موازین اسلام، شیوه زندگی اش سخت راهبانه بود، هنگامی که در بوشهر بود در زیر آفتاب داغ راه رفت و بر اثر آفتابزدگی نیمی از عقلش را از دست داد و پس از مرگ آموزگارش - حاجی سید کاظم (شاگرد شیخ احمد) - یکسره دیوانه شد و خود را چون باب («دروازه حق») جا زد. کاظم بیک با آنکه تلاش والای باب را یادآور شده است، باز هم نوشته است که سید در حمله جذب خود را باب اعلام کرده است.^۱

سید علی محمد در شیراز، تعلیمات تازه را موعظه می‌کرد و به‌دورسهای شیخ عابد مشهورگوش فرا می‌داد. سید علی محمد که سخت مذهبی بود، رفته رفته به‌خودش چون آموزگاری نگریست که از سوی پروردگار برای دگرگون‌ساختن ایران مأمور شده است. او، خود و پیشینیانش را «ستاره» نامید و بشارت داد که «خورشید» نیز برخواهد آمد. او مردم را فراخواند تا به کسی که خود را پیامبر اعلام می‌کند باور داشته باشند، با کودکان خوش-رفتاری کنند، شاید که پیامبر تازه از میان آنان برخیزد.

تعلیمات تازه که با شتاب گسترش یافت، روحانیان و مقامات محلی را نگران ساخت. در سال ۱۸۴۴، بفرمان حسین خان نظام‌الدوله، باب که به زیارت حج به‌مکه رفته بود، در بوشهر دستگیر و به شیراز گسیل گردید. در شیراز، علما او را به محاکمه کشانیدند و او جسورانه در اثبات حقانیت تعلیماتش کوشید و برای همین جسارت به تازیانه و زندان محکوم شد. او شش ماه در زندان بود و سپس توانست از آنجا بگریزد، اما روشن نیست بیماری منوچهرخان معتمدالدوله والی اصفهان که درباره رهبر خارق‌العاده مذهبی مطالبی شنیده و خواستار آشنایی با او بوده و یا بیاری بایان گمان بر آن بود که سیدیحیی دارابی عالم مشهور شیراز که می‌گفت پاسخهای باب یکسره در دست بوده و نمی‌توان او را متهم به‌خداناشناسی کرد، فرار او را سازمان داده‌است.

بریک‌نامه باب به منوچهرخان معتمدالدوله والی اصفهان آگاهی داریم که باب در آن نامه پرسیده بود، آیا اگر وی به اصفهان بیاید، منوچهرخان از وی حمایت خواهد کرد یا نه. والی به او وعده حمایت داده بود. روحانیان شیعی نتوانستند ثابت کنند که باب دگمهای اسلام را انکار کرده است، زیرا نمی‌شد سرپیچی وی را از استعمال دخانیات و قهوه همچون نقض موازین شرع ارزیابی کرد. اما، منوچهرخان برای آرام‌ساختن روحانیان و شیعیان فرمود، گفت که باب را به تهران روانه کرده است. در این هنگام، باب را پنهانی در عمارت صدری - محلی که منوچهرخان زیرکانه برای بندی‌ساختن باب در نظر گرفته و چندان مایه خشم بایان نمی‌شد - جای دادند. منوچهر-خان در اینجا با باب گفتگو می‌کرده و چنین می‌نماید که تهران را از رفتار

باب وشاگردانش آگاه می کرده است. باب امکان داشت با همفکرانش که با تلاشی بیشتر به تبلیغات بایگیری پرداخته بودند و در همان هنگام روحانیان و حکومت را به رفتاری بیدادگرانه نسبت به باب متهم می کردند، ارتباط داشته باشد.

تبلیغات بابیان برزمینه ناخرسندی گسترده خلق، کاری افتاده بود و شمار بابیان همواره فزونی می گرفت. یکی از شاگردانش نوشته است: «مردم، گروه گروه برای ادای احترام نزد باب می آمدند، پرسشهایی گوناگون از او می کردند و بسیاری به او ایمان می آوردند»^۱. به نوشته بارتولد، اصلاح طلب تازه، هزاران پیرو بدنبال می کشید که چون همان نخستین مسیحیان شگفتی برانگیز، مرگ و شهادت را به جان می خریدند. سیدحسین جوان، نزدیکترین فرد به علی محمد و چون منشی او بود. او نامه ها را رسیدگی، دعاها و تعویذها را پخش می کرد، دیدار با علی محمد را ترتیب می داد و جز اینها. میرزا کاظم بیک بر آن است که سیدحسین برای افزایش شمار بابیان، تلاش کرده، هوادار سست کردن و از میان بردن قدرت حکومت و ملایانش بوده است. او نفوذی سخت بر علی محمد داشته است.^۲

ملاحسین بشرویه در میان فعالترین هواداران و شاگردان باب بود و نایب - دستیار و یا جانشین - باب به شمار می رفت. معاصرانش، اعتقاد، استعداد عالی سازماندهی، سخن پردازی و نیروی بزرگ بشرویه را یادآور شده اند. او در میان بابیان نفوذی بسیار داشت، زیرا چنین می شمردند که او «کاشف» باب بوده است.

در آذربایجان، سرپرستی تبلیغات بایگیری با ملایوسف اردبیلی بود. او روستا به روستا می گشت و خلق را فرامی خواند تا از ظهور مهدی (ع) که چشم به راهش هستند، با شایستگی پیشواز و برضد بیداد زمامداران و

۱. اقتباس از: م. س. ایوانف. قیامهای بابیان در ایران، ص ۶۴. محمدجعفر خورمچی شرح مبارزه تند روحانیان فربود را با بابیان آورده است. بنگرید: محمدجعفر خورمچی. تاریخ قاجار. تهران، ۱۳۴۴، ص ۵۷-۷۵.

۲. میرزا کاظم بیک. باب و بابیان، ص ۵۶، ۵۷.

ملایان نشان طغیان کنند. هواداران باب در تبریز، زنجان، ماکو و دیگر شهرهای آذربایجان و نیز در روستاها فزونی می‌یافتند؛ برخی روستاها (چنانچه، میلان) در نزدیکی تبریز، روستاهای بایان به‌شمار می‌رفتند.

نقش آقامحمدعلی نیز که سپس رهبر قیام زنجان گردید، در تبلیغات بایگیری در آذربایجان، به‌همین اندازه اهمیت داشته است. او یکی از هواداران پیگیر باب بود، خلق را به‌پیکار برای رهایی از خودکامگان فرامی‌خواند، حرص و آز ملایان را نکوهش می‌کرد و خواستار یازسازی تشیع بود. او از تعلیمات باب دست نکشید و همراه با خود باب‌کشته شد.

قره‌العین (زرین‌تاج، طاهره - م.م.) - مبلغ برجسته - در میان بایان جایی نمایان داشت. او که از خاندان مجتهدان (فرزند حاج ملامحمد صالح قزوینی و همسر ملامحمد برغانی-م.م.) پرآوازه قزوین برخاسته بود، زنی بود دانا، فرهیخته و بسیار زیبا که بسیار زود به آموختن فلسفه الهیات پرداخت. قره‌العین در کربلا به‌دورهای شیخ کاظم رشتی گوش فراداد، سپس به مکاتبه با بایان پرداخت، با سیدعلی محمد آشنا شد و از پیروان وفادارش گردید. این زن تا دم‌بازداشت شدن باب از وی جدا نشد، سپس با او مکاتبه داشت، در گردهمایی‌های بدشت شرکت کرد و در میان قیامیون در شیخ-طبرسی بود. قره‌العین در مسجدها درباره تعلیمات باب، حق زن برای بازگشودن چهره، درباره ممنوع ساختن زندانی کردن زنها در حرمسراها و اندرونیها، درباره آزادی و برابر حقوقی زنان و از جمله داشتن چند شوهر تا هنگامی که مردان از حق داشتن چند زن برخوردارند سخنرانی می‌کرد. پس از شکست شیخ-طبرسی، وی توانست پنهان گردد، اما بزودی گرفتار و بازداشت شد. قره‌العین در خانه کلانتر تهران زندانی بود، اما امکان یافت با میانجیگری يك زن سوداگر با همفکران خود تماس داشته باشد. چند روز پیش از آنکه قره‌العین را بکشند (او را بی‌گناه به قتل متهم کرده بودند - م.م.)، وی به دست همین زن سوداگر، همه بایگانی‌اش را به یکی از بایانی سپرد که از عمال پنهانی بایان در تهران بود و «به‌همین» سبب مورد پیگرد قرار نگرفت و بهانه‌ای

برای سوءظن به تعلق داشتن به این فرقه بدسرانجام به دست نداده بود.^۱ به نوشته آ. ف. باوم گارتن، محتوای مکاتبات قره‌العین، ازپند و اندرز فراتر نرفته بود، این زن «بیان» و دیگر تألیفات باب را پخش می‌کرد و در اساس به تبلیغات شفاهی می‌پرداخت.

دو برادر - میرزا حسین علی (بهاء‌الله) و میرزا یحیی (صبح ازل) - پسران آقا بزرگ عباس، وزیر پیشین مالیه و شرکت‌کننده در قیام با تمان. میرزاکه ناچار شده بود با وی به روسیه فرار کند (سپس به ترکیه نقل مکان کرد و در بغداد مرد) - در میان افراد نزدیک به باب بودند.

میرزا حسین علی، مردی بود بسیار فرهیخته و تجربه در الهیات و حقوق. به‌پندار بهائیان، وی در ترتیب در آوردن (یا حتی نوشتن) تألیفات باب و از جمله «بیان» هم، به‌وی یاری کرده است. هر دو برادر مخالف قیام مسلحانه علیه قاجارها بودند و در عملیات شرکت نکردند. میرزا حسین علی (بهاء‌الله) با باب در زندان بود و در آنجا از تعلیمات او استغفار کرد و خودش را مبرا دانست. در پی اقدامات صدراعظم تازه - آقاخان نوری - خویشاوند او و شاهزاده دلگور و کف سفیر روسیه، او را اعدام نکردند و امکان یافت که از ایران برود. صبح ازل نیز که پس از اعدام باب، جانشین قانونی او به شمار می‌رفت، از ایران به ترکیه گریخت.

فعالیت مردانی روحانی همچون رهبران جنبش، مایه شگفتی نیست. در سده نوزدهم، بسیاری از جنبشهای خلقی، دهقانی و مذهبی-سیاسی گوناگون و جنبشهای رهایی‌بخش خلقی در کشورهای آسیا و آفریقا در زیر رهبری نمایندگان روحانیت بوده است.

ترکیب اجتماعی بابیان بسیار رنگارنگ بود و این نکته نمایانگر آن است که ناخرسندی از نظم موجود در ایران، لایه‌های بیشتری از جامعه را فراگرفته بود. تعلیمات بابیان که در میان قشرهای کسبه-پیشه‌ور و روحانیان

۱. نامه باوم گارتن به ف. آ. باکولین، بتاريخ ۱۱ (۲۳) آوریل ۱۸۷۳، از شهر شاهرود. - بایگانی خاورشناسان انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی درلنینگراد، اسناد و. آ. ژوکوفسکی.

پایین پدید آمده بود، در میان بازرگانان ثروتمند، مأموران و روحانیان بلندپایه شیعی و سردمداران حاکم فتودالی پیروانی یافت. در میان همه قشرها (شاید بجز قبیله‌ها) شمار کسانی که با بایان همدردی می‌کردند بسیار بزرگ بود. محافل حکومتی، در آغاز، هنگامی که بروحانیان بلندپایه شیعی خرده می‌گرفتند، از بایان پشتیبانی می‌کردند. در دربار شاه در تهران نیز، حامیان بایان بوده‌اند.

بسیاری از علمای سرشناس شیعی، چون حاجی سید جواد کربلایی، به بایان پیوستند. این مرد که از نوادگان سید مهدی، روحانی پرآوازه شیعی و شاگرد شیخ احمد احسائی و کاظم رشتی بود، پیش از آنکه باب به نقش مهدی درآید با وی آشنا بود و بسیار زود از پیروان باب گردید؛ در تاریخ بایان «تاریخ جدید» آمده است که از سید جواد، «فروغ بایگری» به ابوالفضل گلپایگانی رسید. یحیی دارابی که در محافل روحانیان شیعی احترامی بسیار داشت، نه تنها به بایان پیوست، بلکه قیام بایان را در یزد و تبریز هم رهبری کرد.

سیدهای بسیاری هم در میان بایان بودند. سید حسین یزدی منشی باب بود؛ در سال ۱۸۵۰، سید حسین زنوزی به جرم شرکت در توطئه علیه حکومت به قتل رسید. بسیاری از خویشاوندان باب که چون او سید اولاد پیامبر (ص) بودند، در جنبش شرکت داشتند و یکی از آنها در سال ۱۸۵۲، در تهران اعدام شد.

برخی از مقامات دولتی، از جمله ارتش‌تانی چون سلیمان‌خان، آشکارا ویا پنهانی از تعلیمات باب پیروی می‌کردند. اما، با اینهمه، اینها انگشت-شمار بودند. به احتمال، برخی از کسانی که به جنبش بایان می‌پیوستند، منافع شخصی خود را در نظر داشتند و یا امیدوار بوده‌اند بیاری بایان، قصاص آزردها و رنجشهای خود را از قاجارها بگیرند. شمار نمایندگان بازرگانان

۱. نامه آ. گ. توماسنکی به و. ر. روزن، بتاريخ ۲۸ فوریه (۱۱ مارس) ۱۸۹۲. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۷۷۷،

ثروتمند نیز، چندان بزرگ نبود. بابی محبوب، آقامحمدعلی که از خاندان بازرگانان ثروتمند و اشرافی تبریز بود، اعدام به همراهی باب‌را پذیرا شد.^۱ طبیعی است، شعار بابیانی که دارای روحیه رادیکال بودند، دربارهٔ اشتراکی کردن اموال، از میان بردن مالکیت خصوصی و آزادی داد و ستد بازرگانان بیگانه، پس از چندی بازرگانان ایرانی را از این جنبش روگردان کرده است.

تودهٔ اساسی بابیان، همانا از کسبه، پیشه‌وران، مردان مذهبی و دهقانان پدید آمده بود. بیشترین شمار دهقانان، در مناطق قیام‌های مسلحانه - بار- فروش، زنجان و تبریز- به بابیان پیوسته بودند. بابیان در میان دهقانان آذربایجان و بویژه دهقانان حومهٔ تبریز، بسیار بودند.

پشتیبانی اندک نسبی دهقانان از بابیان در دیگر مناطق و می‌توان گفت، رفتار بی تفاوت کوچ‌نشینان نسبت به تعلیمات آنان به این سبب است که بابیان بجز شعارهای کلی دربارهٔ پابرجا کردن حکومت عدل و برابری همگانی، نتوانستند برای بهبود زندگی تباه دهقانان که در بازگشودن مسأله مالکیت بر زمین و بهره‌گیری از زمین، اجاره‌بها و مالیات، خدمت سربازی، امور محاکماتی و جز اینها ذینفع بودند، هیچ برنامهٔ مشخصی پیشنهاد کنند. رویهمرفته، تنگدستان از بابیان خرسند بودند، زیرا بابیان می‌توانستند، به دهقانانی که به آنان پیوسته بودند پیشنهاد کنند که از دیگ همگانی تغذیه کنند. بابیان که از اشتراک مال و خواسته و برابری همگانی دم می‌زدند، حتی اندیشهٔ تقسیم متعادل زمین را هم در میان نگذاشتند.

زنان در جنبش بابیان، نقشی نمایان داشتند. نام قره‌العین، مبلغ زبردست و والای بایگیری، نمایانتر از دیگران است. خانم بزرگ، خواهر میرزا یحیی و نیز شاعره‌ای که خواهر ملاحسین بشرویه بود، از نمایان برجسته بوده‌اند. در میان رزمندگان زنجان، زنان بسیاری بودند که اسلحه در دست از محله‌های خود دفاع می‌کردند. زنان بابی تبریز و روستاهای

۱. و. آ. ژوکوفسکی. ف. آ. باکولین، کنسول امپراتوری روسیه، در تاریخ پژوهش بابیگری، ۱۹۱۶، ص ۴۶.

اطراف، دوشادوش شوهرانشان به کوهها رفتند و پس از شکست قیام، در سرنوشت آنان شریک شدند - بخشی از آنان کشته شدند و بخشی دیگر به بردگی رفتند.

اطلاعاتی هست که تنها مسلمانان نبودند که بابتی می شدند. آقاسلیمان کولسی - بابتی یهودی - آوازه‌ای برآورده بود. از دیگر فرقه‌های اسلامی، چنانچه از فرقه علی الهی به بایان می پیوستند.^۱ نمی شود شمار کلی شرکت کنندگان جنبش بایان را معین کرد. میرزا - تقی خان امیرکبیر در سال ۱۸۵۰، شمار آنها را نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر می دانسته است.

بوژه هنگامی که شاه، سیدیجی دارابی - مجتهد - را برای رسیدگی به این الحاد به شیراز فرستاد و این مرد خودش را هوادار باب اعلام کرد، تبلیغات بایان مایه نگرانی شاه و روحانیان گردید.

پس از مرگ منوچهرخان در ماه مه ۱۸۴۷، باقی گذاشتن باب در اصفهان، خطرناک بود. حاجی میرزا آغاسی بر آن شد که باب را به تهران بیاورد. حکومت چنین می پنداشت که منفرد ساختن باب، گسترش تعلیمات او را سست می گرداند. در سال ۱۸۴۷، باب را بندی کردند و در زندان ماکو جای دادند. اما، بازداشت باب، فعالیت پیروانش را شدیدتر کرد.

حکومت شاه با در نظر داشتن روانشناسی مردم متعصب دارای روحیه مذهبی، محتاطانه با باب و تعلیماتش مبارزه می کرد: اگر بسیاری از فرقه‌ها تعلیمات خود را آزادانه تبلیغ می کرده اند و حکومت آنها را مورد پیگرد قرار نمی داده است، پس چرا باب، نامنصفانه، مورد پیگرد قرار گیرد؟ هنوز کسی ثابت نکرده است که تعلیمات او مغایر شریعت است. باب هم سخن بسیار نمی گفت، هشیار بود و بهانه‌ای نمی داد که او را به کنار رفتن از شریعت متهم کنند.

باب را به تبریز آوردند. در آغاز، هر کسی را که می خواست اطمینان

۱. و. ف. مینورسکی. علی الهی. اهل حق. سن پترزبورگ، ۱۹۱۱، ص

یابد که رفتار با او طبق قانون شریعت است، می گذاشتند نزد او برود. اما، هنگامی که اوضاع شهر در پی تبلیغات بایبان برهم خورد، زمامداران باب را در خانه کاظم خان، پسر فراش باشی شاه جای دادند و دیدار با او را ممنوع ساختند. تصمیم گرفتند که باب را در محکمه ملایان محاکمه کنند. میرزا احمد، بزرگترین مجتهد شهر، از شرکت در محکمه خودداری کرد. آنیچکف سرکنسول روسیه، روز ۲۲ آوریل سال ۱۸۴۸ گزارش داد که هنگام بازپرسی از باب، از وی خواسته شد که برای اثبات امام بودن خود معجزه ای کند. باب چکامه ای ساخت و آن را خواند. اما، این شعر تأثیری بر شنوندگان نکرد، زیرا امیر اصلان خان رئیس تشریفات ولیعهد نیز در باره همان موضوع، فی البدیبه شعری خواند که قافیه اش هم بهتر بود. «آنگاه باب گفت اگر نام او (علی محمد) را به ارقام و بزبان هندی حساب کنند، همان مجموعی بدست می آید که از واژه «رب»، یعنی «خدا» حاصل می شود و این اثباتی است بر پیدایش خدایی او. به باب پاسخ داده شد که محمد علی - نام پسر یکی از درباریان - نیز، شمار حرفهایش به همان اندازه است. پس، او هم خداست؟! روز دیگر، او را تازیانه زدند و به ارومیه باز فرستادند. در زیر ضربات تازیانه، بگونه ای مثبت همه ادعاهای پیدایش خدایی اش و نیز داشتن حتی را به بنیاد کردن دینی تازه، انکار کرد. در اساس، دیدن این نکته که باب بر اثر استعمال بیش از اندازه افیون حواسش را تا اندازه ای از دست داده است، دشوار نبود. اما، با اینهمه، عقل و هوشش برای برائت خود از هرگونه شرکت در قتل مجتهد بزرگ قزوین که به پندار همگان، برآستی به دستور او کشته شده است، یکسره برجای بود (سخن باید در باره حاج محمد تقی برغانی باشد، که قره العین را پس از سر باز زدن از انکار عقاید باب، به اتهام قتل او کشتند - م.)»^۱

ملا محمد مقانی که او را بزرگترین خبره در مباحثات فاضل مآبانه پوچ درالهیات می دانستند، حاجی ملا محمود - معلم دینی ولیعهد - و روحانیانی دیگر، برای روشن ساختن نظریات باب گرد آمدند و در حضور ولایت عهد

۱. بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، ۵۲۸ op الف، ش ۲۳۹۵، سالهای ۱۸۴۸-۱۸۹۷، ورق ۲.

به بازپرسی از وی آغاز کردند. باب را «ریشخند کردند» که زبان عرب را خوب نمی‌داند، به آیه‌های ناموفقی که وی به آنان منشائی‌خدایی داده بود، خندیدند، اما با آنکه باب مدعی بود که وی «همان قائمی است که پیش از هزار سال است چشم به راهش هستید»، یعنی وی مهدی (ع) است، نتوانستند او را چون ملحد به مرگ محکوم کنند.^۱ باب را به شهر ماکو بردند و دوباره به زندان انداختند.

یکی از پیروان باب در میان نگهبانانش بود. از این رو برای وی میسر گردید که با همفکرانش ارتباط داشته باشد و حتی کار کند - در قلعه ماکو بود که او کتاب «بیان» را که می‌بایست به پندار او جای قرآن گفته شده را بگیرد، نوشت. در اینجا یعنی در زندان بود که او اعلام کرد، وی همان امام مهدی موعود (عج) است (۱۸۴۷).

رویه مرگته، باب نزدیک به هفت سال (از سی سال - م.) عمر خود را در زندان به سر برد.

مریدان باب در راه آزادی‌اش کوشیدند - علیه حکومت قیام کردند، آماده کشتن شاه شدند و به پیکار مسلحانه آغاز کردند.

پس از آنکه باب شش ماه در زندان ماکو بود، بنا به خواست سفیر روسیه، او را به قلمرو یحیی خان ایلخانی - باجناق محمدشاه - آوردند و در چهریق قلعه، در باختر دریاچه ارومیه زندانی کردند.

در ژوئیه سال ۱۸۴۸ دومین محکمه روحانیان برای محاکمه باب تشکیل شد. دادگاه، چنانکه در شریعت گفته شده است، علنی نبود. باب به مرگ محکوم شد. گویا باب از ملا محمد مقانی - شیخی - پرسیده است: «پس تو مرا به مرگ محکوم می‌کنی؟»، و ملا با پوزخند پاسخ داده است: «به گفته سوروگین و موشین کارمندان دیپلماتیک روسیه، اگر توجحت هستی، خود را از مرگ برهان».

باب در تبریز اعلام کرد که او برامتی مهدی است. چنین سخنی، بر حاضران سخت تأثیر کرد: کسی چه می‌داند، شاید برامتی او مهدی است؟!

۱. میرزا کاظم بیک. باب و بابیان، ص ۲۴.

۲. همانجا، ص ۳۵.

اما، علما گفتند که باب، نشانه‌هایی را که گویا از آن مهدی (عج) است، ندارد و او را نیرنگباز خواندند.^۱

جنبش بابیان که در فارس آغاز شده بود (باب، نخستین بار، در شیراز به تبلیغ آغاز کرد)، بسرعت به پایتخت منتقل گردید و در آذربایجان، مازندران، خراسان، یزد و اصفهان گسترش یافت. جغرافیای گسترش بایگیری نیز درخور نگرش است: بیش از همه آن ولایتهایی که با بازرگانی اروپا ارتباطی بیشتر داشتند و پیش از دیگران تأثیر جهان سرمایه‌داری را دیده بودند، به دعوت بابیان لبیک گفتند.

بازداشت و محاکمه باب، بابیان را فعالتر کرد. باب برای آنان درفشی گردید که می‌توانستند گروه‌های گوناگون و در اساس، مردم شهرها را که از حکومت و نظام حاکم بر ایران و تشدید مداخله بیگانگان ناراضی و بیزار بودند، در زیر آن گرد آورند.

ناخرسندی خلق، پنهانی فزونی می‌گرفت و در آغاز به شکل عملیات («شورشهای») مجزا علیه حکام، سردمداران شهرها و یا فئودالهای محلی سربرمی‌آورد. بیشتر قشرهای پایینی شهرها بودند که خودبخود و یا سازمان یافته، سر به شورش برمی‌داشتند: لوطیان که به آسانی دعوت‌های روحانیان محلی را می‌پذیرفتند، در این شورشها نقش اساسی داشتند. برخی از عملیات، ویژگی ضد روسی می‌یافت، زیرا بسیاریها شکست در جنگ ایران و روس، از دست دادن ماوراء قفقاز و پرداخت غرامت جنگ به روسیه را یگانه سبب حال و روز رقت‌بار اقتصادی کشور می‌دانستند. اقدامات تجزیه‌طلبانه، چنانچه اقدام سالارخان در خراسان و قیامهای ترکمنها، کردها و دیگر قبیله‌ها، هرچند که همواره سببی اجتماعی-اقتصادی نداشته، اما با مصالح قشرهای گوناگون مردم محلی برخورد پیدا می‌کرده و توده‌های بزرگی را به اقدامات ضد حکومتی می‌کشانیده و ناخرسندی همگانی را از حکومت افزایش می‌داده است.

۱. درباره قتل باب بنگرید: بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد،

ف. ۷۷۷، op ۵۲۸ الف، ش ۲۳۹۵، ۱۸۴۸-۱۸۹۷، ورق ۲.

درسالهای ۱۸۴۷-۱۸۴۸ چند شورش گرسنگان در خراسان رخ داد و مردم از تأمین خواربار اردوی شاه خودداری کردند.^۱ در سال ۱۸۴۷ لوطیان اصفهان قیام کردند و سپس پیشه‌وران، کسبه خرده‌پا و تنگدستان زنجان^{۲۰} در سال ۱۸۴۸، در پی شایعه خلخ شاه در آینده‌ای نزدیک و حمله ترکمنها، در رشت شورش شد.^۳ در سال ۱۸۴۸ در تبریز شایع شد که مهدی (عج) ظهور کرده و زمامداران بدشواری ازطغیان همگانی پیشگیری کردند؛ شورش مردم به خاطر پیگرد فرقه شیخیه، پخته و رسیده بود.^۴ اوضاع ایران، گواهی بود بر تندشدن بسیار زیاد تضادهای سیاسی و اقتصادی. رهبران بایان، همین لحظه را برای قیامهای مسلحانه، بهترین فرصت دانستند.

تابستان سال ۱۸۴۸، بایان در روستای بدشت در نزدیکی شاهرود، در خراسان گرد آمدند تا اینکه درباره کارهای جامعه بایان پس از بازداشت باب به شور پرداخته و برنامه اقدامات آینده را تهیه کنند.

در همان بدشت، میان بایان اختلاف نظرهای اصولی پدیدار گردید: بخشی از بایان از پیکار مسلحانه علیه حکومت و فتودالها هواداری کردند و برخی خواستار تبلیغات مسالمت‌آمیز اندیشه‌های تازه شدند. صبح ازل و بهاء‌الله با شعارهای انقلابی جناح چپ بایان و با اقدامات مسلحانه مخالف بودند.^۵ بیشتر بایان از ملا محمدعلی بارفروشی که گفته بود روزگار سازمان دادن به حکومت عدل بایان فرارسیده است، و اینکه مردم می‌بایست برآستی برابر باشند و دیگر نباید مالکیت و امتیازاتی برای فتودالها باشد

۱. اد. پ. برژه، سامسون یا کورولیف ماکینسف و فراریان روس در ایران.-

«دروسکایا استارینا»، ج ۱۵، ۱۸۷۶، ژانویه-آوریل، ص ۸۰۰.

۲. م. س. ایوانف. شورشهای بایان در ایران، ص ۵۶.

۳. بایگانی خاور، ایران، ف. «بایگانی اصلی»، ۱-۹، ۱۸۴۸، پرونده ۱۷۷، ورق ۹۰-۹۷.

۴. ا. ن. بهره‌زین. سفر به خاور زمین، ج ۲، ص ۲۴۲.

۵. کتاب اقدس. «کتاب مقدس» بایان امروز. متن، ترجمه، مقدمه و حواشی آ. گ. تومانسکی. «یادداشت‌های بخش تاریخ- زبان و ادبیات آکادمی علوم».

سن پترزبورگ؛ ج ۳۶، IV-VII.

و اینکه همگان از اجرای دستورات به سود آقایان و اربابان آزادند و نباید به حکومت غیرقانونی مالیات پردازند، پشتیبانی کردند. در حکومت بابیان باید همه اموال همگانی باشد، هر مرد و هر زن سهمی برابر دریافت کنند و از حقوقی برابر برخوردار شوند. در بدشت، آغاز دوران نوین درزندگی محرومان و ستمدیدگان- حکومت سعادت آور بابیان- اعلام گردید.

مقامات محلی، گردآمدگان را پراکنده ساختند و اینان بی هیچ پایداری، به شهرها و روستاهای خود رفتند و اندیشه‌های راهنمایان بابیان را با خود داشتند.

مرگ محمدشاه در سپتامبر سال ۱۸۴۸ انگیزه درگیری‌هایی گردید که از ویژگی‌های دوران فرمانروایی قاجارهاست: شاهزادگان بی‌شمار، مدعی تخت شاهی شدند. بابیان از بی‌ثباتی سیاسی بهره گرفتند و آشکارا علیه حکومت قاجارها برخاستند.^۱

ملا محمدعلی بارفروشی و ملاحسین بشرویه، نخستین قیام بابیان را رهبری می‌کردند. بابیان در بارفروش مازندران گرد آمدند، به تبلیغ آغاز کردند و مسلح شدند.^۲ اینان برای پیکار با حکمران محلی نیرو نداشتند، بارفروش را ترک کردند و در محل شیخ-طبرسی که آرامگاه شیخی محترم بود و بست به شمار می‌رفت، جای گرفتند. شمار بابیان که روستاییان محل نیز به آنان پیوسته بودند، نزدیک به ۲ هزار تن شد. آنها کمون‌وار می‌زیستند، از دیگ همگانی می‌خوردند و افرادی را برای توزیع جامه و مسکن و جز

۱. برخی از اقدامات و قیامهایی که در پی گسترش خیر مرگ شاه انجام گرفت، به تبلیغات بابیان وابستگی نداشت، چنانچه در اصفهان، مردم شهر علیه حاکم و امام جمعه سربه‌شورش برداشتند (بنگریه):

(P. Avery. The Modern Iran, p. 53).

۲. دربار فروش، بابیان به کاروانسرای در سبز میدان نقل مکان کردند. اینان نزدیک به ۵۰۰ تن بودند. در شرایط خشم و دشمنی، دستاویزهای بسیاری برای برخورد بابیان با مردم شهر بوده است. بابیان در برخوردی با مردم شهر، هفت تن را کشتند و مهدی‌قلی میرزا والی مازندران بی‌درنگ گزارش امر را به تهران داد.

اینها معین کردند. برهبری ملامحمدعلی بارفروشی، سازمان دادن نخستین شالوده‌های حکومت آزاد بایبان آغاز گردید.

اما، بایبان را دشمنانشان محاصره کرده بودند: نیروهای فئودالهای اطراف را به شیخ-طبرسی کشانیدند. بایبان، نخستین یورش‌ها را درهم شکستند، به تحکیم شیخ - طبرسی آغاز کردند، سنگر کردند، گرداگرد آن خندق حفر کردند و آن را با آب انباشتند و به آماده ساختن اسلحه پرداختند. دفاع دژ در زیر رهبری ملاحسین بشرویه بود. بفرماندهی همین ملا بود که چهار عمل موفقیت آمیز بایبان علیه سپاهیان محلی و دولتی انجام گرفت. در پایان نوامبر سال ۱۹۴۸، نزدیک به ۲ هزار سرباز نیروهای منظم، به محاصره شیخ - طبرسی، پیرو برنامه آغاز و بایبان را از داشتن ارتباط با مردم اطراف محروم کردند. بزودی بایبان با کمبود آنچه که بیش از همه برایشان ضروری بود - خواربار، جامه، مسکن و حتی آب - روبرو شدند. در یکی از عملیات ملاحسین کشته شد. در آغاز بهار، شمار بایبانی که در استحکامات مانده بودند، از ۲۵۰ تن بیشتر نبود و ملاحمد علی که می دید پایداری در برابر سپاه ده هزار نفری بیهوده است، موافقت کرد که اسلحه را به زمین بگذارند. مهدی قلیخان، سرفرمانده سپاه شاه و والی مازندران به قرآن سوگند خورد که به جان بایبان تعرض نکند و آنها را آزاد سازد. اما، همه بایبان به قتل رسیدند. تنها قرة العین توانست پنهان شود. شش بابی و از جمله ملامحمدعلی، پس از تحمل شکنجه‌هایی غیر انسانی، دربار فروش به قتل رسیدند.

شکست در مازندران، مایه هراس رهبران بایبان در دیگر ولایتها نگردید. آنها خود را برای پیکار مسلحانه علیه قاجارها آماده ساختند. چنانکه می نماید، بایبان در آغاز به کودتایی بی خونریزی در دولت امید بسته بودند. خود باب نیز امیدوار بود که با تبلیغ تعلیمات خویش، بتواند نمایندگان حکومت را به سوی خویش بکشاند، آنها را بایی کند و سپس از راهی مسالمت آمیز، حکومت عدل بایبان را بر پای دارد. سپس هنگامی که پی کرد بایبان در همه جا آغاز گردید، وی اندک اندک درباره امکان پیکار مسلحانه علیه زمامداران لب به سخن گشود. اما با اینهمه، به رغم قیامهای مسلحانه در شیخ-طبرسی، زنجان، یزد، تبریز و عملیات تروریستی در تهران و تبریز،

شمار قربانیان عملیات بابیان - حکام و خانهای معدوم - بسیار ناچیز بوده است. زمینهای فئودالی بزرگ تصاحب نشد، می توان گفت که اموال کسی مصادره نگردید و روحانیان نیز تنها دچار وحشت و هراس شدند و بس. در یکی از واپسین پیامهای صبح ازل به هوادارانش تأیید می گردد که هلاکت محمدشاه و وزیرش، حاج میرزا آغاسی («هنگامی که پایش را از حد عدالت فراتر نهاد»)، کار بابیان بوده است. «سپس، جوانک (ناصرالدین شاه- مؤلف) و وزیرش (میرزاتقی خان امیرکبیر- مؤلف) را به خاطر آنچه که با اصحاب ما کردند، گوشمال دادیم». ۱ گمان می رود، برای نگاهداری روحیه معنوی بابیان، ضروری بوده است که تأثیر آنها بر سیر تاریخ ایران، تا اندازه ای بزرگتر از آنچه بوده است، نمایانیده شود.

درفوریه سال ۱۸۵۰، در تهران يك سازمان بابیان كشف گردید که برای سوء قصد به شاه، امیرکبیر و روحانیان بلند پایه که به بازداشت نامنصفانه باب و قتل خیانتکارانه بابیان مازندران متهم بودند، آماده می شدند. بخشی بزرگ از بابیان با بهره گیری از شیوه گسترده تقيه به هنگام خطر مرگ که مورد نکوهش تشیع نیست، خود را از باب کنار کشیدند و هفت نفر و از جمله آقاسیدعلی، عموی باب، درملاء عام اعدام شدند. ۲

قیام بابیان در زنجان به رهبری ملامحمدعلی زنجانى، یکی از پرشمارترین (تا ۱۵ هزار نفر) قیامها بود. بابیان، پیشاپیش، اسلحه و مهمات و خواروبار فراهم آورده بودند. بازداشت يك بابی بدست حاکم، نشانه ای برای آغاز قیام گردید. ۳ نصف شهر در دست کسبه، پیشه‌وران، روحانیان و دهقانان

۱. بابیان. مطالبی که سرچشمه آنها روشن نیست. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی درلنینگراد، ف. ۶۷، ۱ op، ش ۵۰۱ الف، ورق ۷.
۲. ازنامه آ.ف. باوم گارتن، بتاريخ ۶ (۱۸) مه ۱۸۷۳. بایگانی خاورشناسان آکادمی علوم اتحاد شوروی درلنینگراد، ف. اسناد و. آ. ژوکوفسکی.
۳. به گواهی ا. ارگانوویچ، درسالمهای شصتم، هنوز آثار سنگرها و استحکامات کوچکی که بابیان پدید آورده بودند، برجای بود. بابیان چهار هزار تن بودند که سوگند خورده بودند کشته شوند و تسلیم نشوند. هر يك از آنها با شمشیر، تفنگ سرپر، پیشتو و یا خنجر مسلح بودند. باروت فراوان بود.

محلّی بود که قیام کرده بودند. بایبان به انجام دادن همان شعارها و اصولی که تلاش داشتند در شیخ - طبرسی عملی سازند، دست بردند: زندگی اشتراکی در کمون، همگانی بودن مال و خواسته و برقراری برابری حقوق برای همگان. حکومت، با تلاش بسیار و نیروی نظامی بزرگی - یک سپاه ۳۰ هزاره - نفری به جنگ علیه بایبان مشغول بود - توانست در دسامبر سال ۱۸۵۰، شورش را سرکوب کند. بایبانی که در شهر مانده بودند، در سال ۱۸۵۱ دوباره خود را برای قیام آماده کردند، اما بدست سپاهی که در زنجان بود، تار و مار شدند.

در همان هنگام در یزد نیز قیام بایبان به رهبری سیدیجی دارابی آغاز گردید، اما بزودی سرکوب شد. سیدیجی دارابی با همفکرانش راهی نیریز شد که مردم آنجا از فجایع حاکم درخشم بودند و در حالت عصیان. تبلیغات بایبان در میان توده‌های ناراضی کاری افتاد و به عملیات آنان ویژگی قیام داد.

حکومت، برای سرکوب قیام بایبان به تدبیرهایی گوناگون دست برد و با نیروی نظامی برتر خود توانست بایبان را در شیخ - طبرسی، زنجان و یزد تار و مار کند. اما، مؤعظّه بایبان چنان دلفریب و آرمانهای بایگیری چنان واکنش گسترده‌ای در میان مردم داشت که میرزاتقی‌خان امیرکبیر و همه دربار شاه بر آن بودند - و حق هم داشتند - که تنها با نیروی نظامی نمی‌توانند از عهده بایبان برآیند: به تبلیغات ضد بایگیری دامنه دادند و در مسجدها از مردم دعوت کردند که از تعلیمات الحاد آمیز و مغایر با روح اسلام دست بکشند.

زامداداران، درباره سنگدلی بایبان، ستمی که گویا اینان بر مردم کرده‌اند، اهانت به دینداران، قتل مجتهد قزوین در مسجد و درباره کشتارهای بزرگ

→

«بایبان چون شیر می‌جنگیدند و با خواندن دعا می‌مردند. تا یکی می‌مرد، دیگری جایش را می‌گرفت و دلاورانه حمله می‌کرد. زنان و کودکان نیز در دلوری دست کمی از مردان نداشته‌اند و تنها انگشت‌شماری از آنان را توانستند زنده دستگیر کنند و برای کشتن به تهران بیاورند» (۱). ارگانوویچ، سفر به ایران در سال ۱۸۶۳. «مجموعه نظامی، کتاب II، بخش ۲، ص ۱۷۶-۱۷۷».

شایعه پخش می کردند. روحانیون رسمی، به بابیان لکه خدانشناسی، کارهای مغایر اخلاق و بی رحمی می چسبانیدند و از راست دینان می خواستند که با آنان پیکار کنند. بیشتر مردم به آموزگاران مذهبی خود باور داشتند و زیر تأثیر تبلیغات ضد بایبگری، بابیان را نکوهش می کردند.

میرزاتقی خان در قتل باب پافشاری می کرد. «تا هنگامی که او زنده است... هواداران و پیروانش در میان روحانیون و عوام آرام نمی گیرند، همواره سر به شورش بر خواهند داشت که می تواند روزی به انقلابی همگانی بدل گردد و به خلع دودمان (قاجار-م.) بیانجامد». شاه، در آغاز، نمی پذیرفت. در ایران مرسوم نبوده است که سادات اولاد پیامبر را بکشند. بنابراین معمول اگر سیدها متهم به تبهکاری می شدند، آنها را از کشور بیرون می کردند. اما، میرزاتقی خان چنین می شمرد که تنها کشتن باب است که از گسترش بعدی بایبگری در ایران پیشگیری می کند و موقعیت حکومت را استوار می سازد. اگر جز این باشد، ممکن است انقلاب آغاز شود و آنگاه قاجارها نخواهند توانست بر سر حکومت باشند. سرانجام، شاه موافقت کرد و مجتهد آقا سید علی زوزی در فتوایی به قتل باب اجازه داد.

در ژوئن سال ۱۸۵۰، باب را به تبریز آوردند و در قورخانه زندانی کردند.^۲ او را پیش از کشتن در کوچه ها گردانند تا مردم اطمینان کنند که باب زنده است و چون مهدی (ع) غایب نشده است. روز ۱۹ ژوئن سال ۱۹۵۰ سر بازان هنگ مسیحی سامسون خان او را اعدام کردند، زیرا زمامداران به هیچ روی اعتماد نداشتند که کشتن باب را به سر بازان مسلمان واگذار کنند. ن. و خانیکف کنیل سر کنسول روسیه در تبریز، تصویر بدن باب را که پس از اعدام روی زمین افتاده بود، نقاشی کرده است.^۳ پس از چند روز، بابیان

۱. م. س. ایوانف. قیاسهای بابیان در ایران، ص ۱۱۴؛ و. آ. ژوکوفسکی. ف. آ. باکولین، کنسول امپراتوری روسیه در تاریخ پژوهشهای بایبگری، ص ۴۶.
 ۲. بایگانی خاور، ایران، ف. «ساموریت در ایران»، ۵۲۴ op الف، ش ۲۳۹۵، ورق ۴.

۳. روز ۶ (۱۹) ژوئیه سال ۱۸۵۰، آنیچکف گزارش داد که باب را کشتند. «در پرتو پیشبینی های رؤسای اینجا، اوضاع برهم نخورد. هردو محکوم (باب)

جسدباب را بردند و به خاک سپردند و سپس استخوانهای او را به عکا بردند و در آنجا خاک کردند.

قتل باب تأثیری بزرگ بر بایبان گذاشت - آنها به هر روی، امیدوار بودند که حکومت به برداشتن چنین گامی مصمم نخواهد شد. بی شک، از دست دادن رهبر ایدئولوژیک، آنها را سست کرد. اما، راستش این است که باب بارها اعلام کرده بود، کاری را که آغاز کرده است، به انجام نخواهد رسانید و به جای او کسی خواهد آمد که «سخنانش بهتر از هزار «بیان» است». هنگامی که مردی که خدا او را ظاهر می کند بیاید، «رستاخیز بیان» آغاز می گردد که اکنون در نطفه است و در روزگار پیامبر تازه «میوه های درختهایی که امروز کاشته شده اند، خواهند رسید».^۱

حال و روز جامعه بایبان سخت دشوار بود: این جامعه برامتی بی رهبر شده بود. فعالترین بایبان به هلاکت رسیده بودند، تنها در نیریز بود که یحیی دارابی به رهبری قیام همچنان ادامه می داد. باب، صبح ازل را به جانشینی خویش گمارده بود، اما نفوذ او برای رهبری جنبش، چنانکه باید، بزرگ نبود. به نوشته جانی - نخستین تاریخ نویس بایبان «پس از غروب آفتاب حق، سایه نفاق و تردید همه گوشه و کنار را فرا گرفت. هر کس اعلامیه ای می داد و در پنهان، اندیشه های خودخواهانه ای داشت».^۲ شیخ - ملاعظیم ترشیزی (جناب عظیم)، قره العین، حاجی سلیمان خان، صبح ازل و

→

و آقامحمدعلی - مؤلف)، مردانه از مرگ پیشواز کردند، نه خواستار بخشش شدند و نه سخنی در عجز گفتند. بویژه محمدعلی، اراده بزرگ خود را نمایانید... هردوی آنها بدست سربازانی کشته شدند که به سبب نداشتن عادت به چنین تیزبارانی، آن را به بزرگترین شکنجه ها تبدیل ساختند. جسد تیزباران شدگان را سپس به پشت دیوارهای شهر انداختند و سگان بخشی از آن را خوردند» (بایگانی خاور، ایران، ف. «مأموریت در ایران»، op الف، ۵۲۸، الف، پرونده ۲۳۹۵، ورق ۶). تصویر باب پس از تیزباران شدن، در مجله «روسکایا استارینا»، ۱۸۶۸، فوریه، چاپ شده است.

۱. «بیان»، بخش ۷، واحد ۲، اقتباس از «کتاب اقدس» ص IV-V.

۲. همانجا، ص VI.

برادرش میرزا حسین علی بهاء الله از نفوذی بیشتر برخوردار بودند. امسا، در همان بدست اختلاف نظر میان آنان پدیده شده بود. آنها در باره فعالیت آینده، دارای دیدی یگانه نبودند. بخشی از بابیان بر آن شدند که چشم به راه پیامبر تازه که باب وعده آن را داده بود بنشینند. برخی از تاکتیک اقدامات تروریستی علیه قاجارها و افراد کشوری و مذهبی که در چشم بابیان بیش از دیگران خود را بی آبرو کرده بودند، پیروی کردند. گروه سوم هنوز امیدوار بودند که قیامی تازه به راه اندازند و از مرگ باب و هلاکت شورشیان انتقام بگیرند و بکشند برنامه آغازین را انجام دهند. امسا، شمار بابیان دارای چنین روحیه جنگی، اندک بود. حتی شرکت کنندگان قیام نیریز که هنوز هم ادامه داشت، دیگر به استقرار حکومت عدل در زمین امیدوار نبودند. کشتار و نابودی، آنها را تهدید می کرد و آنها نومیدانه پایداری نشان می دادند. زمامداران نتوانستند با فریب، بابیان را از قلعه نیریز بیرون بکشند و بیاری سپاهی که حاکم شیراز فرستاده بود، کارشان را یکسره کنند. آنها بی که زنده مانده بودند، با خانواده های خود از نیریز و روستاهای اطراف به کوهها پناه بردند و از آنجا بارها به نیریز حمله کردند و در یکی از این عملیات حاکم نیریز را کشتند. افواجی از چند قبیله، علیه بابیان گسیل گردیدند. دومین قیام نیریز هم سرکوب شد؛ بابیان دستگیر شده را در زیر سخت ترین شکنجه ها کشتند، زنده زنده آتش زدند، تیرباران کردند و به دهانه توپ بستند؛ بخشی از زنان و کودکان را هم به بردگی فروختند.

حکومت همه نیرویش را در سرکوبی جنبش بابیان به کار انداخته بود. قیامهای شیخ - طبرسی، یزد، نیریز و زنجان، بی رحمانه سرکوب شدند. باب را تیرباران کردند، همه رهبران قیامها به هلاکت رسیدند، هزاران تن از بابیان عادی را از دم تیغ گذرانیدند و هر کس را نیز که شک بایبگری به او داشتند - صرف نظر از موقعیت اجتماعی اش - به قتل رسانیدند.

در سال ۱۸۵۲، به جان شاه سوء قصدی شد و وی زخمی گردید. یکی از بازداشت شدگان، پس از شکنجه، گفت که بابیان در خانه عظیم در زرگنده گرد می آیند. پسر بچه ای که خدمتکار خانه بود، نام همه بابیان را داد. آنها

بازداشت شدند و همگی بجز میرزا حسین علی (بهاء الله) به قتل رسیدند.^۱ پس از سوء قصد نافرجام به شاه، اعدامهای تازه بایبان آغاز گردید. به نوشته ادوارد براون، «در این خونریزی همه شرکت داشتند - سربازانی که تازه به خدمت آمده بودند، سوار نظام، توپخانه، غلامان پاسدار شاه، اصناف قصابان و خبازان و جزاینها، و خود درباریان شاه».^۲ برای حکومت اهمیت داشت که دست گروههای گوناگون مردم را به خون بایبان آلوده سازد. این گونه‌ای قصاص بود که دربار شاه می گرفت. همینکه خبری درباره تدارک قیامی تازه می رسید و یا بایبان در محلی گرد می آمدند، حکومت بی درنگ دست به تدبیرهایی می برد. بایبان، دیگر نتوانستند قیامی برانگیزانند و پس از دو - سه اقدام تروریستی سازمان یافته از سوی حکومت، کشتار همگانی در سرتاسر کشور آغاز گردید. بایبان، بی خانمان و از پیگردها و کشتارهای همگانی هراسان شده و برخی از آنان ایمان خود را به نتیجه داشتن مبارزه با حکومت قاجارها، از دست دادند.

نمی توان دلآوری و پایداری بایبان را یادآور نشد که اسلحه در دست از آرمانهای خود دفاع کردند و علیه نیروهای متحد حکومت شاه، فتودالها و ملایانشان جنگیدند. اما، جنبش بایبان محکوم به شکست بود. بایبان، ارتشی نداشتند که قادر به جنگ باشد. تسلیحات آنها بد بود: اسلحه‌ای که تصادفی خریداری شده، به غنیمت به دست آمده و یا خودشان

۱. آ. نیکولا تأکید می کند که بهاء الله در میان بازداشت شدگان بود و دلگور و کف به همراهی کارمندان سفارت او را دستگیر کرده و به مقامات دولتی تحویل داده بودند و به آنها پاداشی هم داده شده بود (بنگرید:

A.Nicolas. Essai Sur le Cheikhisme. T.1, 1910, p.441.)

ادوارد براون در کتابهای :

The Babist of Persia, Vol. 1, p. 524; A Traveller's Narrative Written to Illustrate the Episode of the Bab. Vol. 2, p. 211; Tarikh-i Jadid, p. 250.

داستان «هفت شهید» را آورده است.

2. E. G. Browne. Materials for the Study of the Babi Religion. Cambridge, 1918, p. 270.

ساخته بودند، بسنده نبود. آنها نه سوارنظام داشتند و نه توپخانه. بیشتر بایبان از قشرهای شهرنشین بیرون آمده بودند که نه سربازی کرده بودند و نه تجربه‌ای در کار جنگ داشتند. در میان آنان فرماندهان نظامی بزرگی نبودند که بتوانند ارتشی قادر به جنگ پدید بیاورند، یگانهای منظم و یا افواج غیرمنظم را در پی خود بکشانند. بزرگترین خبره نظامی آنان سلیمان خان بود، اما او هم در تهران مانده و در عمل هیچ یاری حرفه‌یی به شورشیان بایی نمی‌داد. بی‌پدید آوردن ارتش انقلابی هم، نمی‌شد به پایان موفقیت - آمیز قیام، امید بست. شورشیان با آنکه از روحیه معنوی بسیار عالی برخوردار بودند، به عادلانه بودن مبارزه‌ای که آغاز کرده بودند ایمان داشتند، پیروزی برای آنها در حکم مرگ و زندگی بود و از جان و دل پیکار می‌کردند و می‌دانستند که دشمن به آنها رحم نخواهد کرد، باز هم نمی‌توانستند در برابر ارتش بی‌انضباط حکومت که تسلیحاتش نیز بد بود، پایداری کنند. بایبان، معلومات نظامی نداشتند و شیوه‌های جنگهای خلقی را هم طرح نکرده بودند. بایبان، در عمل، نه در میان یگانهای نظامی تبلیغات می‌کردند و نه در میان عشایر و نابود کردن ارتش شاهی را وظیفه خود قرار نداده بودند. آنها هیچگاه نیروی نظامی برتر نبودند، نمی‌توانستند دست به تعرض بزنند، تنها دفاع می‌کردند و گاهی سپاه محاصره کننده را مورد حمله‌ای جسورانه قرار می‌دادند. آنها نمی‌توانستند تأمین مرتب خواروبار و مهمات را نیز سازمان بدهند - پهنه بخشهای قیام بزرگ نبود و سپاه حکومت شاه به آسانی می‌توانست بایبان را از مردم اطراف مجزا کند.

قیامها به این سبب نیز سرکوب گردید که بایبان به گونه‌ای بایسته، برای جنگهای بابرنامه و درازمدت علیه حکومت شاه و نیروهای متحدشاه، فتودالها و ملایانشان که به بایبان یورش می‌بردند آمادگی نداشتند. بی‌شک، کمبود سازمانی و نبودن ارتباطی نزدیک میان برخی رهبران قیامهای گوناگون بایبان، محلی بودن قیامها و انجام آن در زمانهای گوناگون هم، تأثیر داشته است. این نکته نیز دارای اهمیت بود که در ایران سالهای ۴۰-۵۰، هنوز روشنفکران دارای روحیه رادیکال که بتوانند به جنبش بایبان محتوای رهایی بخش ملی بدهند، شکل نگرفته بودند. بایبان به سببهای

عینی نمی‌توانستند به کامیابی سیاسی دست یابند و حکومت را در ایران تصاحب کنند، زیرا به رغم پشتیبانی گسترده نسبی مردم، زمینه ایدئولوژی و پایگاه مادی آنان مست بود. قیامهای آنها از اینرو نیز شکست خورد که این قیامها، واپسین قیامهای ضد فئودالی قرون وسطایی توده‌های مردم ایران بودند. سردمداران فئودال توانستند نیروی خود را، مستقلانه، برای سرکوب آنان گرد آورند.

اما، اقدامات بایان، بویژه همچون نخستین اقدامات ضد فئودالی در سپیده‌دمان پیدایش سرمایه‌داری در ایران و چون طلایه جنبشهای اجتماعی روزگار نوین، در تاریخ ایران نقش مثبت خود را انجام دادند. اقدامات بایان معلول آغاز دگرگونیها در زندگی جامعه ایران، در سده نوزدهم بود. کارهای بایان گواهی بودند بر بودن پدیده‌هایی نوین و محافل حاکمه ایران را واداشتند که نه تنها برای نابودی جسمی بایان، بلکه برای انجام برخی دگرگونیها نیز دست به تدبیرهایی ببرند (که راستش این است، در آغاز موفقیتی هم نداشت) و ضرورت نوسازی اقتصاد، ارتش و اداره امور دولت را همچون یکی از وظیفه‌های درجه اول بپذیرند.

قیامهای بایان تأثیری بزرگ بر سیاست حکومت شاه گذاشتند. بایان حکومت را واداشتند که درباره آینده ایران، راههای رشد پسین آن و در باره نقش و جای انسان در جامعه و درباره ضرورت نوسازی ایدئولوژی، بیندیشد. آخر، پس از قیامهای بایان بود که در کشور به انواع گوناگون جریانهای ایدئولوژیک و به مسأله‌های زندگی معنوی، توجهی خاص مبذول گردید. از میان بایان، بهائیان بیرون آمدند، بایان برخی از اصلاح‌طلبان مسلمان و از جمله سیدجمال‌الدین را بیدار کردند، بروشنگران ایران و حتی بر روحانیان فرمود که از نیمه دوم سده نوزدهم همچون یکی از ایدئولوگها مبارزه با امپریالیسم و افراط و تفریط رژیم شاه به فعالیت آغاز کردند (اقدامات علیه انحصار تنباکو و در دوره انقلاب مشروطیت ایران)، تأثیر گذاشتند.

جنبش بایان را نمی‌توان همچون جنبش ناب اصطلاح‌طلبی - مذهبی، ارزیابی کرد. برنامه آنها و قیامهای مسلحانه آنها، در نوبت نخست، زاده

روندهای اجتماعی، اقتصادی بود که آن نیز، پیامد کشیده شدن ایران به نظام سرمایه‌داری جهانی و آغاز فروپاشیده شدن فتووالیسم ایران بوده است. جنبش بابیان که بسیاری از ولایتهای ایران را دربر گرفته و توده‌های بزرگی از مردم را به مبارزه ضد فتووالی کشانیده بود، از نگاه اهمیت اجتماعی و سیاسی خویش با جنبشهای بزرگ خلقی نیمه سده نوزدهم - شورش سپاهیان درهند و جنگ تاپینها در چین و جنبش اصلاح طلبانه در ترکیه - در یک ردیف است. از دیدگاه مذهبی، بایگري، بر تشیع فریود ضربتی نزد و پس از گذشت چند سال مجتهدان شیعی تعلیمات باب را چون یکی از جریانهای فرقه‌بی در تشیع - و نه بیشتر از آن - ارزیابی کردند. اما، سربر آوردن بایگري و اندیشه‌هایش، به روحانیت فریود شیعی امکان داد که به هیچ‌روی بایگري را از فرقه‌های تشیع نشناسد و یا آنرا از فرقه‌هایی بشمارند که همانند آنرا اسلام نکوهش می‌کند و مورد پیگرد قرار می‌دهد.

حمید الگار پژوهشگر کونونی نقش علمای شیعی در تاریخ سده نوزدهم ایران بر آنست که کارهای بابیان و اعلام بایگري نه تنها برای تاریخ ایران، بل همچنین برای تاریخ همه خاورمیانه، اهمیتی بزرگ داشته است.^۱ علما خود را رهبران معنوی ملت می‌شمردند، اما باب و بها یکسره آنها را ناسودمند و غیر ضروری اعلام کرده‌اند. همین نکته بر همگان تأثیر گذاشت. قیامهای بابیان نشان داد که ملت ایران یکسره مصمم است در راه نظام بهتر اجتماعی که در اصطلاح سنتی «حکومت عدل» نام دارد، مبارزه کند. میرزا کاظم بیک در سال ۱۸۵۶ نوشته بود: «سببهایی که بایگري سیاسی را پدید آورده بود، هنوز هم مایه «هیجان قشرهای فرهیخته جامعه، در ایران است».^۲

توضیحات روانکاوانه‌ای هم برای بایگري در ایران داده‌اند. به گفته و. پ. نیکیتین که کشور ایران را بخوبی می‌شناخت، «تردیدها و جستجوهای مذهبی، روح افسرده و ناآرام ایران را آرام نمی‌گذارد... ایرانی به اندیشه

1. Hamid Algar. Religion and State in Iran, p. 137.

۲. میرزا کاظم بیک، باب و بابیان، ص ۱۶۵.

سوداگرانه گرایش دارد و در هیچ کجا چون ایران تا این اندازه الحاد و احتجاج در پوشش مذهبی نبوده است.^۱

از جنبش بایبان افسانه‌ها و داستان‌هایی گوناگون زاده شد، زیرا بایبانی که مردانه به پیشواز مرگ شتافتند و در معرض ستم‌هایی گوناگون قرار گرفتند، در میان خلق شایسته آوازه کسانی شدند که در راه آرمان جان می‌دهند، و منع زمامداران از نوشتن هر چیز و حتی یادآوری بایبان، به پدید آمدن داستان‌هایی غیر واقعی درباره زندگی، تعلیمات و سخنان بایبان و درباره کشتن آنها انجامید. افسانه‌هایی بسیار درباره باب و قره‌العین بود.^۲ روزگاری دراز پس از سرکوب قیام‌های بایبان، ترور و کشتار از سوی حکومت، هنوز پیداد می‌کرد. بسته به کشف فعالیت برخی فرقه‌های نزدیک به بایبان، چنانچه فعالیت رکن ربع در کرمانشاه، بسته به برخی کارهای تروریستی بایبان و پدیدار شدن دعوت‌های بایبان، بازداشت و کشتار ادامه داشت. اغلب به دستاویز مبارزه با بایبان، زمامداران ایران هر گونه ناخرسندی را در شهرها و روستاها سرکوب می‌کردند و کسانی را که از آنها خوششان نمی‌آمد کین می‌دادند. از سال ۱۸۵۰ تا سال ۱۸۸۶ در ایران بیش از پنجاه شورش رخ داد که بیشترش در گوشه و کنار کشور بوده است. به گواهی لسان‌الملک اعتماد السلطنه، در ولایت‌های مرکزی فارس و بلوچستان - هر کدام - دوشورش، در لرستان پنج شورش، در کردستان هفت شورش، در گرگان و در میان ترکمن‌های خراسان می شورش، در خراسان، کرمان و خوزستان - هر کدام - یک شورش رخ داده است.^۳ برخی از این شورشها را با نام بایبان وابسته می‌کردند.

در سال ۱۸۸۶ در تبریز، سیدی بدست شیخ احمد که از خراسان آمده بود کشته شد؛ چنانچه در بازپرسی روشن گردید، قاتل بایی بود. هنگام

۱. و. پ. نیکیتین. ایران، توران و روسیه. ص ۷۹، ۸۰.

۲. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف: ۷۷۷، OP ۹، ش ۹۹، ورق ۷.

۳. میرزا تقی لسان‌الملک. کتاب المعاصر و الآثار، تهران ۱۳۱۴ (۱۸۸۶) ص

بازرسی وسایل شیخ، قرآنهای تازه‌ای یافت شد که پیرو تعلیمات بابیان و یا بهایان تغییراتی در آن داده شده بود و نیز نامه‌های گوناگونی از وی بدست آمد. در تبریز بازداشت کسانی که نامشان در نامه آمده بود آغاز گردید. همچنین حاجی جعفر، بازرگان تهرانی نیز که نامه‌ای برای او بود و نزدیک به صد تن از مردم تهران که در مظان تعلق به بابیان بودند، دستگیر شدند.^۱ در سرتاسر دوره سلطنت ناصرالدین شاه، پیگرد بابیان ادامه داشت و از اینرو، بابیان صرفنظر از اینکه بهایی شده و یا اینکه هنوز هم پیرو تعلیمات باب بودند، تعلق خود را به این فرقه، سخت پنهان می‌کردند. پس از ۲۰ - ۲۵ سال، در ایران می‌شد بایبانی را دید که تألیفات بابیان را بدقت نگاهداشته و از آن رونویسی کرده بودند. ف. آ. باکولین کنسول روسیه که از سال ۱۸۶۵ تا سال ۱۸۷۹ در ایران بسر برده بود، مطالبی بسیار درباره بایگیری و از جمله یک نسخه بسیار عالی از «بیان» فارسی بدست آورده بود. بابیان دستخطهای باب، قرآله‌العین و دیگر واعظان بابی را نگاه می‌داشتند. پس از تار و مار شدن قیامهای مسلحانه بابیان، بایبانی که جان سلامت برده بودند و فرقه‌های نزدیک به آنان، چون رکن رابع، به طرح بنیادهای علوم الهی و اخلاقی تعلیمات خویش پرداختند. این نکته را آقاسیدعلی از کر بلا به یکی از روحانیون برجسته آذربایجان خبر داده بود که چنین می‌شمرد تعلیمات رکن رابع «از بسیاری جهت همانند بایگیری است و گذشته از زیانهایی برای حکومت، علیه سلطنت شاه نیز هست».^۲

بنابر اطلاعاتی که و. ا. ایکناتیف کنسول روسیه در رشت دریافت کرده بود، به‌رغم پیگرد، بابیان در قزوین بسیار بودند و در دیگر شهرها نیز شمار آنان اندک نبود. «می‌توان گفت که دریافت آگاهی دقیقی از آنها ناممکن است: «بابی هراس دارد از اینکه اعتقادات خود را حتی به یک

۱. رونوشت گزارش سرپرست سرکنسولگری روسیه در تبریز بتاريخ ۱۱ (۲۳) دسامبر ۱۸۶۶. - بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف.

۱0P، ۷۷۷، ش ۹۸، ورق یک.

۲. از گزارش ن. ا. آنیچکف بتاريخ ۱۵ (۲۷) ژوئن ۱۹۵۵. - بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۷۷۷، OP یک، ش ۹۷، ورق ۲.

اروپایی بگوید، زیرا تنها ظن تعلق به این فرقه برای مظنون، در صورتی که فرصت نکند با پول گناهِش را بخرد، در حکم مرگ است. زمامداران ایران حتی توانسته‌اند این فرقه را نیز به یک قلم درآمد برای خویش تبدیل کنند: همینکه نیازی به پول پیدا کنند بی‌درنگ مرد ثروتمندی را به بایگیری متهم می‌کنند؛ او نیز باج‌سبیل را می‌پردازد»^۱.

مقامات شیراز که می‌خواستند ثروت سه برادر را که می‌دوم بودند تصاحب کنند، آنها را به بایگیری متهم کردند (سال ۱۸۷۹). ظل‌السلطان والی فارس فرمان داد که دوتن از این برادران سید را اعدام و ثروت آنان را مصادره کنند و این، مایه خشم مردم شد.^۲ بسیاری از بایان که در اساس از قشر بازرگانان بودند، در اثر پیگرد به شیراز و یزد نقل‌مکان کردند و در آنجا به همراهی پارسیان (زرتشتیان) به رشد بازرگانی یاری رساندند. اطلاعاتی در دست است که برخی از پارسیان بای شده‌اند.^۳

تنها، رفتن بایان از ایران و کارگرفتن گسترده از تاکتیک پنهان‌ساختن نظریات خویش با سرمشق توحید شیعیان نبود که بایان را از نابودی کامل و اره‌انید، بلکه همدردی و یاری هموطنان و دفاع نمایندگیها و کنسولگریهای خارجی نیز در رهایی بایان از نابودی کامل، بسیار مؤثر بوده است.^۴ چنانچه، ۲۵ تن از بایان حومه اصفهان، هنگام گریز از پیگرد به ساختمان تلگراف انگلیسیها در اصفهان پناه بردند (فوریه سال ۱۸۹۰). بنابه تقاضای سفیر انگلیس ۵ سرباز مأمور شدند. تا زیر حمایت خود بایان را بدهکده خویش - مده - برسانند. «او باش شهر به آنان حمله ور شدند و ۱۱ تن را کشتند.

۱. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی درلنینگراد، ف ۷۷۷، OP ۲، ش ۱۸۶.

۲. از گزارش ا. شیمینکفسکی از تهران به تاریخ ۱۷ (۲۹) آوریل ۱۸۸۹.

بایگانی علوم اتحاد جماهیر شوروی درلنینگراد، ف ۷۷۷، OP یک، ش ۹۸، ورق ۱۰.

۳. ن. شتالف. شهر یزد. - مجموعه جمعیت خساورشناسی، شعبه آسیای میانه،

سن پترزبورگ، ۱۹۰۷، ص ۱۱۲-۱۱۴.

4. J. M. Upton. The History of Modern Iran, p. 11.

سربازان نیز، ناظران بی‌تحركی بودند.^۱ پس از آن، در اصفهان، نجف، یزد و دیگر شهرها، مضروب ساختن بابیان سازمان داده شد.^۲ بیشتر متهمان به بایگیری، بازرگانان بودند. در اصفهان که در آنجا درباره تبلیغات باب و همفكرانش روش بی‌تفاوتی نسبی دیده می‌شد، در پایان سده نوزدهم، به احتمال چندصدبایی می‌زیستند. در ماه مه سال ۱۹۰۳ در اصفهان وحومه، به تحريك عده‌ای که آفانجفی در رأس آنها بود ۳۰-۵۰ بابی را یاکشتند و یاسوزاندند؛ نزدیک به ۳۰۰ نفر از بیم جان به کنسولگری روسیه پناه بردند و برانفسکی کنسول روسیه، بناچار از ظل‌السلطان والی اصفهان یاری خواست. اما، پیگرد بابیان چنان بی‌رحمانه بود که بسیاری از بابیان و بهاییان، از ایران به دیگر کشورها کوچیدند. ادوارد براون، ایران‌شناس انگلیسی در سال ۱۸۸۷ کوشید تا در ایران بابیانی را بیابد، اما موفق به تماس با آنان نشد.^۳

حکومت می‌دانست که بابیان در میان خلق محبوبیت دارند و باب و پیروانش که در راه اعتقاداتشان به قتل رسیده‌اند، از احترام برخوردار هستند. می‌توان گفت که به‌رغم پیگرد، در همه شهرها بابیانی بودند که در محله‌های خود (محله بابیان می‌زیستند) و برای خود گورستانی داشتند.

حتی، در پایان سده نوزدهم، در کاشان نزدیک به ۳۰۰ بابی و در نائین ۵۰ بابی بودند، در یزد در میان بازرگانان بزرگ، بابیانی بسیار و در کل، در همه ولایت تا ۳ هزار بابی بودند و در کرمان تا یک هزار نفر. اما، این بابیان، جز نام، هیچ وجه‌مشرکی با تعلیمات باب نداشتند و با داوری از روی شرح حال آنها و نظریات و رفتارشان، که ا. براون، پ. ریتیش، دکتر شاتالف و دیگران گذاشته‌اند، همه آنها بهایی بوده‌اند نه بابی. اما، آنها نه تنها تألیفات بهاء‌الله، بلکه تألیفات باب‌راهم بدقت نگاهداری می‌کردند.^۴

-
۱. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۷۷۷، OP ۱، ش ۹۸، ورق ۹.
 ۲. [د. بلیایف]. گزارش سفر دمیتری بلیایف به ایران در سال ۱۹۰۳، تفلیس، ۱۹۰۶، ص ۲-۹.
 ۳. ا. براون. یک‌سال میان ایرانیان، ج ۱، تهران، ۱۹۶۵، ص ۲۸۳.
 ۴. بنگرید: نامه آ. پ. آرف، دبیر کنسولگری روسیه در استرآباد به و. ر. روزن. - بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد، ف. ۷۷۷، OP ۲، ش ۳۲۵.

گروه کوچکی از بایبان، برای نجات از پیگرد، به ترکیه رفتند. صبح-ازل و تنی چند از پیروانش نیز به ترکیه گریختند. بهاءالله را نیز به ترکیه فرستادند و او با اجازه مقامات ترك به بغداد کوچید. چندی نگذشت که یکصدتن بایی در آنجا گرد آمدند. آنها از مقامات ترك مستمری نه چندان بزرگی می گرفتند و به سوداگری و پیشه وری می پرداختند. آنها زندگی گروهی داشتند؛ با آنکه بظاهر، صبح ازل سرپرست بایبان به شمار می رفت، اداره همه کارها با بهاءالله بوده است. حکومت ایران، بایبان را از تابعیت محروم و اموالشان را مصادره کرد. سفیر حکومت شاه ایران در استانبول بارها خواستار منع تبلیغات بایبگری در امپراتوری عثمانی و اخراج بایبان از بغداد شده بود.

میان صبح ازل و بهاءالله، در باره دگمهای اساسی بایبگری و اداره کارهای جامعه بایبان، بسیار زود اختلاف نظر آغاز گردید. ۱. بهاءالله از بغداد به کردستان رفت و دو سال در آنجا به سربرد. جوش و خروش مذهبی جامعه بایبان به سردی گرایید و مباحثات خاموش شدند. بهاءالله به بغداد بازگشت. پس از شکست جنبش، هلاکت دوستان و نزدیکان و از دست رفتن امید بازگشت به ایران و به خاطر دشواریهای مادی، مناسبات میان پناهندگان، بسیار پیچیده بود. بنا به گفته بهاءالله، «چنین نفرت و حسد و خشمی تاکنون دیده نشده و سپس نیز دیده نخواهد شد...».

بهاءالله که در ایران هم به طرح سوی معنوی-اخلاقی تعلیمات بایبان اشتغال داشت، در سال ۱۸۵۸ یکی از نخستین تألیفات خود - «ایقان» را نوشت که رساله‌ای بود در بحث برای پدید آوردن اعتقاد بر اینکه تنها تفسیر او از تعلیمات باب، حق است. این، مناسبات میان دو برادر را تیره تر ساخت. هنگامی که در سال ۱۹۶۲، شیخ عبدالحسین فقیه بدستور شاه برای ترمیم گنبدهای زیارتگاههای شیعیان در کاظمین، از تهران به نجف آمد، جامعه

۱. به پندار یوگنی ادواردویچ برتلس، بهاءالله سرپرست جریان پیشرفته تر و دارای قابلیت حیاتی، در بایبگری بود و برادرش صبح ازل سرپرست جریان محافظه کارتر (بنگرید: ی. ا. برتلس، بهایی در بساره تاریخ بهاییگری - «واستوک» ، ش ۵، ۱۹۲۵، ص ۲۵۴-۲۵۶).

بابیان در مرز انشعاب بود. علمای شیعی که در آنجا گرد آمده بودند، بر آن شدند که علیه بابیان فتوایی تهیه کنند، اما مجتهد بزرگ شیخ مرتضی انصاری با فتوایی که باقیمانده بابیان را غیر قانونی می‌دانست، موافقت نکرد. فقیه می‌خواست شیعیان را علیه بابیان برانگیزاند، اما نجف پاشا - والی بغداد - پدید آوردن اغتشاش را در پاشالیق خود ممنوع کرد. فقیه از طریق کنسول و سفیر اقدام کرد و خواستار شد بابیان را از بغداد بیرون کنند. حکومت ترکیه تصمیم گرفت بابیان را به جایی دیگر منتقل کند.

بهاء الله در آستانه رفتن از بغداد، خودش را «کسی که خدا ظاهر می‌کند» یعنی پیامبری اعلام کرد که باب پیشبینی کرده بود و از آن روز بنام خدا سخن گفت و همه نوشته‌های خود را هم لوح نامید. بابیان را به استانبول و پس از چهار ماه به آدریانوپل (آدرنه) کوچانیدند. در اینجا بود که بهاء الله خودش را خدا خواند و آشکاراً سخن از وحی می‌گفت (سالهای ۱۸۶۶ - ۱۸۶۷). اختلاف نظرمیان هواداران دوبرادر به جایی رسید که آنها به کشتن مخالفان خود پرداختند. بفرمان سلطان، در سال ۱۸۶۸ آنها را از آدرنه تبعید کردند: بهاء الله را به عکا و صبح‌ازل را به جزیره قبرس^۱. بهاء الله در سالهای ۱۸۷۲-۱۸۷۳ «کتاب اقدس» را که کتاب مقدس بهاییان به شمار می‌رود نوشت.^۲ در پایان سالهای هشتادم بود که اروپاییان بر فروپاشی جامعه بابیان و تغییر ماهیت بایبگری به بهاییگری آگاه شدند. از این دوره است که بررسی بایبگری و بهاییگری در تاریخ‌نویسی اروپا آغاز می‌گردد.

«کتاب اقدس» مجموعه مقررات اساسی بهاییان است و این مقررات در لوحها مشخص‌تر می‌گردند و ضمیمه‌هایی دارند. چنانچه در لوح «بشارت» سخن در این باره است که بهاییان در سرزمین ادیان دیگر باید چه روشی

۱. از گزارش پ.ی. پونافیدین. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی در لنینگراد ف. ۷۷۷، op ۱، ش ۹۸، ورق ۹.

۲. بنگرید: کتاب اقدس، «کتاب مقدس» بابیان کنونی، متن، ترجمه، مقدمه و حواشی از آ.گ. تومانسکی. «یادداشت‌های بخش تاریخ - زبان و ادبیات آکادمی علوم» سن پترزبورگ، ج ۳، ش ۶، ۱۸۹۹.

داشته باشند.^۱

با آنکه «کتاب اقدس» دارای نزدیک به ۴۰۰ اصل برای زندگی مدنی و معنوی به‌نویان است، بنا بر معمول، همواره، تنها ۱۲ اصل اساسی به‌بایگیری را می‌نمایاند. رضا بودن به تقدیر، سرپیچی از مبارزه طبقاتی و آشتی همگانی، بنیاد تعلیمات بهاء‌الله است. او دعوت کرده است که در مبارزه، از به کار بردن تدبیرهای قهرآمیز خودداری شود و چنین می‌شمرد که باید از احکام جزمی کهنه شده دینی انتقاد شود، نه از کارهای فرمانروایان دنیوی و رفته رفته جهان اصلاح گردد. باید حق را بیاری عقل شناخت و تعلیمات (دین) تازه را همخوان با علم و عقل ساخت. او تأکید می‌کرد که دولت‌های ملی، مرده ریگ روزگاران گذشته است و اکنون باید در راه پدیدآوردن دولتی جهانی، زبان واحد و فرهنگ واحد کوشید. بهاء‌الله در وصیت‌نامه‌اش نوشته است: «ای مردم جهان! دین خدایی برای عشق و وحدت ساخته شده است؛ آن را سبب دشمنی و نفاق نکنید». چنین دعوت‌های بهاء‌الله، در مبارزه سرسختانه علیه پیروان صبح‌ازل، شامل خودش نشده بود. با آنکه بهاییان مخالف خونریزی هستند، هنگامی که از میان برداشتن مخالفانشان ضرورت دارد، بنا به گفته براون، باور دارند که پیامبر در برداشتن دشمنشان از سر راه یاری می‌کند.^۲ بهاء‌الله چنین می‌شمرد که باب در لغو مالکیت خصوصی و تبلیغ اندیشه کمونیسم تخیلی، ذی‌حق نبوده است. مالکیت خصوصی - می‌نماید که مالکیت خصوصی بورژوازی - باید برجای بماند. اما، نباید به سوی مادی زندگی اهمیتی ویژه داده شود، زیرا «مال دنیا همیشگی نیست و آنچه در معرض فنا و دگرگونی است، درخور توجه نیست».^۳

آ. گ. تومانسکی بتاريخ ۲۲ اکتبر سال ۱۸۹۲ به و. و. روزن نوشته بود: «گمان می‌کنم، بهاء‌الله که به ساختن تعلیماتی چون نوبایگیری، با چنین ویژگی التقاطی پرداخته بود، می‌کوشید تا از هر راهی که شده مردم

۱. و. ر. روزن. پیام «لوح بشارت». پژوهشهای آکادمی علوم اجتماعی روسیه، در ماوراء قفقاز، ج ۷، چاپ I-IV، ص ۱۸۳-۱۹۲.

۲. و. و. بارتولد. تقریظی بر کتاب ۵. روثمر، ص ۴۴۰.

را به سوی دین تازه بکشاند. برای همین است که او کوشیده است ازدواج روحانیان را، هم برای عیسویان و هم، برای مسلمانان سر و سامان بدهد و حتی لوح (پیام به پیروان خود) را هم، «لوح دعوت» نامیده است.^۱ بهاءالله چنان بسیار نوشته است که تومانسکی، یکسره امکان یافت میراث ادبی او را «دریای واقعی آتشفشان سخن پراکنی» بنامد.^۲

تردید نیست که موعظه بهاییان، برعکس تبلیغ بابیان، در جنوب ایران موفقیتی بزرگ داشته است. این نکته را بسیاری از مؤلفان سده نوزدهم یادآور شده‌اند.^۳ به گواهی ن. شتالف، يك سوم مردم یزد بابی بوده‌اند.^۴ در کرمان (تا ۳۳٪ مردم و یا بیشتر)^۵ به فرقه بابیان تعلق داشتند، در قائن نیز بابیان بسیاراند.^۶ پسر خان طبرس و نزدیکان حاکم نیز بابی بوده‌اند.^۷ «تبلیغات بابیان در همه جا ادامه دارد و خدا (بهاءالله - مؤلف) همواره با کسانی که ایمان آورده‌اند در تماس است: دست کم، ماهی یکبار از راه شاهرود نامه‌هایی از وی به خراسان و برعکس فرستاده می‌شود که بدیهی است، بسیار به اجمال نوشته شده‌اند».^۸

آ. گ. تومانسکی، بهاییگری (بابیگری) را یکی از فرقه‌های اسلام می‌شمرد، اما به اندیشه باگدائف، بهاییگری (بابیگری)، هر چند که در زمینه‌ای اسلامی پدید آمده است، «باید چون رفرمی در ادیان، در کل،

۱. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی درلنینگراد، ف. ۷۷۷، op ۲، ص ۴۵۸.

۲. از نامه آ. گ. تومانسکی به و. ر. روزن، بتاريخ ۹ (۲۱) ژوئیه سال ۱۸۹۳.

بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی درلنینگراد، ف. ۷۷۷، op ۲، ص ۴۵۸.

۳. س. مارك. گزارش مأموریت پزشك سرگی مارك به خلیج فارس (بندرعباس)،

در سال ۱۸۹۷، سن پترزبورگ، ۱۸۹۸، ص ۵۲.

۴. ن. شتالف. شهر یزد، ص ۱۰۸.

۵. آ. ف. باوم گارتن. سفر باوم گارتن در خاور ایران در سال ۱۸۹۴ (پژوهش

جغرافیایی - بازرگانی). - «مجموعه مطالب جغرافیایی، نقشه برداری و آمار

مربوط به آسیا». چاپ ۶۳، سن پترزبورگ ۱۸۹۶، ص ۱۹۰.

۶. همانجا، ص ۲۴۰. ۷. همانجا، ص ۱۰۸.

۸. از نامه آ. ف. باوم گارتن به ف. آ. باکولین، بتاريخ ۱۱ (۲۳) آوریل

سال ۱۸۹۳.

برشمرده شود، نه چون تعلیمات يك دين^۱. و. و. بارتولد نوشته است، بهاییگری «یکی از کنجکاوای برانگیزترین پدیده‌ها در تاریخ نوین جهان اسلام است»^۲.

۱. ل. ف. باگدانف. ایران. سن پترزبورگ، ۱۹۰۹.

۲. و. و. بارتولد. تقریظی بر کتاب ه. روئه مر، ص ۳۰۹.

□ توضیحی از متوجه: در این بخش تفاوت‌های بائیسگری با بهاییگری را می‌بینیم که به هیچ روی - هر چند بهاییگری از بائیسگری سر بر آورده است - جریانی واحد نبوده، بلکه ناهمسو هم هستند. تا روزگاری محققان نیز آنها را یکی می‌دانستند، چنانچه از زیر نویس ۱۵۳ به این سو نیز، همه جا مراد از بابیان، بهاییان است. احسان طبری می‌نویسد: «در جریان بهاییگری که می‌کوشد از سنن انقلابی بابیان استفاده تبلیغی کند، مافقط بایک دین‌سازی حسابگرانه روبرو هستیم نه با یک جریان انقلابی... این گروه که بهائیه نام گرفته‌اند، به یک مسلک مذهبی... مبدل شده‌اند و از مختصات مثبت بابیان نخستین در راه و روش آنها کمترین اثری نمانده است، ولی طبیعی است که تاریخ بابیه را به مثابه سرفصل تاریخ تکامل مذهب خویش ذکر می‌کنند (بنگرید: احسان طبری. جنبش بابیان، آخرین و بزرگترین جنبش قرون وسطایی که بر آن مهر و نشانی از عصر نوین است. - برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران، ۱۳۴۸، ص ۳۸۴-۳۹۳)».

اما، قیامهای بابیان در کشورما در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۵۲، قیامهای خلقی و ضدفقودالی بودند که در عمل لبه تیز آن علیه آغاز اسارت ایران بدست سرمایه بیگانه هم بوده است. دهقانان، پیشه‌وران، روحانیون و بورژوازی کوچک بازرگانان و کسبه، نیروی محرکه آن بودند. اینکه قیام در زیر شعارهای مذهبی - سیاسی صورت گرفت، قانونمندان است، زیرا در دوران فنودالیسم همواره قیامهای خلقی به سببهایی عینی در پوشش مذهبی بوده‌اند که حکومت ابدی عدالت را وعده داده‌اند و در آن حکومت عدل، مالکیت خصوصی از میان خواهد رفت و همگان آزاد و برابر خواهند بود. می‌بینیم که خواستهای اساسی بابیان نیز همین بوده است و این، با تعلیمات بهاءالله در این باره که تنگدست باید با همان فقر و مسکنت بسازد و ثروتمند با وسائل رفاهی‌اش خوش باشد و هر دو رضا باشند و برادر و جزاینها، به هیچ روی همخوان نیست - م.

فصل چهارم

تبرستان
www.tabarestan.info

نخستین تجربه انجام اصلاحات «ازبالا»

در روزگار نوین

در پایان سالهای چهلم، اوضاع سیاسی درونی ایران، بسیار متشنج بود. اقدامات بایبان، همه تضادهای اجتماعی را تندتر کرده بود. محمدشاه بیمار، که می‌توان گفت توانایی کار نداشت، همه اختیارات دولت را به دست وزیر اول، حاجی میرزا آغاسی داده بود. بزرگان دربار بدشواری مردی را تحمل می‌کردند که یک شبه ره صد ساله رفته بود، زمام امور کشور را در دست داشت، به نظریات اعیان و اشراف واقعی نمی‌گذاشت و درکش از مصالح داخلی و بین‌المللی، خاص خودش بود. ایران، در مبارزه سیاسی انگلستان و روسیه برای نفوذ در خاور نزدیک و میانه و آسیای میانه، اغلب به بازیچه‌ای بدل می‌گردید. در میان طبقه حاکم فتودال، اتفاق آراء و یکدلی نبود. اقدامات تجزیه طلبانه خانهای گوشه و کنار ادامه داشت و رهبران قبیله‌های کرد، شاهسون و دیگر قبیله‌ها سرکشی می‌کردند. خانهای ترکمن، حق حاکمیت شاه را بردشت ترکمن نمی‌پذیرفتند و به همراهی خانهای ازبک هرچندگاه به خراسان، استرآباد و حتی به مازندران تاخت و تاز می‌کردند. ناخرسندی فتودالها، آشکارا به اقداماتی علیه حکومت می‌انجامید. بسیاری از شاهزادگان، خود را برای مبارزه در راه تصاحب تاج و تخت آماده

می ساختند و ظل السلطان (علی شاه) تلاش بیشتری در این راه می کرد. حکومت ایران از روسیه خواهش کرد که فشار بیاورد و از ظل السلطان که در ترکیه بود و دیگر شاهزادگان بخواهد که علیه شاه و ایران اقدامی نکنند. در سال ۱۸۴۸، ظل السلطان با برخورداری از پشتیبانی محب علی خان ماسکو، حکمران کرمانشاه، پسر خوانده حاجی میرزا آغاسی، شاهزاده ولی میرزا و سپاهیان ترک، کوشید حکومت را در ایران تصاحب کند. در خراسان چند سال بود که حسن خان سالار پسر الله یار خان که خواستار بازگشت پدرش از ترکیه بود، از شاه اطاعت نمی کرد. خرده گیری از حکومت بیش از پیش آشکارتر می شد. می توان گفت که همه بازرگانان ایران و مردم کسبه و پیشه ور شهرهای بزرگ، از مقررات و شیوه اداری فرسوده و کهنه، ادعاهای بی شمار و متقابل بازرگانان ایرانی و خارجی که بررسی نشده و لاینحل مانده بودند، نقصان خدمات گمرکی و خودسری مقامات محلی که بازرگانان ایران را وادار می ساخت برای پیشگیری از ورشکستگی به راه و چاره های گوناگون بیاندیشند و حتی تابعیت ایران را کنار بگذارند، ابراز ناخشنودی می کردند. شمال ایران - آذربایجان، گیلان و مازندران - که ارتباطی نزدیکتر با بازار اروپا داشتند، پیش از دیگران ضرورت بازسازی اقتصاد و اداره کشور را دریافته بودند. اوضاع این ولایتها، بیش از پیش، مایه نگرانی می شد. چند سال قطعی، شیوع طاعون و وبا، برخوردهای چندین ساله نظامی با ترکیه که بر بازرگانی تبریز و مناطق همجوار آن تأثیر داشت، سرکشی برخی قبیله ها، راهزنی بی کفایت در راهها و تاخت و تاز ایلات کوچی به بخشهای همجوار، و نیز مداخلات بی شرمانه کنسولهای روسیه و انگلستان در امور داخلی آذربایجان و همگام با آن، تأثیر روزافزون اقتصادی و فرهنگی باختر بر دربار ولیعهد، ارتباطی نزدیکتر با ترکیه که به انجام رفرم (تنظیمات) دست برده بود، ناتوانی ولیعهد در پیروی از سیاستی سختگیرانه تر و همسان سیاست عباس میرزا و تعویض ولیعهد - همگی عاملهایی بودند که بر مردم تأثیری سخت داشتند و مایه اغتشاش در تبریز و دیگر شهرها می شدند و روحانیت شیعه را، آشکارا، علیه هرچیز «گبری» و حکومت شاه که نتوانسته بود با «کفار» مقابله کند، فعالتر می کرد. این مسائل هیجان برانگیز، در

دربار ولیعهد و در کوچه و بازار بگونه‌ای گسترده، بررسی می‌شدند. در روزگار قاجارها، برای نخستین بار در نیمه سده نوزدهم بر پایه اندیشه‌های روشنگری و اصلاح طلبی، مخالفانی با خود کامگی شاه پدید آمدند که رشد آنها در نیمه دوم سده نوزدهم بود. یادآوری این نکته دارای اهمیت است که در طبقات زبردست، خودآگاهی پدید آمد و آنان خواستار بهبود اداره دولت، مراعات قانون، «عدالت» و نیز رشد اقتصاد و فرهنگ شده بودند. میرزاتقی خان، وزیر جنگ (وزیر اعظم)، و سپس سرفرمانده قوای (امیر اعظم) ولیعهد در آذربایجان که صدراعظم ناصرالدین شاه شد، فعلا نه‌تر، به هواداری از انجام اصلاحات در ایران برخاست. میرزا محمدتقی خان فراهانی، نماینده آن دیوان سالاری بود که تازه دیده به جهان گشوده بود. پدر او، محمود قربان کر بلائی، آشپز خانوادگی عیسی فراهانی حاکم عراق عجم بود که پس از انتصاب عیسی به مقام قائم مقامی ولیعهد - عباس میرزا - به آذربایجان آمد. سپس، محمود قربان مباشر خانه فراهانی شد.

زادروز محمدتقی روشن نیست. چنین می‌شمارند که او، میان سالهای ۱۷۹۵ و ۱۸۰۰ و یا در سال ۱۸۰۷/۰۸ زاده شده است. تاریخ دوم را ا. باغبان پژوهشگر شوروی با کنجکاو و پویش بسیار از روی اسناد و مدارک یافته است (اکبر باغبان، پژوهشگر شوروی از هم میهنان ما و از مردم مشهد است که چندی درباره قیام کلنل محمدتقی خان پسیان به پژوهش پرداخت و سپس دکترای خود را در علوم تاریخ، درباره امیر کبیر و زیر نظر بانوی دانشمندی که مؤلف این کتاب است نوشت - م.).

محمدتقی، با فرزندان و نوادگان قائم مقام پرورش یافت. او در میان فرهیخته‌ترین و آزاداندیش‌ترین نمایندگان طبقه حاکمه آن روز - ولیعهد عباس میرزا، قائم مقام اعظم ابوالقاسم فراهانی و اطرافیان آنان می‌زیست که امکان داشتند، آزادانه، درباره عالیترین سیاست داخلی و خارجی ایران شور و گفتگو کنند و بکوشند راههای تحکیم موقعیت نظامی و اقتصادی ایران و بالاترین اعتبار بین‌المللی و پیشرفت فرهنگی آن را جستجو کنند. در چنین محیطی بود که آن اندیشه‌های خودکامگی فرهیخته، که پس از آن

میرزاتقی خان کوشید به آن جامه عمل بپوشد، پدیدار شد و پای گرفت. سفیر انگلستان بر آن بود که میرزاتقی خان، در آرزوی «قدرت مطلق حکومت» و هوادار مرکزیت اکید در اداره امور دولت بوده است.^۱

ویژگیهای شخصی میرزاتقی خان، خردمندی، فرهیختگی، مهارت در انجام کارهای دفتری، استعداد سازماندهی و برخورداری از پشتیبانی قائم - مقام و ولیعهد، مأمور جوان را بسرعت به پیشرفت سوق داد. او منشی خاص قائم مقام میرزا ابوالقاسم و پس از رفتن وی به تهران، مأمور دیوان ولیعهد عباس میرزا گردید. به احتمال، وی همچون چشم و گوش صدراعظم ابوالقاسم فراهانی، عضو هیات نمایندگی خسرو میرزا گردید که در سال ۱۸۲۹ برای پوزش خواهی از تالان و تاراج سفارت روس در تهران و قتل آ. س. گریبایدف، وزیر مختار، راهی پتربورگ شده بود. میرزاتقی خان، هنگامی که منشی محمدخان زنگنه، وزیر جنگ و ولیعهد بود، توانست دانشی فراخور، در مسائل نظامی فراگیرد و در جریان کار زنگنه و خود خسرو میرزا باشد. میرزاتقی خان در آذربایجان، از نردبان کارمندی - ازمیرزای ساده، تا معاون فرمانده ارتش در آذربایجان (وزیر اعظم) - بسرعت بالا رفت. در سال ۱۸۳۱، لقب «خان» و درجه «سرتیپی» گرفت. مرگ عباس میرزا و فتح علی شاه که بزودی پس از مرگ عباس میرزا رخ داد و در پی آن، عزل و هلاکت ابوالقاسم فراهانی، چندی، پیشرفت میرزاتقی خان را بازداشت. اما، در سال ۱۸۳۹، دو کامل سفیر روسیه، وی را در شمار مأموران عالی رتبه ایران نام برده است. او، در سال ۱۸۴۳، پس از مرگ محمدخان زنگنه به مقام امیر نظام اردوی ولیعهد در آذربایجان منصوب گردید.

در این هنگام، او دیگر از درباریان باتجربه شده بود. ناصرالدین میرزا، ولیعهد جوان، به او توجهی بسیار و حتی محبت داشت. هر چند صدراعظم، میرزاتقی خان را دوست نداشت، میرزاتقی خان می کوشید با قائم مقام، حاجی آغاسی برخوردی پیدا نکند. دیرزمانی بود که وی به سبب بیماری و کهولت زنگنه، در ارتش شخص اول شده بود و وزیر نظام، یکسره به او

۱. فریدون آدمیت. امیر کبیر و ایران، ص ۴۲۷.

اعتماد داشت. روابط خانوادگی هم، پشتیبانی ضروری را برای میرزاتقی خان فراهم ساخته بود؛ او شوهر یکی از دختران شاه - خواهر ناصرالدین بود. ناصرالدین، میرزاتقی خان را تشویق می کرد که ارتشی را که زیر فرمان دارد تکامل بدهد، اداره و ولایتها را بهبود بخشد، شیوه های دیپلماسی را از اروپاییان فراگیرد و بر همین اساس، در راه مصالح ایران، هنگام عقد قرارداد با ترکیه در ارض روم و هنگام تحدید حدود (تعیین مرز) ایران و ترکیه، پافشاری کند. امیر نظام میرزاتقی خان، به سرپرستی هیأت نمایندگی ایران در ارض روم برای تحدید حدود با ترکیه، منصوب شد. در مدت ۴-۵ سال، وی همواره به مسائل مناسبات ایران و ترکیه مشغول بود. او قرارداد ارض روم و موافقتنامه تحدید حدود ایران و ترکیه را امضا کرد. تقی خان در تماس با اروپاییانی که در کمیسیون تحدید حدود کار می کردند، هنگام اقامت طولانی در ترکیه که در آنجا برنامه تنظیمات انجام گرفته بود و سفر به روسیه، امکان داشت که جهان بینی خود را گسترش دهد و بگونه ای واقعی تر، نیازها و امکانهای ایران را ارزیابی کند.^۱

پس از آنکه ناصرالدین شاه در سال ۱۸۴۸ به تخت نشست، تقی خان را به صدرا ت عظمی گماشت و به او لقبهای «امیر کبیر» و «اتابک اعظم» داد. فرمان شاه (۲۰ اکتبر سال ۱۸۴۸) کوتاه بود، اما در آن، حقوقی نامحدود به تقی خان داده شده بود: «امیر نظام! ما تمام امور ایران را به دست شما سپردیم و شما را مسئول هر خوب و بدی که اتفاق افتد می دانیم. همین امروز، شما را شخص اول ایران کردیم و به عدالت و حسن رفتار شما با مردم، کمال اعتقاد و وثوق داریم و بجز شما به هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم و به همین جهت این دستخط را نوشتیم. ناصرالدین شاه».^۲

گروه بندی فنودالی - اشرافی دربار، نسبت به تقی خان روشی خصومت-

1. Hafez Farmanfarmayan. The Forces of Modernization in the Nineteenth Century. Iran. A Historical Survey. - Beginning of Modernization in the Middle East. Chicago - London, 1968, p. 127.

۲. فریدون آدمیت. امیر کبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۲۵۳۵. ص ۱۹۷.

آمیز درپیش گرفت و درك می‌کرد که صدراعظم متکی به نفس، بی‌غل و غش و مغرور که یکسره از پشتیبانی شاه برخوردار است، با مصالح اشراف و اعیان کهن دربار، بیگانه خواهد بود. بویژه مهدیه‌علیا، مادر ناصرالدین‌شاه که پس از مرگ محمدشاه خودش را نایب‌السلطنه اعلام کرده و وظیفه صدر اعظم را به علی‌قلی میرزا صدرالممالک سپرده بود، ناخرسند بود. گروه‌بندی درباریان به سرکردگی شهبانو، ناچار بود اخیر کبیر را که حقوقی نامحدود دریافت کرده بود، به حساب آورد. اما، این گروه مخالفان نفوذ و نیرومندی بود که آمادگی داشت در هر لحظه علیه صدراعظم برخیزد. شاه را علیه او برانگیزاند و کارهایش را لکه‌دار سازد. می‌توان گفت که امیر کبیر بر همه فعالیتها و دسیسه‌هایی که علیه او انجام می‌گرفت، آگاه بود؛ اما با برخورداری از اعتماد و پشتیبانی شاه، در دربار از سیاستی سختگیرانه پیروی و نفوذ هواداران شهبانوی فرتوت را مست می‌کرد. او یکی از نخستین ایرانیانی بود که جسارت کرد سخنانی اتهام‌آمیز به شاه خودکامه بنویسد: «... امر با قبله عالم است، ولیکن به این طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن، در ایران به این هرزگی، حکماً نمی‌توان سلطنت کرد. گیرم من ناخوش یا مردم، فدای خالک پای همایون. شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید، بسم‌الله، چرا طفره می‌زنید... هر روز از حال شهر چرا خبردار نمی‌شوید که چه‌واقع می‌شود و بعد از استحضار چه حکم می‌فرمایید. از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می‌شوید و چه حکم می‌فرمایید...»^۱

سفارت روسیه به سرپرستی شاهزاده دلگوروکف، تقی‌خان را نامزد مناسبی برای مقام‌های عالی، از جمله مقام وزیر اول می‌دانست. سفارت انگلستان از آقاخان نوری و الله‌یارخان آصف‌الدوله که به بغداد روانه‌اش کرده بودند، پشتیبانی می‌کرد و از تقی‌خان همچون هوادار مستگیری به سوی روسها بیزار بود. اما، با اینهمه، آشکارا علیه تقی‌خان اقدامی نمی‌کرد. نخست وزیر تازه، از پشتیبانی نیرومند شاه، دربار تبریز و ارتش برخوردار بود. او توانست، بسیار زود با بانفوذترین بزرگان دربار تهران،

از جمله آقاخان نوری، میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک و دیگران نیز تماسهایی سودمند برقرار کند.

طی مدت سه سال (۱۸۴۸-۱۸۵۱)، امیر کبیر به انجام اصلاحاتی گوناگون مشغول بود که می‌بایست تا اندازه‌ای اداره مملکت را امروزی و استوار کند، موقعیت شاه را تحکیم بخشد، خودسری مقامات کشوری و مداخله ملایان را در امور دولت محدود سازد، اقتصاد کشور را تقویت کند، قدرت جنگی ارتش را افزایش دهد، اعتبار بین‌المللی ایران را بالا برد و به رستاخیز فرهنگی ایرانیان یاری رساند. این نخستین نقض جدی حقوق فتووالها و ملایانی بود که در طول چند سده پیاپی به این کارها خو گرفته و آن‌را حق مسلم خود می‌دانستند.

چنین می‌نماید که امیر کبیر، سیاست سختگیری به ملایان را از حکومت ترکیه آموخته بود که با پدید آوردن چنین محدودیتی برای ملایان سنی، موقعیت خود را بیش از پیش تحکیم بخشیده بود و «در سر تا سر ایران، دینیاران، تشنه حکومت سیاسی و مداخله [در امور دولت - مؤلف] بودند».^۱ یکی از نخستین برخوردها با ملایان، در تبریز، یعنی در جایی رخ داد که در آنجا شیخ الاسلام علی‌خان افشار، تبریز را «شهر امام دوازدهم، مهدی (ع) اعلام کرد که نباید به حکومت مالیات بدهد و باید تنها بدست شیخ الاسلام اداره شود، زیرا گویا در آنجا «معجزه‌ای» رخ داده که گواه مقدس بودن شهر است: در نزدیکی مسجد صاحب‌العمر، گاوی از دست يك قصاب افسارش راکشید، قصاب راکشت و به باغچه مسجد درآمد. هم گاو و هم مسجد، مقدس اعلام شدند. در ماه مه سال ۱۸۵۰، امیر کبیر به امتیونسون کنسول انگلیس که چهل چراغی برای روشن کردن مسجد «مقدس» فرستاده بود، اعتراض کرد و به گروه سربازان سلیمان‌خان افشار دستور داد، عوامی را که در کنار مسجد گرد آمده بودند، پراکنده سازند و شیخ الاسلام و پسرش

۱. فریدون آدمیت. امیر کبیر و ایران، ص ۴۱۸. میرزا تقی‌خان با اندیشه‌های تونوسلو غیرالدین پاشا، شخصیت دولتی ترك و هوادار تنظیمات موافق بوده است.

را دستگیر کنند و به تهران بفرستند.^۲ مسبب فتنه تبریز، در تهران بست نشستند و این دلیلی شد برای محمدتقی خان که علیه بست اقداماتی کند. میرزا ابوالقاسم، امام جمعه تهران، از کسانی که بست نشسته بودند، حمایت کرد. آنگاه امیرکبیر امام جمعه را به خاطر ارتباط با بیگانگان و گرفتن هدیه از سفیران انگلیس و روس، سرپیچی از پشتیبانی از اصلاحاتی که حکومت انجام می‌دهد و سازمان دادن به تظاهرات شش‌هزارتن از عوام علیه امیرکبیر و تهدید وی به برکنار کردن از مقام ظلمات، نکوهش کرد. امام جمعه که از حمایت شاه برخوردار نشده بود، بناچار به گذاشتن تن در داد و مقصرین فتنه تبریز را تسلیم کرد. اما، او توانست با میانجیگری سفیر انگلستان مقام خود را نگاه دارد و به دسیسه علیه امیرکبیر، بدیهی است حيله گرانه‌تر و پنهانی، ادامه دهد و مقدمات سقوطش را فراهم سازد.

امیرکبیر تلاش داشت، بست - عادت دیرینه پناه دادن به تبهکاران مورد پیگرد در اماکن مقدسه (برخی مساجد و گورستانها) - را ملغی سازد. در زیر فشار امیرکبیر، امام جمعه پذیرفت که برای دادن اجازه ملغی ساختن بست، روحانیان بلندپایه را در تهران گرد آورد. تنها، امام جمعه تبریز بود که از امیرکبیر اطاعت نکرد. او از رفتن به تهران سرباز زد و برای آنکه وی را نیز چون شیخ الاسلام بزور به تهران نبرند، تبریزیان پاسدارانی برای خانه‌اش گماردند. امیرکبیر به محدود کردن محل بست موفق گردید و از سال ۱۸۵۰، بست تنها در حرم امام رضا (ع) در مشهد و حضرت معصومه (ع) خواهر امام هشتم - در قم و نیز مسجد شاه عبدالعظیم و طویله‌های دربار شاه و صدراعظم در تهران بود. سپس سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای بیگانه نیز محل بست گردید. در همین هنگام، امیرکبیر امام جمعه تبریز را هم تغییر داد.^۳ رسیدگی به حق مالکیت بر زمینهایی هم که در زمان محمدشاه بدست آمده بود نیز، مایه خشم روحانیان گردید. در پی این رسیدگی، بخشی از املاک به سود دولت مصادره شد و مستمری ملایان نیز، همپای حقوق

۱. حسین مکی، زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر، تهران، ۱۹۵۸، ص ۴۵۱؛

عباس اقبال، تقی خان امیرکبیر. تهران، ۱۳۶۲.

۲. فریدون آدمیت. امیرکبیر و ایران، ص ۴۲۶.

مأموران کشوری کاهش یافت. ملایان در آغاز با بردباری چشم به راه بودند و می‌خواستند روشن سازند نخست‌وزیر تازه، چه روشی در مورد جنبش رو به گسترش بایبان در پیش می‌گیرد.

امیر کبیر چنین می‌شمرد که اسلام در شکل سنتی شیعی‌اش مانعی برای اصلاحات در ایران نیست و بازسازی جامعه ایران بر پایه بنیادهای نوین مذهبی، چنانکه بایبان پیشنهاد می‌کردند، به چشم او ناپذیرفتنی می‌نمود. به پندار امیر کبیر، ایران را می‌شد بی‌دگرگون ساختن بنیادهای مذهبی، نوسازی کرد. این روش امیر کبیر در مورد دین، میسر نداشت که او را ملحد اعلام کنند. پس از سرکوبی قیامهای مسلحانه بایبان و انجام اقداماتی علیه منافع ملایان، اینان روشی بسیار خصومت‌آمیز نسبت به امیر کبیر در پیش گرفتند و فعلا نه به سقوط او یاری کردند.

امیر کبیر، همچون سرفرمانده، به انجام برخی بازسازیها در ارتش ادامه می‌داد و در راه افزایش قدرت رزمی‌اش می‌کوشید، زیرا ارتش نه تنها برای دفاع از مرزها بلکه برای برقراری آرامش در درون کشور هم ضروری بود. حکومت، پس از سرکوبی قیامهای بایبان، برای قلع و قمع شورش چندساله حسن‌خان سالار پسر الله‌یارخان آصف‌الدوله، به خراسان لشکر کشید. در سال ۱۸۴۸، شهبانو-نایب‌السلطنه - فرمانی درباره بازگردانیدن الله‌یارخان از بغداد، امضا کرد که به سرکشی بیشتر سالاران انجامید. امیر کبیر که می‌کوشید با سالار درباره خاتمه شورش به توافق برسد، پیشنهاد کرد که اسلحه را به زمین بگذارند. سالار نپذیرفت. سلطان مراد میرزا - فرمانده نظامی تازه - با یک سپاه هفت هزار نفری و هجده توپ به خراسان فرستاده شد. سپاهیان شاه نتوانستند شهر سبزوار را که دفاعش با امیر ارسلان‌خان پسر سالار بود، بگیرند. انگلیسیها (سرهنگ فارانت) پیشنهاد کردند که در مذاکرات با سالار میانجیگری کنند. امیر کبیر با مداخله بیگانگان در امور داخلی ایران سخت مخالفت کرد و گفت: «خودمان از عهده برمی‌آییم». او، نقش مستشاران و ناظران بیگانه را، هنگام جنگ هرات، به یاد داشت. امیر کبیر نمایندگان مورد اعتمادی به خراسان فرستاد تا از سوی وی بکوشند و خراسانیها را قانع سازند که از سالار پشتیبانی نکنند و به آنها وعده بدهند که اگر به حکومت

بیوندند، پادشاه خواهند گرفت. در همین هنگام، خطر گسترش اقدامات تجزیه طلبانه پیش آمد - در سال ۱۸۴۹، حکمرانان سیستان و بلوچستان، آماده عملیات علیه شاه شده بودند. برای سلطان مراد میرزا قوای تقویتی فرستاده شد. سیاست امیر کبیر به ثمر دادن آغاز کرد: شهرهای کوچک و قلعه‌ها به شاه می‌پیوستند. سلطان مراد میرزا سبزوار را گرفت و به سپاه حکمران - حمزه میرزا - پیوست که نتوانسته بود با نیروی خودش، شورش سالار را سرکوب کند. سالارخان به مشهد پناه برد. تنها در سال ۱۸۵۰ بود که سپاه شاه توانست به شهر درآید. در آغاز ماه مارس، یکصد و یک شلیک توپ، تهران را از تصرف مشهد آگاه کرد و در ماه آوریل، سالار و خویشاوندان نزدیکش اعدام شدند.

ناصرالدین شاه می‌خواست پادشاهی پیشرو لیبرال باشد. او از اقدامات امیر کبیر برای تکامل دستگاه دولت، نوسازی امور مالی و پست و پدید آوردن دادگاههای مدنی، پشتیبانی می‌کرد.

کمیسیونهای دولتی برای رسیدگی به دستگاه اداری و وظایف مأموران، میزان پرداخت حقوق و مستمریهای گوناگون و اندازه مالیاتهایی که گرد می‌آمد، تشکیل گردید. کار کمیسیونها، توجه را به ساخت دولتی و اداره مملکتی کشانید و انگیزه ارزیابی فعالیت برخی از اشراف عالی‌مقام گردید و دلایل قانع کننده‌ای بر نقص دستگاه اداری به دست داد. در پی رسیدگیها، موارد خلافتهایی وقیحانه و سرپیچی از انجام وظیفه‌های مستقیم، آشکار گردید. موارد بسیاری دیده شد که حکمرانان ولایتها و شهرهای بزرگ، در پایتخت، در جوار دربار شاه، می‌زیستند و در محل، نوکران و یا خویشاوندان، کارها را به جای آنها «اداره» می‌کردند. ابواب جمعی سربازان و افسران در ارتش نبودند و حتی در گاردشاهی به جای چهار هزار نفری که فهرستشان بود، تنها سیصد تن خدمت می‌کردند. بسیاری از اشراف و اعیان در یک زمان، نامشان در فهرست اداره کنندگان مناصب گوناگون بود.

در پی اصلاحات اداری، دستگاه کارمندان کاهش یافت، برای همه ادارت،

جانشین - وزیر - تعیین گردید که مأموران فرهیخته طرازتونین برای آن معین می‌شدند، حقوق مأموران کاهش یافت و کار در دوجا ممنوع گردید. این تدبیرها، بی‌درنگ، اردوی بزرگ منصبدارانی را که به آنها «اجحاف» شده بود، علیه امیرکبیر برانگیخت. بویژه، اعضای خاندان فرمانروا - قاجار - که از مستمری آنها بسیار کاسته شده بود، و تنها از درآمدهای شاهی به آنان مستمری می‌دادند، سخت ناراضی شدند.

رسیدگی به حق برخورداری از شرایط مالکیت بر روستاها و یا حق دریافت درآمد آنها با برات، مایه نگرانی زمینداران گردید. در پی رسیدگی به حق مالکیت، بخشی از فتوئدالها و مأموران از درآمد محروم شدند.

رسیدگی به زمینهای دولتی و خصوصی، میسر ساخت فهرست تازه‌ای ترتیب یابد، که هرچند به هیچ‌روی فراگیرنده همه زمینها نبود، اما براساس آن، در میزان مالیات زمین و نیز مالیات دام تجدید نظر گردد. امیرکبیر بر آن بود که میزانهای مالیاتی که در شرع معین گردیده است باید به همان حال باقی بماند - اینها میزانهایی هستند سنتی و اگر مالیاتها یکسره به سود خزانه گردآوری شود، نیاز دولت را به درآمد، تمام و کمال، برآورده می‌سازند. پیرو دستورالعمل تازه گردآوری مالیات، می‌بایست درآمد کلی از مالیات، بیشتر گردد. مقامی برای مأموری تازه معین شد که کارش مراقبت بر گردآوری مالیاتها بود. به نوشته اتوبلاو، از این تدبیرها، بی‌درنگ، سود بدست‌آمد: در سال ۱۸۵۰، درآمد دولت به هفت میلیون تومان رسید.^۱ به احتمال، تدبیرهای دارای ویژگی اقتصادی، کمتر از همه، مایه دشواری گردید: ساختن چندکارخانه اسلحه‌سازی، شیشه‌سازی، بافندگی و دادن یاری مالی به پیشه‌وران و نخستین کارفرمایان ایران، ترمیم شبکه آبیاری و ساختمان سدهایی تازه در کنار کارون و در گرگان، بهسازی راهها، ساختمان کاروان‌سراها و بازارها، آبادانی شهرها، پیروی از سیاست حمایت‌کننده - محدودیت بازرگانی بازرگانان بیگانه و تشویق بازرگانان ایرانی،

1. O. Blau. *Commercielle Zustände Persiens*. B., 1858, S. 6-7.

از میان بردن گمرک داخلی، تشویق اتباع ایران در استخراج معادن - و جز اینها.

امیر کبیر به آموزش و پرورش، چون یکی از عملهای اساسی پیشرفت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران می‌نگریست. او چنین می‌شمرد، در کشوری با مردم بیسواد و دارای تعصبات خرافاتی و تفوق علوم فاضل مآبانه‌تهی و معیارهایی که برای انسان فرهیخته در سده‌های میانه بوده است، باید پیش از همه دانش اینجهانی را رشد داد و از تعلیم سنتی خط و سواد در مکتبها دست کشید. امیر کبیر توانست تنها يك مرکز آموزشی - «ذوالفقون» - را دایر کند که در آنجا آموزش در رشته‌های نظامی، پزشکی و نوازندگی موسیقی آغاز گردید. برای هزینه این مرکز آموزشی، ۷۷۰۰ تومان، که مبلغ کلانی بود، از بودجه دولت اختصاص داده شد. به ابتکار امیر کبیر بود که نخستین روزنامه رسمی در ایران چاپ شد، چاپخانه و بیمارستان دولتی بنیاد گردید. جوانانی برای فراگرفتن تکنیک به روسیه و دیگر کشورهای اروپا و برای فراگرفتن تکنولوژی استخراج و تهیه نقره به ترکیه فرستاده شدند و تلاش گسترده برای ترجمه کتابها آغاز گردید.

ثمره این تدبیرها، بسیار زود، به دست آمد: در سالهای پنجاهم فعالیت روشنگرانه ملک‌خان آغاز گردید، لژ ماسونی، «فراموشخانه»، پدید آمد، ملک‌خان لایحه انجام اصلاحات را به شاه پیشنهاد کرد و جز اینها.

اصلاحات امیر کبیر، تنها مایه اعتراض فئودالها و ملایانی نشد که حقوق سیاسی و منافع اقتصادی‌شان نقض گردیده بود. تدبیرهای امیر کبیر با عدم درك لایه‌های گوناگون مردم هم، روبرو شد. توده‌های بی‌سواد و جاهل مردم که در زیر تأثیر بزرگ ملایان بودند و به برداشتی منفی از سر دستورالعمل‌های زمامداران خو گرفته بودند، بدیهی است، به نوآوریهای وزیر اول که فئودالهای محلی و ملایانشان آنها را علیه وی برمی‌انگیختند، بایی اعتمادی می‌نگریستند. چنین اصلاحاتی نمی‌توانست از پشتیبانی توده‌های مردم ایران که برای پذیرش و بهره‌گیری از آن آمادگی نداشتند، برخوردار گردد. به مردم تلقین کرده بودند که اصلاحات را نفوذ غرب آورده است و برخی کارها نیز در زیر تأثیر تنظیمات در ترکیه انجام می‌شود. اما، هر چه که

از کبرها، «فرنگیان» و نیز ترکهای سنی منفور سرچشمه میگرفت، در ایران با دشمنی روبرو می‌شد. برای مخالفان امیر کبیر، به بازی گرفتن احساسات مذهبی - میهنی ایرانیان، بسیار آسان بود.

مردمی که دارای اندیشه‌رادی‌کال بیشتری بودند، نسبت به امیر کبیر، به سبب سرکوبی خشونت‌بار اقدامات بایبان، بی‌اعتماد بودند. امیر کبیر همچنین نمی‌توانست به پشتیبانی نیروی خارجی - سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای انگلستان و روسیه - امیدوار باشد، زیرا او مخالف نفوذ بیگانگان در ایران بود. مخالفان امیر کبیر با نیروی متحد خود به عزل صدر اعظم، تبعید او به کاشان و سرانجام به دریافت حکم مرگ او موفق گردیدند: «چاکر آستان ملائک پاسبان، فدوی خاص دولت ابد مدت، حاجی علی‌خان، پیشخدمت خاصه، فراش‌باشی سپه‌اقتدار، مأموریت دارد که به فین کاشان رفته، میرزا - تقی‌خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد».۱ فراش‌باشی به کاشان وارد شد و فرمان شاه را در ژانویه سال ۱۸۵۲ اجرا کرد و شاهرگهای امیر بزرگ را برید.

اصلاحات امیر کبیر، به بنیادهای نظام فئودالی کاری نداشت، اما در تکامل دولت ایران در روزگار نوین مرحله‌ای بود پراهمیت. به رغم مرد اصلاح طلب و دست‌کشیدن از برخی دگرگونی‌هایی که آغاز شده بود، این اصلاحات بر معاصران و نسل بعدی تأثیری بزرگ گذاشتند و به تکامل دستگاه دولت و رشد فرهنگ و شناخت ملی‌یاری رسانیدند. دهساله‌خروشان - از نیمه سالهای چهل تا نیمه سالهای پنجاهم سده نوزدهم - تا اندازه‌ای در ایران دوران چرخشی بوده است. قیامهای بایبان، سرکوبی یکی از واپسین اقدامات تجزیه‌طلبانه سالارخان در خراسان، ناکامی در انجام اصلاحات امیر کبیر، آخرین تلاش ایران برای پیوستن خان‌نشین هرات و ضرورت ناگزیر پذیرفتن برتری نظامی - سیاسی و اقتصادی انگلستان، روسیه و دیگر کشورهای سرمایه‌داری اروپا - همگی گویای تلاش لایه‌های گوناگون مردم برای

۱. علی‌اصغر مهاجر. زیر آسمان کویر، ص ۲۴.

بیرون رفتن از بحران ژرف اجتماعی - اقتصادی و سیاسی بود که دولت گرفتارش شده بود. ناکامیها، تا چندی، پرتلاش‌ترین نیروها را فلج ساخته و روحیه بدبینی و بی‌تفاوتی پدید آورده بود. «ابتکار خصوصی»، با کندی بسیار، خواه در رشته کارفرمایی اقتصادی، پویش‌های اندیشه‌ی و خواه در حوزه سیاست دولت و اداره مملکت، در سالهای شصتم، به بیدار شدن آغاز کرد. ایران، به سبب شکست بایان و ناکامی اصلاحات امیرکبیر، تا چندی از تحولات مستقل سرمایه‌داری محروم شد. اشراف فئودالی، پس از تارومار کردن بایان و ازمیان برداشتن تقی‌خان و اصلاحاتش، نظم پیشین و سیاست خارجی پیشین را دوباره زنده کردند. برای ایران، دوران دشوار تازه‌ای در تاریخ آغاز گردید. هرچند که، ایران مستعمره نهاییکی از دولتهای سرمایه‌داری نگردید، رشد آن در راه استعمار جریان یافت. ایران، با زبانهای بزرگ معنوی و مادی و واگذاشتن موضعی از پی موضعی دیگر به دولتهای استعمارگر، تن در دادن به واگذاری امتیازها و امضای قراردادهای تحقیرآمیز و رعایت موازنه میان دولتهای بزرگ و بهره‌گیری از تضادهای آنان، کوشید استقلال خود را نگاه‌دارد، تمامیت ارضی‌اش را حفظ کند و راه رشدی برای خود بیابد و در آن راه گام بردارد.

9(М)3
О-93

Редакционная коллегия:

С. М. АЛИЕВ,
Н. А. КУЗНЕЦОВА,
Л. М. КУЛАГИНА (ответственный редактор)

تبرستان
www.tabarestan.info

В книге освещены малоизученные проблемы новой истории Ирана: социально-экономическое развитие страны в конце XVIII — первой половине XIX в., роль племен, политика империалистических держав и превращение Ирана в полуконию.

О $\frac{10605-163}{013(02)-78}$ 60-78

© Главная редакция восточной литературы
издательства «Наука», 1978.

АКАДЕМИЯ НАУК СССР
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДИЯ

Очерки
новой истории
ИРАНА

(XIX—начало XX в.)



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ
МОСКВА 1978



گزارش‌های تخریب

تبرستان
www.tabarestan.info

مجموعه گزارش‌های تخریب آثار تاریخی و فرهنگی در استان
تبرستان در سال ۱۳۸۵
به مناسبت دهه فجر و آرزوی پیروزی و پیشرفت
استان و تبرستان در روز ولادت
استاد بزرگوار آیت‌الله العظمی آقا سید محمد تقی
مطهری (مد ظله العالی) - ۱۳۸۵
مجموعه سیمین گزینش‌های ویدئویی و صوتی از کتب و
مجموعه‌های منتخب لایسنس آید و اسبیلد

قیمت ۱۴۵ ریال